

HATAS  
MADE IN TURKEY

www.baruthotels.com

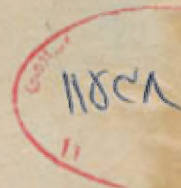
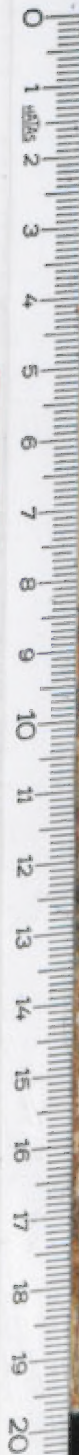


ARUM

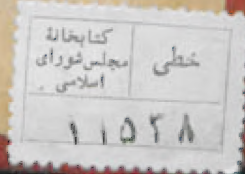
Tel: +90 242 753 37 00  
Fax: +90 242 753 41 41  
E-mail: arum@baruthotels.com

HEMERA

Tel: +90 242 753 24 50  
Fax: +90 242 753 24 58  
E-mail: hemera@baruthotels.com



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	نخاسته العباد
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۱۵۲۸
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	
۸۹۹۸۷	





۱۵

اسکن شد

بازدید شد  
۱۳۸۴

۷۵۲۱۱

۱۵

۳۳۸۷/۹/ - ۲

اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۸۷۶۶۷

کتاب ..... خبثه العباد

مؤلف .....

مترجم .....

شماره قفسه ..... ۷۵۲۱۱

**CENNET**

Tel: +90.242.753 10 17  
Fax: +90.242.753 14 38  
E-mail: cennet@baruthotels.com

**ACANTHUS**

Tel: +90.242.753 19 11  
Fax: +90.242.753 19 13  
E-mail: acanthus@baruthotels.com

**HEMERA**

Tel: +90.242.753 24 50  
Fax: +90.242.753 24 58  
E-mail: hemera@baruthotels.com

**ARUM**

Tel: +90.242.753 37 00  
Fax: +90.242.753 41 41  
E-mail: arum@baruthotels.com

**BARUT HOTELS**

www.baruthotels.com

خطی

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۷۵۲۱۱





ساخته شد





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على نبيه محمد سيدنا واولينا ولاحقينا والحمد لله  
واعلم ان يقول العبد القاصر حسن الشيخ باقر فدا الله عنده جماعة من المختصين  
واهل التوفيق الذين ان كتب لهم رسالة فشكل على معظم ما يحتاجون اليه مسائل  
الطهارة والتعلق على وجه ليسيل تناوله لهم ولعلهم يجدوا من اجاباتهم الى نال ما  
السلام في يوم الله واستعنت به وتوكلت عليه واجتهدت لما دعوتهم من جهة الحاجة المتبادرة  
ان يجعلوا وسيلة الجنة وذريعة الى رحمة كتاب الطهارة ودران يك مقدم  
وسه مفصل وياك طاعة است اما مقدمه پس دران دو فصل است فصل اول  
اشاره بسوی اقسام اب واحكام انها است ودران چند بحث است وپیش از شروع  
در بیان آنها بدان اب بر دو قسم است مطلق وضاف اما مطلق پس عبارت از آن  
که در گفتن آن اجتناب بفرهنگ نباشد وشنود در عرف گفت اب است واورا اقسام  
که در تشخیص هر يك از آنها احوال غیر متناه واما مضاف پس چیزی است

انرا گفت

انرا گفت مکرر پس از امانه با نصب قوسه واطلاق با اذین بیرون میاید واز برای امانه  
و سبب است که اید متصل بان با امانه واورا اب جاری ونابع کو بند هر چند بروی زمین  
مانند پاره حشمتها واورا بنی است بجاه بنا بر آید وپور اید که وابتاده کو بند  
حقیقه اب تاده باشد پس چون اب برف و شبیهان هر چند بسیار باشد بلکه درها از امانه  
واب ابتاده یا کو است بکثره ان که ما تلبیث کن بند و اب مضاف باشد شده از اجسام است  
انکور اب تاده یا کشیده شده از اجسام چون کلاب و اقسام عریضه یا مزج بخیری که اورا از املا  
بیرون نموده مانند شربت و شبنم و امانه بخیر یا نه میسر است و هر یک از اب مطلق گفته  
مضافات و از آنچه در کتب یافتی که امانه در اب بان و اب چشمه و اچاه و نهان  
تشخیص فرمادت و در اب انکور و اب انار بجهت تحت اطلاق بیست اول اب مطلق  
خداوند عالم بر بند کاشن بجمع اقسام ان پاک گفته است از حدیث و خبر  
نمیکند اورا چیزی مکرر در و حالت اول آنکه الی تاده و کمتر از که باشد پس  
بملاقات نجاست خواه نجس وارد بر اب شود یا اب وارد بر نجس بشود  
بلی نجس نمیشود اب ابرق و شبه ان در حال نجس بر نجس و خبر فیه  
حق است بخبر وارد بر نجس و در حال نجس عالی بران است پاک است  
حاکم و ویرا اینکه تغییر نماید در رنگ یا بوی یا مزه بسبب ملاقات با نجس  
عیند پس نجس میشود خواه الی تاده باشد یا جاری کمتر از که باشد

و بات



و تغییر یافتن در گرمی و خنکی و غلظت و رانگی و مانند اینها غیر اوصاف  
ثلثه مذکوره موجب نجاست نمیشود و همچنین موجب نجاست نمیشود  
تغییر در اوصاف مذکوره هرگاه از نفس نجاست نباشد پس هرگاه <sup>نجس</sup> عین  
کسب رنگ یا بو یا طعم غیر از اوصاف خود غوره باشد و تغییر در اوصاف را در  
عارضی و در نجس نمیکند هر چند احوط اجتناب از آن است و معتبر  
یا قنن اب است حقیقه هر چند در حسن ظاهر شود لهذا هرگاه <sup>نقص</sup>  
شود که اگر بوی لیکه در اب وارد شد بشود بویسود با اینکه هوا کرم بود  
تغییر مینمود ضرر ندارد بخلاف آنکه دانسته شود که اب در یکی از  
ثلثه تغییر نموده کن بجهت موافق بودن اب و نجس در اوصاف نجاست  
تغییر آن ظاهر نشده و هرگاه مثل همین بودند ظاهر میشد پس در چنین <sup>اب</sup>  
نجس میشود خواه از رنگ و بو و مزه اصلی باشد چون پاره از اینها که مثلاً در  
سرخ رنگ یا شور یا تند یا است یا عارضی و غیر معتبر تغییر یافتن بسبب ملاقات  
است بسبب نزدیکی و نحو آن پس هرگاه مردار نجسی نزدیکی اب باشد  
و بوی آن تغییر دهد اجتناب از آن لازم نیست و معتبر ملاقات با همان نجاست  
مانند آنها از چیزهای نجس پس تغییر یافتن اب بملاقات آنها هر چند  
در اوصاف ثلثه بود رنگ و مزه باشد نجس نمیشود و هرگاه اب <sup>مستطی</sup> بتغییر

اما ملاقات با اینها چون اب نجس در اینها نجس است

مستطی

تغییری که از مزاج شدن با عین نجاست یا قنن تغییر در اوصاف دیگر در این  
اوصاف نجاست و در نجس میکند هرگاه تغییر مستند به آن اجزاء <sup>عین</sup>  
نجاست باشد و همین است حال در غیر اب نجس از سایر اشیاء مستطی  
و بدان هر یک از این سه میخورد و مستقبل بماند و منبعی باشد چیزی از <sup>سبب</sup>  
ملاقات نجس نمیکند خواه بمقدار کبر رسد یا نه بنا بر این صحیح بود و این زمین <sup>باشد</sup>  
یا نه چون بعضی از چشمتها بقوه اب ان پروان بیاید یا نه بدلی اگر برای <sup>این</sup>  
ظاهر شود و عرفا گویند از برای ان ماده و منبعی است بملاقات نجس  
از ان لازم نیست مگر آنکه بجای کس رسید باشد و اب چاه داخل در اب  
جاریست بنا بر این صحیح هر چند کمتر از کس باشد و مستحب است کشیدن <sup>اجزای</sup>  
چاه ذکر شده و اب باران در حال آمدن بحکم جاری است و نجس نمیشود مگر بتغییر  
بخوبی که ذکر شد و پس از اینها حکم اب اینها داده دارد و اب که بغیر تغییر یافتن  
در اوصاف بهیچیکه ذکر شد نجس نمیشود و از برای تمهید کرد و طریق است اول  
ذکر ان هر دو در لیت رطل عراق است که هر رطل صدوسی و در شریعی <sup>شد</sup>  
که در لیت رطل صد و شصت و در شریعی است و مقدار شریعی  
صد و ربع صبر فاست پس هر رطلی بود و یکمقال شریعی است و شصت و هشت <sup>مقال</sup>  
صبر ف و ربع ان است پس مجموع ان صد و نه رطل و در لیت مقدار شریعی است که <sup>ش</sup>



از فتنه و يك هزار و پنجاه شغال صيف باشد و از قرار من بتريزي هفت و عتاسي  
 در محض طوطا حقت با همي الا من الامان صد و پست و هفت من اكايت شغال  
 صرغ است طوطا و لوب و ساحت و ان پس از تكبير طول و عرض و عمق در يك كج چهل و سه  
 و جبالا شين و جيب و حاصل ميشود و سه و عجب نم بودن هر يك از ابعاد مذكوره و  
 نيت در تحقيق كوتاه و احكام ان ما بين حوض و حيران و نخل خاصي و ان اعتبار ندارد  
 همچنانكه اعتبار ندارد و جمع بودن در يك مكان با فلكي كه در دنيا ده ان يك مكان با انصاف  
 پس از انقال بلند و پست بودن آنها در فلكي مجموع ابرار و عرف يك اب يك بندي و يك  
 ميشود البته چون چشمي شيدن بعد از بعضي شدن بسبب تغيريائي در ابعاد مذكوره و همچنان  
 برابر شدن تغير خواه بودن با طول و رعا باشد يا بعضي چيزي در ان بشرط انكه قطع  
 ان نشده باشد و اما اگر كره متغير ميشود پس با ميشود بر بعضي كره و ان يكديگر بعضي از ا  
 در كره و همچنان حاشا انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 البته كثر شود و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 شده تغير هر يك از ابعاد و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 ميشود و كره بر طرف شده تغير ان و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 يك كره نام ميشود و بعضي در انستمال شده در بعضي چيزي در انستمال شده و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 از خلف و جفت و همچنان با انستمال شده و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند

و ميشود ان و من ساخت با عمل نموده با واقع و استعمل در نظم از فتنه و انرا در يك كره ميشود  
 با تغيريائي در يك كره از ابعاد فتنه و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 مختلف و اجتناب از بعضي يكديگر و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 در جهات و مختار ان است كه با انستمال و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 بعضي سيم با انستمال و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 چيزي چيزي بشود پس از انستمال و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 با انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 جميع انقيان با انستمال و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 نيت وضع حد با انستمال و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 بعضي و كره با انستمال و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 عمل بعضي با انستمال و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 محصور است كه اجتناب از ان ممكن باشد و در غير محصوره جاي انستمال  
 لهرت و رنج حدث و خيست با نهي صل ميشود و بعضي چهارم انستمال  
 انستمال ان با انستمال و انرا در يك كره ميشود ابعاد با بعضي يكديگر انصال بكنند  
 نجاست خواه مقدار كره باشد يا نه بلي نجس نميشود كلاه در شيشه







ان اصل پاشد یا عارض پس از آنکه معتاد او شده باشد بلکه در نیت  
جرایان حکم مذکور در خلاف یعنی کسیکه خنده نشد باشد و حقیقه  
انرا پوست گرفته باشد اگر چه ممکن شود از پند او من حقیقه پس  
میکند بیک دفعه شستن همان پوستی که حقیقه را پوشانیده و غیر است  
شستن در شستن مخرج غایط میان آنکه از باب بشوید یا بنگ و کلج و  
انها پانزده غایط مشروط با آنکه نجاست از محل مقدار تعدی نموده باشد و  
شستن با بیهوشی اگر نجاست تعدی از محل مقدار کرده باشد پس در هر  
وقتی شستن باب است و غیر آن مجزی نیست لکن بالنسبه به محل  
خارج از مقدار اگر چه احتیاط در شستن جمیع است و حدی از برای  
نیت بجز پانزده شدن موضع نجس اما در استنجاء و بنگ و شستن  
اکتفا به پانزده شدن خالی از قوه نیت هر چند کمتر از سده دفعه یا  
شود لکن احوط و اقوی رعایت سده دفعه است و هرگاه محل پاک نشود پس  
پس لازم است زیاد بودن پانزده شود و احوط از این رعایت سده گفته یا  
سنت است و بخوان اگر چه سنت سه چلو که در هر دفعه نیت چلو و انوار  
و همچنین کر یا سبی که در هر دفعه یک نوشته از انرا استعمال نماید کفایت  
و کفایت میکند در استنجاء و بجز پانزده شدن عین نجاست و اجزای او

کوچکی که در وقت نظر باقی میماند ضرر ندارد بخلاف استنجاء و باب که باید شستن  
شست تا از اجزای آن هیچ اثری باقی نماند اگر چه بسیدار خورد و در پناه  
بلی چنانچه خواهی شست اعتباری ببقای مانده آن نیست بلی است یا بوی آن  
بعد از پاک شدن محل و فرقی نیست در استنجاء و بجز پانزده شدن و گفته  
و غیر اینها بلکه کفایت میکند هر چیزیکه محل را پاک نماید بلی احوط قبل  
بکارت آن است باین معنی که پیش از این برای استنجاء یا قطع بلی محسوس  
نشده باشد اگر چه اقوی عدم لزوم آنست بلی معتبر است یا بوی جسمی که بان استنجاء  
اگر چه بشستن آن با وجوب نیست در این باب استنجاء لعینان بخت چون قطعه  
مرا و هرگاه استنجاء در متنی شستن یا بپا قوی و کثرت سنگها پاک بعد  
گفتا منکره و بانیست نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات  
و او را کثرت نجس و باقی از اجزاء کبریا و نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات  
معصیت و نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات  
منتهی است از نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات  
یا جاکه در وقت شستن و در پناه پانزده سر سیم کثرت نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات  
حالتی شستن و در پناه پانزده سر سیم کثرت نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات  
که در پناه پانزده سر سیم کثرت نجاسات استخوان و کبریا و نجاسات







و بلل شنبی که بعد از استراحت بیرون آید آن است و ناقص طهارت نیست بخلاف آنچه پیش از استراحت  
 که حکوم میگوید است و اگر بقیه ملد که از قول چیزی در میان باقی مانده بود و یا خاله بصره  
 پاک است و بلل شنبی که از دهن یا از یک سو در خونت پیش از استراحت بر پشت یا بدن افتد آن است  
 و قریب و شبانه حال بلل یا این اگر اختیار نماید و شنبی دهد یا اگر نمک از جگر آن  
 نماند بجز باغیان نشود اگر چه اختیار نماید بعد از اختیار روی بپوشد و در خونت آن آنکه بعد  
 فی الحقیقه اگر کم برین و تخفیف نماند و فرج خود را بر طرف عرض شارب دهد و بلل شنبی از ایشان پاک  
 و ناقص طهارت نیست اگر چه در وقت امور و شرب و غذا نماند و در صورتی که در وقت غسل است  
 و در آخر وضو است شستن در شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن  
 اول و بعد شستن در وضو است و بعد شستن در وضو است و بعد شستن در وضو است و بعد شستن در وضو است  
 آن مقدار و شستن که میگوید آنرا آنکه شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو  
 و شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو  
 که از آن حضرت است و در وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو  
 آنرا بجز شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو و شستن به وضو  
 و بعد آنکه وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو  
 باقی آنکه وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو  
 و آن حال شستن به وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو

آنکشت  
واجب

و همچنین

و همچنین کسیکه انگشتان او بلند باشد و موجب صورتش یا اگر تمام آن ملا خط کند که ضایع است  
 ضایع و چنانچه انگشتان او بلند باشد و موجب صورتش یا اگر تمام آن ملا خط کند که ضایع است  
 ابتدا نمودن آنرا با لایحه که در عرف گفته شود از آن بالا ابتدا در شستن نموده و همچنین در لایحه  
 که شستن و پاشیدن سر را بر شستن و هرگاه از پاشیدن بسیار شود وضو باطل است و چنانچه از آن  
 که شستن و پاشیدن سر را بر شستن و هرگاه از پاشیدن بسیار شود وضو باطل است و چنانچه از آن  
 خود از پاشیدن بسیار اجازت خطی و در وقت وضو داد اول شستن روی و اول سر را بر شستن و اول  
 پاشیدن آن سر و همچنین در وقت وضو داد اول شستن روی و اول سر را بر شستن و اول  
 اول شستن و از بعد وضو و پاشیدن و در وقت وضو داد اول شستن روی و اول سر را بر شستن و اول  
 و اگر چه پس از وضو که شستن و پاشیدن و در وقت وضو داد اول شستن روی و اول سر را بر شستن و اول  
 نماید و در وقت شستن مقدار یکبار وضو بیرون و شستن با انگشت که داخل وضو و وضو و وضو  
 شستن آن لازم است و در وقت شستن شستن بشو که موی ریش و این شستن باشد و چنانکه در وقت  
 شستن موی که در ریش موی یکبار است و وقتی به شستن بپاشیدن و ریش و این شستن باشد و چنانکه در وقت  
 و در وقت ریش و پاشیدن است و چنانکه در وقت ریش و پاشیدن است و چنانکه در وقت ریش و پاشیدن است  
 احاطه بر ریش نموده و با لایحه و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو  
 و هرگاه پس از وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو  
 با وضو و همچنین وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو

به یکبار  
اب







بجهت نماز مغرب و غیره است و در سایر نمازها داخل نمون انگشت خود در بین  
و بخوان و مسح کن تا بطرف کعبه و اگر شده و لازم نیست مسح نمون بر این پیشانی و  
بر هر دو پیشانی سر باشد و بر غیر آن جایز نیست و مراد این ربیع است که در  
سر واقع شده و سه ربع دیگر عقب سر است و در جلوی آن که شقی میشود بجهت  
و جایز است سر از بر مسح نمون و عکس آن و کفایت میکند مسح بر روی یک عدد در  
میر و بدو یک شدن از حد خود که پیش سر است پرون نمیرد و هرگاه از حد خود  
رشته باشد یا نمک از این محل جمع کرده باشد مسح بر آن جایز نیست و احوط مسح  
جائز است که روی پیش سر بشیر از آنجا که زده طلب چهارم واجب است مسح  
بیک دست بهتر است که با انگشتان باشد و احوط مسح بدست راست است  
شوند بر این دست مسح نماید کف کند بخوان از سایر اعضا و وضو و غیره در آن  
مسح بدست است و هرگاه بان هم شواهد پس بجهت مسح بر آن است و لازم  
مسح بجهت در دست از آب وضو باقی مانده و جایز نیست مسح باب دیگر که از خارج بجهت  
و معتبر است خشک بودن محل وضو مسح بخور که رطوبت آن بدست سر است  
که باب دست و آب محل هر دو بمثل و در طریقه بحدی بر نرسد بجهت که بولان  
یا غلبه ارج است بر آن بقسمیکه مسح بهمان آب دست واقع شود ضرر ندارد و  
چنین ضرر ندارد زیاده ای اب بجهت مسح اگر چه جاری بر محل شود لکن بشرط

تعدد مسح

تعدد مسح نمون با انگشت یا انگشت شستن نکرده باشد و کسیکه وضو یا بارغسل  
شست پس هرگاه در حال فرو بردن دست مسح قصد شستن آن بجهت وضو کرده باشد مسح  
جایز نیست و همچنین هرگاه بعد از فرو بردن در آب قصد شستن نکرده باشد و هرگاه  
نماید شستن عضو را در حال پرون آوردن آن از آب در این صورت مسح بان اب  
و هر چند مسح است مسح نمون با دست راست که از شستن دست چپ گرفته  
هر چند خود دست راست را با فرو بردن در آب شسته باشد وضو ندارد مگر دست  
بود دست چپ بعد از شسته شدن آن بجهت که با خواطر بجهت که اقوی تر از مسح  
با محوط شدن رطوبت باب عضو دیگر از سایر اعضا و وضو چند یا خیار باشد  
شدید در اعتبار بر مسح بجهت این است که پس از شستن اعضا باقی مانده وضو ندارد  
از ترقیه وضو بود بجهت که فراموشی از مسح یا سایر عذرهای این است که رفتن اب  
عضوها بجهت مسح نمون بان و احوط مقدم داشتن مانند آب ریش و اینها است  
از حد پرون زده باشد هرگاه مسح اعضا بجهت که وضو یا سایر عذرهای این است  
حفظ رطوبتی که بتوان بان مسح نمود بجهت که گرمی هوا یا فروان مسح نماید بدین رطوبت  
اینکه که بدست مسح دیگر نماید باب خارج از وضو بعد از آن هر چه نماید طلب چهارم واجب  
مسح پشت پاها از سر انگشتان تا بچپین و کعبه بلند است و لازم است  
نمون چپ و راست از بعد از آن تأییدین مسح کعبین حاصل شود و کفایت میکند در وضو قدر

اب

بان

تعدد

چپ

کعبه

است

وضو

است

از مسح

ماید

نمون

است

دافل

قدر



که در غرض مع تقیه شود و لازم نیست ابتدا عقود از سر انکشتان بلکه جایز است  
 مع غایت باسر انکشتان و بهتر آنست بعد از آنکه مع کف و احوط التمسک بهای  
 بدست راست و پای چپ را بدست چپ مع شکر چنانچه احوط التمسک بهای  
 پاهایت لکن احوط آنست که پای راست را مقدم بدارد و پای چپ را بشکند بعضی از محققین  
 گفته اند باینکه از آن که هرگاه تمام محل مسح را بپوشد یا بشکند مع آن حضور ساق می شود و حکم پای راست  
 زائد حکم دست راست را ندارد و اگر از آن گذشت و لازم است مع بایض و خنثی بودن  
 محله آن بقیه یک در مع سر گذشت و موقوف پشت یا حکم پا است و احوط عدم انقباض  
 و احوط از آن جهت مابین نفس بشیره و موی مختص موقوف مع است و جایز نیست مع بچکله  
 و شبهه ایها داخل اختیار و اعین بودن از غایب و هرگاه در این حال مع غایت مستطیل  
 خواه بر بندن عین باشد یا غیر آن و جایز است در طایفه کج غیر بشیره هرچند آنکه جایز است  
 تقیه در سایر افعال و خصوصاً مسح است و اگر تقیه بهر علت از شستن پا با مسح عقود بخیر بشیره  
 حاصل نشود و احوط آنست شستن را مقدم بدارد و یکسکه بتواند وضو بماند در مکان خلوت  
 بر آن باشد و احوط آنست در این وضو بماند و تقیه نماید و هرچند این است خالص  
 تقیه پس رعایت آن یکسکه باشد چنانچه شستن از آن خالص باشد و شستن سکرات مع  
 بر چکله و متعده اگر چه احوط آنست که در طایفه تقیه و عمل موافق آنست حتی در امور مذکوره  
 استیلا ایشان از این فتوی کمال قوه دارد بلکه ظاهر آنست که مستحکم است از اظهار و تخی

ج

در غرض کردن

و هرگاه که در آن بالایشان در احوال ابدان تقیه و آنچه در مع بشیره که در چکله و مانند  
 جایز است پس لازم است که مع نماید به تقیه اب و صحر که در دست مانده از آن  
 تا یکبار در ظرف طول لازم است خلط بودن چکله و شبهه آن بخوبی که در وضو مع بشیره  
 و لازم نیست که گردن پوشاک یا در غل اگر چه رعایت آن احوط است و بدانکه جایز  
 مع و غیر بشیره در حال ضرورت مانند سر و تن از رسیدن شستن بکشد چکله و شبهه  
 یا غیر اینها از سر و تن پاک کند شستن بشود و با وجود آن مع نماید و از آن جمله است شستن بر  
 بخوبی که با رعایت مع و بشیره در وقت نماز و وقت شستن غرض فصل و لایحه احکام مقصور  
 از اقسام آن در مسائل سابقه گذشت باقی مانده احکام چنانچه است و احوط چهره عبادت  
 بسته است که بر محل شکسته عین تقیه مکنی حکم در این مقام محرم آن نیست بلکه شستن  
 گفته ها یکبار بر جرح مانند زخم شمشیر و غیر آن و مروج مانند زخم و مل و شبهه آن می باشد  
 نیز شامل است و اگر چه از ضروریات و مانند آنها بر وضو بچکله شکستن یا زخم بودن آن  
 ضرورت می مانند و در اینجا چند مسئله است اول هرگاه صاحب چهره بتواند خود وضو را  
 به برداشتن چهره و یا رسانیدن اب بر آن بفرود آورد یا بکس دیگری اب بر آن مال  
 برسد بخوبی که در غرض شستن محل خلط نماید در این حال واجب است بر او شستن بخوبی و تقیه  
 نمیکند مع و چهره و دیگر هرگاه حاضر از شستن شود و شراند اب بر محل رساند بچکله عدم مکنی  
 یا شستن با آنکه بر وضو عدم امکان تطهیر در این وقت مع نیمه باید بر وضو چهره و سایر







ظرف عمل باطل است و عدم انحصار صحیح است هر چند کمال احتیاط در عدم اجتناب است  
بلکه هرگاه با چانه نداشتن از غیر طرف مخصوص باطل یا ناقص اب انهارا برین نظر  
که استعمال آن جایز باشد و از آن وضو بسیارند وضو صحیح و بی عیلت و همچنین جعل  
در جهت وضو اینکه مانعی از استعمال اب نداشته باشد پس هرگاه در بعضی از اعضا  
که جایز نباشد استعمال اب بجهت آن با آنکه بترسد با استعمال اب بر سر مشک خود یا  
در وضو در احوال باطل است بلکه در وقت وضو نداشتن از بجهت وضو  
قیم است وضو بسیار عمل او صحیح است هر چند احتیاط در عدم اجتناب و همچنین وضو  
مطلوب دریم و ارجح است در وضو ترتیب با آنکه اول تمام سوراخ شود و بعد از آن دست  
راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن باقی سوراخ شود و بعد از آن دست چپ را  
و نیز ترتیب میان پاها اگر چه احتیاط بعضی انداختن صحیح است و باقی  
و احتیاط ترتیب هم در وضو بلکه خلاف ترتیب شده میشود با وضو بعد از آن دست چپ  
و اولات معتبر و برهم نخورده باشد و هم چنین است حال هرگاه جزئی از عضو راست  
مرا سوراخ کرده داخل در عضو باقی شود پس همان جزو راسته و بعد از آن عضو باقی  
را بشوید و هرگاه دو عضو را بکند بترسد با وضو عاده ثانی نماید و دوباره شستن عضو  
واجب نیست خواه وضو دست راست یا شد یا دست راست و دست چپ با هم  
و پاها پس همان دست راست را در اول وضو دست چپ را در دوم پاها را در

عضو

اعاده نماید و آنچه ذکر شد همه در ترتیب که عمل خلاف ترتیب بر نحو تشریح باشد  
و مثلاً بشوایط معتبره در وضو که از جمله آنها اینست است واقع شده باشد اگر قصد  
خلاف ترتیب نموده باشد آنچه باین نیت واقع ساخته باطلست و هرگاه در وضو  
بکند نفع در سه مرتبه بشوید اجزاء شستن وضو جعل میاید کنی صبح را بابت و سبب  
نیز اگر آب دست راست اب خارج وضو است و هرگاه در آب جاری شبیه است  
روان باشد و آب مواضع وضو را بر نحو ترتیب معتبر یکبار و شخص هم قصد خود را در وضو  
بر طبق رسیدن اب قرار دهد وضو صحیح است و کسیکه تمام اجزاء وضو را در آب  
یا زیر باران باشد و هر یک را قصد وضو در آب حرکت دهد تا شستن وضو صحیح است  
وضو صحیح است و باقی بعد از حرکت دادن رو بقصد وضو دست راست را باقی بگذارد  
دهد بعد از آن دست چپ را و هرگاه در ابتدا نیت وضو قرار دهد که شستن است  
بعد از وضو دست چپ بعد از آن باشد بدون آنکه در هنگام هر شستن قصد وضو  
عمل باطلست بنا بر احوط و اقوی مطلب سیم واجب است در وضو سوالات یعنی  
بجا آوردن اعمال آن بخوبی که در زمان شروع در وضو باقی با اعتدال هوا و احوال  
تشنه باشد پس هرگاه بجهت زیادتی که وضو را در باد یا حرارت بدن شخص  
باقی آنها را سبب باقی بگذارد وضو صحیح است و احتیاط در استیناف عمل  
و همچنین احوط از سبب گرفتن وضو است هرگاه با اختیار خود وضو سابق را بگذارد

دشمن

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب



و هرگاه بجهت سرچسب هوا و تکرار در مضر سابق تری باقی بماند و بدانچه که اگر هوا  
 میسر هرانده خلت پیشتر پس احوط اگر گوئیم احوط و در این احوط و در این احوط است و این  
 در هر احوط از اخصاء سابقه و ضوابط است هر چند مضر متشکل بعضی که آن را بخوبی  
 خشکیده باشد مثل آنکه در زمان شروع در شستن دست چه دست راست و چپ است و خشک  
 لکن در مضر تری باقی باشد بلی احوط در هر چه فروغ استند است و کفایت  
 بنا بر احوطی باقی ماندن سلوحت و ترویج در لیس که چند و چند و چند باشد و احوط  
 نیز در عدم کثافت و باقیست و اگر تندی نماید که در مضر معنی اجزاء آن را بی در پی بعد از آن  
 بشود و با این احوط خلاف تند کند و نگذارد که مضر بر آن قرار بگیرد و کن و مضر  
 صحیح است و هم چنین است حال هرگاه تندی نماید و مضر بخوبی مگر در احوط عبادت معینه  
 در آنجا است بشود قبل از آنکه مضر بخوبی مگر در احوط عبادت معینه  
 و آن در مضر و غیر از این عبادت است از قصد بسوی عمل معتبر است و در آن سه چیز را  
 بان نماید بعنوان فرمان برداری خداوند تعالی بجهت ستر او را در عبادت بجهت جزا و نجات  
 بجهت رستگاری و جزا و نجات بجهت ستر او را در عبادت بجهت جزا و نجات  
 یا تشریف تعالی بر در دنیا آخرت با این که ظاهر احوط را خلاصه کرده اند و در آنجا  
 و احوط را خلاصه کرده اند و در آنجا خلاصه کرده اند و در آنجا خلاصه کرده اند  
 چنین از امور دیگر که باشد هم چنانکه حکمت جمیع را در فصل خود را خلاصه کرده اند و در آنجا خلاصه کرده اند

از کمال و در آن احوط که غیثات اقدس و شرف و مضافی خلاصه مضر و برین و قسم است اولیای و در آن  
 باطل میکنند بجهت تکرار در نیست داخل شود و در این احوط بر این است و احوط و احوط و احوط  
 دوم غیر بر این و در این احوط و در این احوط است اولیای و در این احوط و در این احوط  
 اینک علی بجهت خداوند عالم بیایا و در این احوط و در این احوط و در این احوط  
 قسم از هر یک مضافی با احوط نیست و در این احوط و در این احوط و در این احوط  
 اینک در مضر و ساختن مثلاً قصد خلعت شدن اخصاء و مضر و پاکیزه شدن آنها نیز است و این  
 در احوط این هرگاه در احوط و در این احوط و در این احوط و در این احوط  
 و مانند آن تابع مضر قرار دهد نه داعی بعمل در مضر و در این احوط و در این احوط  
 برداری و ضمیمه آن هر دو یکدیگر باعث بر عمل شود چنین و چنین و چنین و چنین  
 باعث مستقل بر عمل باشد نه بخوبی شرکت و اجتماع بر احوط تعین عمل و مضر و احوط  
 با نیت سیم تعین عمل بقصد هرگاه مشترک است بین چند چیز باشد مثل اینکه کسی بر چنین  
 آن چند مضر لازم نموده باشد که تعیین هر یک از آنها در زمان و زمانه حاصل نشود مگر  
 نمودن آن عیناً و واجبی نیست نیت و وجوب و استیجاب نه بوجهت و صفیت مثل اینکه نیت  
 واجبی باشد بجهت و نه بوجهت غایت مثل اینکه نیت غایت و مضر و مضر و مضر و مضر  
 و استیجاب بلی احوط غایت نیت و وجوب و استیجاب است و هر چنین و واجبی نیست  
 و در سایر صفات و غایات مثل روزه حدیث و استیجاب و مضر و مضر و مضر و مضر

بکله



و قیامت عمل است هرگاه در مقام و قرب یا استجاب نیست خلاف آن غایب گشت نه بر چه کسی که مستحق  
تشریح و موجب علم تعدد اوقات و فرکان و در اول بشود که کسیکه در وقت و خبر و بلیس از خود  
محدث باشد باین معنی که در زمان و ضرورت خود را قیاس بر آن گشت از باب استیجاب تجدید و ضرورت  
و حال آنکه در واقع حدوث بر وقت و زمان اطلاع نداشته یا فاعل از آن شده عمل صحیح است و هر چه  
تجدیدی محسوب میشود هرگاه با قیاس حدوث بود و ضرورت و بلیس در آن گشته نشود خلاف آن  
جمع اینها حکم است و معتبرین نیست و ضرورت است قریباً الی الله یا اخص من زمان  
شاید و تعیین هرگاه محتاج بان شود بدانکه بهتر و احوط آنست که نیست یا مقارن اول  
قرار دهد هر چند اقوالی چون پیش انداختن آنست در هنگام مخصوصه و استثنای  
شأن و مشاک و ادب و سنن آنکه خواهد شد که آن را جزا و ضرورت است با بر این پس نیست  
آن کیفیت نمیکند مگر آنکه اولاً تا هنگام اولی و ضرورت مستمر دارد و معتبر است در غایت آنکه تعلق  
بجمله عمل یکبار حقیقه یا بخیری که راجع بان شود در حق مانند آنکه تعدد شدن روبرو ضرورت  
انبوی تمام و ضرورت غایب و چنین بعد از آن در سایر اجزاء و اختلاف آنکه همان روز را بشود پس  
آنکه بر وجه تبعیت و جزئیت بلکه یقیناً استقلال بلای اقوالی است عمل است هرگاه تعدد  
و غایب بودن ملا فاعل نسبت با استقلال اگر چه احوط خلاف آنست و احوط است  
و اشتباهی که نیست مگر در قیاس و کلام فراخ اندوز پس هرگاه در میان عمل متعدد و شدت علم آن  
خلاف آن غایب و بر این حالت ضرورت است که عمل است با انبیه یا تجدید بر این است که در وقت

و اگر در وقت

و اگر در وقت و هر چه منافع را باینست محلی به بخار دارد و ضرورت است مادامیکه موالات معتبر و فاعل  
باشد که کفایت میکند از برای اسباب چندانند خواب و بیدار و غایب و ریح از جهت  
اینها باینست و ضرورت و ریح جمع میکنند میشود و هر چند ملا فاعل جمع اینها در غایت  
و هرگاه تعدد رفع حدث یعنی تعدد جمع میشود مگر آنکه تعدد رفع نمیشود غیر از این معین غایب  
در چنین وقتی باره و ضرورت ساختن است هر چند آنکه بعد از تعدد رفع حدث معین نیست  
آنکه در واقع سبب حدوث متعدد باشد و در صورتی شدن اسباب متعدد از یک  
حدث باینست و نیست جمع رفع جمع غایب نیست غایب در میان آنها جنابت باینست  
بر ضرورت ندارد و هر چند جمع است ثبت رفع طبیعت غایب بدون آنکه شش نفر افراد آن از  
و جنابت عطف متدان شود و هرگاه با تعدد اسباب نیست رفع یکی از آنها را غایب  
نمیشود مگر در جنابت که فصل بان جزای از جمع است و احوط آنست یا فاعل غیر جنابت است  
نمیکند غافل قریباً الی الله یا بدین تعدد رفع جمع اسباب یا بعد از آنها یا رفع طبیعت حدث و بدین  
کفایت میکنند در افعال شکیه یا فاعل نیست جمع طلبت و احوط است در اجزاء و ضرورت  
خود شش نفر یا شش نفر یا جمع غایب باشد و هر یک که در ظرف کونین خود و ضرورت است و ضرورت  
مگر در باره کسیکه خود شش نفری او در چنین حال دیگر است یا شش نفر یا فاعل نیست یا بدین فصل  
در احکام مکتوبات و شش نفر یا فاعل است در زمان چند مسئله است اول آنکه کسیکه بدین  
جملات دارد و فاعل اندوز آن غایب یا نه بالیست و ضرورت بسیار در هر چند گمان از بدینست و در رفع

رفع

حدث



باشد و اگر کار در این خبر را بر اینیکه وضو ساخته پس اتوای جزا را حقان بقول انست هر که  
 بطهاره هم رسانند و غیر از آنرا تقوی صبر شده یا نه بنابر طهاره گذارد و هر که و یقین بجز  
 داشته باشد و نداند که کلمه پیش برده وضو میسازد و چندتا در یک بار بدارند و یا اینکه  
 شستن یا بر احوط و اتوای و اگر یقین داشت بطهاره بعد یقین زایل شد یا بکشتن  
 بکشت داشت بعد یقین و زایل شد بنابر حالت اخیر گذارد و هر که بعد از وضو  
 صلو شست غلبه بطهاره بر وضو یا نه بنابر وضو عمل میکند اگر احکام طهاره بر وضو  
 نساند و بجهت سایر احوال تحصیل طهاره نماید و این در صورتیست که بیست شست سابق بنا  
 بقسمیکه اگر قبل از غسل شست بآن میشت تکلیف غلظت وضو سابق بر وضو میشت یقین کند پیش  
 وضو در غسل بکشت در طهاره غایت از تحصیل طهاره شده داخل عمل شد پس احوط در امتثال  
 صریح تجدید عمل است و اگر در امتثال عمل شست در طهاره نمود و او را قطع میکند بعد از طهاره  
 اینان بعمل نماید و احوط اتوای عمل و امتثال شست پس از وضو و سابقین بلی طهاره است  
 در حال یقین بطهاره بجا آورد و صحیح است و اعاده آن لازم نیست هر چند بعد یقین او رفع شود  
 نماید که در وضو عمل طهاره بود و یا نه سیم هر که داشته باشد یکی از اینها وضو بجا نیاورد  
 فوات ملاقات آن جزء و یا بعد از ای میاورد و هر که ملاقه معتبره فوات شده وضو غایب  
 و کسیکه بعد از شستن وضو شست در وضو سابقین و آن تا بعد بکشد بعد از وضو  
 باسراعه ملاقه و ترتیب و سایر شرایط و حکم ظن در این باب حکم شست است و فرقی نیست

در اینها وضو شست در شرایط پس با کسیکه فایز از غسل نشده و در یک از اینها شست نمود البتة غسل  
 کند و قول عدل و احد هر یک از اینها چه است و کثیر الشک اعتباری بشکست و نیست  
 چنانچه اعتباری بشکست بعد از فایز شدن از وضو نیست خواه در شرایط باشد و خواه در  
 بلی هرگاه شک در تطهیر محل وضو یا بنابر وضو است آن میگذارد و کثرت محو از تطهیر میکند و غلظت  
 حال هرگاه وضو ساخته باشد با کسی که شست برده و شک دارد تطهیر آن نموده بجهت وضو یا نه  
 وضو را اعاده میکند لکن هر چند که از آب سیده او را تطهیر کند و فایز از غسل حاصل میشود یا نه  
 خود را مشغول بغير وضو بنماید آنکه یقین بفایز قبل از شست کرده باشد و اگر هیچ یقین نماند  
 تحقیق شود فایز از غسل معلوم نمیشود پس احکام شک در بین عمل واجب میکند و اگر  
 از عدم اعتناء بکشت بعد از فایز فوات در آن مابین جزء اخیر و غیر آن نیست هر چند احوط در  
 امتثال با نیست اما کسیکه از غسل وضو شست بغير آن نشد باشد و توقف بحالت وضو شستن  
 نیاید طول نکشیده باشد چهارم اگر نماند مانعی از رسیدن آب به بیشتر و در یکی از اعضا هست  
 با او میشود بگذارد و احوط آنستکه نفس غایب تا خواص جمع شود خصوص در جای که بود  
 دانسته باشد و متفق بر تحصیل یقین نباشد و هر که در بیشتر چیزی باشد نداند مانع هست  
 واجب است تحصیل یقین بر رسیدن آب بیشتر و هرگاه از تحصیل یقین نفقت خود را آنکه فایز  
 از وضو شد پس احوط اعاده وضو است و اگر بعد از فایز شدن از وضو شک نماید یا کسیکه آب  
 مانع رسیدن باشد بنابر وضو است گذارد و هر چند مانع بودن آن یقین باشد لکن احتمال میدهد

احتمال



ابرو بر تیران و هر که بعد از فسخ شدن مانع پیشین و نداند در حکام شستن آن ضرر دارد یا نه  
 ندارد و بخت و ضرر بگذرد بلی و ضرر بگذرد بماند مانع در چه وقت بعد و نداند و ضرر بعد از آن  
 یا قبل از آن احوط در چنین وقتی و ضرر سابق است تا اب تمام بشود و بعد و هر چه در احوط و در آن  
 سابق است هر که بعد از فسخ شدن چیزی بپوشد و نداند مانع از رسیدن آب هفت یا نه  
 اگر نه ضرر شود پیش از فسخ و آن پیش از فسخ بیرون آن بود فصل پنجم در احادیث و روایات  
 واجب میشود و آن چند چیز است اول بول و در حکم آنست بلل شسته که پیش از استبراء  
 میباشد و در حیاط و مسای آن موجب ضرر میشود هر چند اگر با آب یا غیر آنها پس بول  
 و حیوان است در هر آب از آنجا آمدن از موضع معاص و آن عبارت از موضع است که  
 اصل خلقت شخص بجهت خروج بول یا غایط باشد هر چند در موضع معاص معاص غایط  
 و غایط نیست در این موضع بیاوی افوای مابین آنکه معاص باشد بول و آن غایط از  
 یانه اگر چه در صرة خادی برون خالی از اشکال نیست و در حکم وضع مذکور است  
 عادی شده باشد از بول یا غایط خواه طبعی بپوشیده شده باشد یا نه هر چند  
 محل جراحتی باشد که عادت شخص ببول و غایط از آن قرار گرفته باشد و هر که پیش از آن  
 بول و غایط نه از موضع اصلی برون از موضع خادی عاری باشد و ضرر آن را واجب نمیشود و هر  
 و ضرر سابق است هر که از زیر معده باشد بلکه مطلقا هر چند از زیر معده نباشد و در وقت  
 کبر و بول و آن معاص یا از سد احمی که در تحلیل یاد رز بوقتها و شل آنها باشد بول یا نه

سیم آید لیست که از موضع خادی با عادی بخورند و بپوشد بپوشد که در هر حالت و در وقت  
 صدف کنند پیش از فسخ ندارد و باید که از فرج زمان بپوشد نباید هر چند عادی شده باشد  
 اوزان را رسیدن بول آن اعتبار ندارد که پیش از فسخ در بول و ششها و در میان بول و ششها  
 که چیز و سار شده پس تا پیش از فسخ در بول و ششها و در میان بول و ششها  
 شود و دانسته میشود بطلان آن بر کشتن که ششها در میان بول و ششها و در میان بول و ششها  
 پیش از فسخ شاید حواله بخواند این سخن بوجه آن است که پیش از فسخ در میان بول و ششها  
 و ضرر معاص از آن باشد یا نه و شست در این معنی بر حالت سابقه گذارد  
 شست خود نباید و در حکم خراب است هر چیزی که عقل را ظاهر کند مانند بول و ششها  
 و ششها و ششها شست با روزه از اسام او و اگر سرکه مانند بول و ششها است پنجم خون استغسال  
 لکن در غلبه که در کفله فرزند باشد همان وضو میسازد و وضو میسازد که در کفله  
 لکن از طرف دیگر بول و ششها از برای وضو میسازد و غسل هم میشود و وضو میسازد  
 وضو میسازد و در شستن کثیر و بعلای غسل از برای وضو میسازد و از برای وضو میسازد  
 از برای وضو میسازد و غسل شستن در احکام کسیکه بر پیش بول یا گنیم و ششها  
 هر که مسلسل و یا بطون از برای وضو میسازد از برای وضو میسازد و وضو میسازد  
 عود و غار را آورد انظار را تو مانع نمیشود و هر که بکند بر ایشان زمانیکه وضو میسازد  
 و غار باشد لکن ممکن از این باشد که بدون وضو و حرج غار را وضو میسازد

مکواب خود

غار











گفته اند مطلق مع غودن بل باقی مانده در روز مکره است و امر در این مقام سهل است مقصد  
 دویم در غسل است و آن بود و نوع است واجب و محقق در آن چند مطلب است <sup>فصل</sup> <sup>اول</sup> در غسل  
 واجب که به بدن خود سگفت خلط میکند و از آنها پنج است فصل جنابت و غسل جنابت و غسل  
 و غسل ناقص و غسل مس اسوات اسوات که متعلق بدن غیر سگفتند پس در غیر اینها  
 ذکر خواهد شد غسل اسوات که هر چند و شبیه آن واجب بشود و تعییل هر یک از آنها  
 واجب در فصل اول در غسل جنابت و در آن چند بحث است بحث  
 در سبب جنابت و آن دو چیز است اول پیروی از حدیثی از رسول صلی الله علیه و آله که هر کس  
 آن فکر کرده باشد عاده پیوسته درم باشد یا قصور من شخص یا عمل خالق او باشد یا اسوات  
 از سر پیروی از حدیثی از رسول صلی الله علیه و آله که هر کس باطل باشد یا عمل خالق او باشد یا اسوات  
 منی از غیر موضع عادی خصوصاً هرگاه از بایمان تر از پیشین از سوراخی در غصیب یا از زخمها  
 پیون پیدا بدو خونی غیر شکل حکم آن واضح است و خونی شکل جنابت است متحقق میشود به  
 آمدن منی از هر دو سوراخ آن یا سوراخی که عادت پیرو نامدن منی از آن قرار گرفته  
 و در غیر این دو صورت غسل واجب میشود اگر چه احوط غسل غودن است و شناخته میشود  
 در هیچ وجه شدن سه چیز در آن شهوت خاصه که غالباً منی در آن حالت پیون میباشد  
 و شوی بدن پس از پیون آمدن آن و بعضی اعتبار بر روی شکوفه خرم و غیر ترش در آن عود  
 و احتیای خلاف آنست و اعتبار او منافعه مذکوره در زمان سگست است و باقی منی

فکر در این

فصل واجب است در غسل حال و باخونی و منتهی بیکه ایسان شهوت و منی بین حکم جنابت  
 و هر چند که درباره زنان خواه من در برست و خواه پیرایه چیدن من اعتبار ندارد و سگست  
 یا جامه متخلف شود منی بپند و یقین نماید که از او پیون آمده و بعد از آن غسل نکرد و غسل میکند  
 بپایان هر نماز بزرگ یا بقیه در این حالت بجای آورده و احتیاط در عاده هر نماز است که احتیاط  
 در این وقت بجا آورده باشد و هرگاه با دیدن خود پیون یا جامه متخلف خود یقین نکند که منی  
 غسل بر او واجب میشود هر چند احوط با یقین است که از او است غسل کردن است بلکه احوط غسل  
 است مطلقاً و اگر با یقین یا شک یا ظن است احتمال بدهد که بجهان جنابت است که از آن غسل  
 نه جنابت دیگر در این صورت غسل بر او واجب نیست و کمال احتیاط در غسل غودن است و  
 مدار در وجوب غسل بر یقین جنابت است فرقی بین جامه متخلف و شورت و شلوار نیست  
 چیزی از فقهاء فرقی گذاشته اند و هرگاه دو تقریبی نماید که یکی از آنها جنب شد ممکن  
 شد در میان این پس هر یک در حق خود احکام طهاره جاری میباشد و هر چند  
 طهاره بود بیکری چلو میکند مگر اینکه در حکم بطهاره هر دو باطلان عمل خود لازم آید مثل  
 یکی از آن دو نخواهد بود بیکری اقتداء کند پس عادت مند کند باطل است و اگر هر دو  
 و عادت عادت جمعه اعتبار کنند تا هر دو باطل است و چنان است از برای دیگر اقتداء  
 بهر یک از اینها بلکه در و فرایقه اقتداء به هر دو میتوان کرد و چنانکه یک فرایقه را نیز میتوان  
 بهر دو اقتداء نمود مثل اینکه اول یکی اقتداء و اما بجماعت عادت تمام کند و عادت از برای او واجب







باشد غسل میکنند و هرگاه است داخل شدن جنب در مشاء و هرگاه در حکم  
 مسجد بنا است پس جایز نیست عبور از آن ها و هرگاه در یکی از آنها جنب شود و شستن  
 نکرده و بر روی می رود و احوط آنست که در واقعرا بچشم مشاء قرار دهد و سیم داخل شدن  
 در مسجد بجهت که گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست چیزی را در پیش مسجد یا در  
 عبور از آن در آن نگذارد و داخل شدن بجهت بر داشتن چیزی از آن که از او در  
 هست جانباست چهارم خواندن چیزی از چهار سوره که در آنها سجده است  
 هست و آنها سوره اقرأ و سوره الفجر و سوره الممتل و سوره حیم سجده  
 بقصد و فرقی نیست با این آیه سجده و غیر آن حتی آیه بسم الله و بعد از آن هرگاه سوره  
 گفته شود و متعبد است غسل نمودن هر چند امری برتوقف بر آن تعلق بمکلف  
 باشد بجهت سیم مکرر است از بواجب خوردن و آشامیدن مکرر آنکه وضو  
 یا غرضه و انشاف نماید و زیاده از هفت آیه از قرآن خواندن و دانستن که از  
 چهار سوره که سجده واجب دارد هر چه بخواند حرام است و کراهت در هفت  
 آیه خواندن بیشتر است و احوط آنست که هیچ خواندن از این حالت بدون وضو  
 مکرر است خطا بپوشیدن بپوشیدن غسل نمودن قرآن یعنی غیر نوشته آن خطا  
 مکرر آنکه وضو بپوشیدن یا بپوشیدن از غسل نماید اگر آب نیابد یا آنکه خواندن صحال آن  
 و افضل از بواجب و تعبد در غسل است هرگاه بتواند وضو مکرر است خطا بپوشیدن

بخلاف آن هم چنانکه مکرر است جنب نمودن خود در حال خطا بپوشیدن از وضو  
 بخشدن آن بهشت چهارم در کیفیت غسل و واجبات آنست بدان غسل  
 قسم است قسم اول از حیثی و در آن سه شستن است اول شستن تمام بر سر و گردن و دست  
 طرف راست از بدن سیم شستن طرف چپ از آن و در شستن سر چیزی را نباید را با گردن بشوید  
 نایقینی نماید شستن تمام آن و در شستن طرف راست چیزی را مگردن و طرف چپ را بشوید  
 جمع شود بر شستن طرف راست و هم چنین در شستن طرف چپ و هرگاه بعد شستن تمام  
 گردن و سایر بدن را در شستن سر قرار دهد داخل نمودن چیزی از گردن بجهت که  
 راست لا تریم نیست بخلاف طرف چپ و همچنین هرگاه حد شستن طرف راست  
 و چپ را در شستن طرف راست قرار دهد شستن چپ را از طرف راست بجهت  
 چپ واجب نیست و نصف راست و برقی و با با راست و چپ را با چپ بشوید  
 و بهتر است که تمام آنها را با هر یک از طرفین بشوید یا آنکه پس از شستن طرف  
 راست تمام آنها را بشوید و نصف آنها را با طرف چپ بشوید و در هر یک از  
 اعضاء بجهت سیم که شستن عمل آید کفایت میکند و پنجتن آب یا سست کشیدن  
 بر بدن اعتقاد ندارد و فرمودن سر و گردن و در آب پس از آن طرف راست و بعد  
 طرف چپ یا شستن بجای را با بر پنجتن و بعضی را بفرمودن در آب همه کفایت هم  
 چنانکه سه دفعه در شستن تمام بدن بقصد آنکه اول از برای سر و دوم طرف



و سیم اگر چه باشد کانیست و هر که عضو در آب باشد و در همان آب ان <sup>کتاب</sup>  
 و بعد بقصد شستن کانیست بکنند و چون از آب در بدن و بدن در آن <sup>نیت</sup>  
 شست و دم غسل از تمامی و ان عبارت از شستن تمام بدن بفرمودن در آب  
 و معتبر نیست فکر اگر شستن آب تمام بدن نماند و نیت ان حقیقه نماید و ان <sup>نیت</sup>  
 کانیست بکنند شستن تمام ان در یک دفعه و نه بلکه معتبر نیست  
 که در همان فکر شستن آب تمام بدن تمام ان شسته نشود هر چند پاره <sup>نیت</sup>  
 شسته شود و بدان غسل ترتیبی ان غسل از تمام است و معتبر است در غسل <sup>نیت</sup>  
 اول نیت و معتبر است در ان ترتیب چنانچه در و مرتبند و تعیین غسل <sup>نیت</sup>  
 سایر غسلها و جایز است جمع نمودن میان چند غسل در یک غسل بکنند <sup>نیت</sup>  
 گذشت و با است اول عمل در هر یک از ترتیبها و نیت با نیت بقیه <sup>نیت</sup>  
 در نیت وضو و شستن با است تمام از غسل و سایر احکام نیت دوم شستن  
 تمام ظاهر بدن و و انکذا شستن چنانچه ان اگر چه بسیار کم باشد و لازم <sup>نیت</sup>  
 نمودن هر چیزی بکنند و با است ظاهر بشود بر سر و تحلیل هر چیزی که با <sup>نیت</sup>  
 نویسد چون موی نموده و چیزی حکم بدن دارد به بیا نیکه در وضو واجب چیه که <sup>نیت</sup>  
 نیت شستن موی و کانیست بکنند شستن ان از شستن خود بشود و موی که <sup>نیت</sup>  
 است اجتناب در شستن ان است بلکه وجوب ان حال از توبه نیت و احوط شستن <sup>نیت</sup>

نیست که از ظاهر بدن بدون ان معلوم نیت سیم رعایت نمودن ترتیب در غسل <sup>نیت</sup>  
 4 پیش از شستن سر بر طرف راست و پیش از شستن سر بر طرف چپ و <sup>نیت</sup>  
 هر یک از سر و طرف راست و طرف چپ ترتیب نیت هر چند بجز ترتیب از با <sup>نیت</sup>  
 و به پارتی بشوید و اگر خلاف ترتیب غسل نماید از جای که خلاف ترتیب <sup>نیت</sup>  
 چهارم مباح بودن آب در مقدمه کتاب داشتی غراب مطلق پاک چنانچه <sup>نیت</sup>  
 نیت و وضو و غسل بان جایز نیست و مباح بودن جای که در ان غسل <sup>نیت</sup>  
 چنانچه نیت که بان آب بر بدن خود میزد و جای که آب غسل در ان نیت <sup>نیت</sup>  
 شستن نیت که خود بدن خود را بشوید مگر آنکه نتواند پس دیگری بشوید و نیت <sup>نیت</sup>  
 حکم آنکه مانعی از شستن نداشته باشد و میان ان در وضو گذشت هتم <sup>نیت</sup>  
 پیش از شستن ان بوی شستن سر و گردن هر که با است باشد موقوف <sup>نیت</sup>  
 اجزاء بدن نیست و احوط اینست پیش از غسل تمام بدن پاک باشد و در غسل <sup>نیت</sup>  
 کثیر یعنی که باز یاده از ان میتوان در یک فرد رفتن اگر نیت غسل و شستن <sup>نیت</sup>  
 و احوط شستن بدن پیش از غسل است بلکه میتوان در توبی هم نیت <sup>نیت</sup>  
 هر دو تکرار داد و خلاف احتیاط در این پیشواست و احکام چیه و تفرقه به <sup>نیت</sup>  
 گذشت در غسل جاریست و احکام هر دو یکست مگر در وضو اول شستن <sup>نیت</sup>  
 از داخل شدن در وضو و بر سر چه در وضو شستن با است هر دو را بشوید <sup>نیت</sup>







[illegible]

با حق عقلت تشخیص خون غیثی و توانی و امکانی شدن از تشخیص رعایت حالت سابقه  
 نماید و این عمل کند با شک در حالت پیش از این حالت رعایت احتیاط در احوال است  
 و اینکه ندانند در اندرون او خمر است یا نه غیر دادن خون بقیه حکم و حکم بر او واجب است  
 در مقام تشخیص حال خون بر آمد بر خرد بر او واجب بود و خون از نظر است پیرون اسم عمل  
 بر خرد پیش از این حالت احتیاط باشد مسئله سیم هرگاه ندانند خون از نضاج خرج بجهت خمر  
 شد که پیرون آمده و یا از اندرون رحم جلا بر پالت بودن خود قرار دهد و احکام خمر و  
 ان جاز است تا به مانند کسی که ندانند خمر که از او پیرون آمده خون است یا غیر آن بر خرد باشد  
 پیرون آمده و بدان هر خرنیکه پس از تمام شدن سال از هنگام ولادت و پیش از آنکه نشانی  
 سال در غیر قرینه و بنطبه شعث سال در باره ایشان پیاپی و نشان آن کس از دست و  
 از ده روز به نماند پیش از این خون خمر که هرگز پیرون شده روز پالت از آن نگذشته باشد تا  
 باشد آن خورده حیض است خواه اصفیات حیض باشد یا ناول خون و بدین آن باشد یا نه  
 از به از آن در خون قرار گرفته باشد یا نه فصل این امر در چند مطلب است اول  
 و خرنیکه پیش از بلوغ بقر تمام شدن نه سال که بحد است از صد و بیست ماه بلکه از روز  
 باشد پیرون آید استخاضه است هر چند صفات حیض بدان جمع باشد و واجب است بر آن  
 از بلوغ فصل استخاضه هرگاه بنطبه باشد و اگر بقی غایب خون بواسطه خمر و مانند آن غیر از  
 بهم رسیده و بر او نیست و در نیکو خون حیض از او پیاپی و بقی غایب بقی بودن آن خون و تمام



بر او که گفته حکم بلوغ خون ماه و احکام حیض را ای او و باین را التماس بشود کند یا نه از سال  
 بگو که نشو و نشاخته میشود خون حیض نبو که رنگ غلظت و کمر و سوزان و در خروج  
 خون اعدن و تازه بودن آن و آن خونیت که زنان اول میباشند و در میان ایشان  
 است و که میشود که باره از این صفات در او یافت میشود و باره یافت میشود و هر که  
 جدا رفتی بیاس برین پیراسته است هر که یقین بخلاف است و بهم ترس و سستی بیاس  
 فرستد بطنیه چندی سال از شکم و است است خواه کنی یا نه از او در حق ایشان است  
 است و از فرشتگان زنان که سرخ و سفید است و قبیله که منسوب به فرشتگان باشند  
 عالم را از نو بطنیه که هستند که در بلوغ مایه کوفه و جوهرش در روز نیکه از فرشتگان است  
 یا غیر آن باس را در پناه قرار و رعایت احتیاط بقضا نمودن در غیر ایام خون بهتر است و زنیکه  
 تنها از قبیله فرشتگان باشد و تولد شده باشد از ایشان است و در وقت سالی باشد میشود  
 خون از بر آن بهتر است و بر آن زن البتس خون حیض میبیند هر چند محل آن غایب باشد یا  
 روز از عادت او که نشو و نشاخته باشد باقی بر اقصای طلبت که گذرنا بیکه خون حیض در او میاید و هر روز  
 پس هر که از آن بدو برین خون ناکه نشو و نشاخته است و روزی که بگذرد که در آن پالت باشد آن خون حیض  
 با کفایت بکشد و راجع برین خون و باطن رحم چند چون نیاید و زنیکه در بی بدت ده روز غلظت  
 سه روز بقرص خون بپند بگویند و چند روز اول و ده روز او خون به پیوسته و در روز  
 از که نشو و نشاخته در روز هر که سه روز نشو و نشاخته خون دید و طبع شد و میباید اگر نشو و نشاخته در روز

دید و از ده گذشت خون اول و دوم و در میان پاک و در حیض را و ده و بداند آن خون حیض  
 از ده روز نیست و میان آن دو خون حیض با لست ده روز پالت بگذرد و شب اول و روزیکه  
 ندانیده میشود مانند شب چهارم از سه روز اول ایام حیض بیرون است و شب  
 دیگر که در این بیان واقع شده تا به سه روز است و هر چندی در غیر این صورت شب پیش  
 از خون دیدن و بعد از آن خارج است و آنچه در این بیان واقع میشود تا به است و هر که  
 پنجشنبه شش خون دید و طهر هر روز یکشنبه بریده شده سه روز که شش ایام حیض  
 و احکام بر آن جاری است و احتیاط در آنست که در صورت گذشتن سه روز کامل است  
 تا به روز کامل از طهر هر چندی است تا مغرب بطلب بسم زنیکه در وقت غروب  
 مثل است دیگر مانند اول ماه مثل خون به چند ذال عادت و قبیله است خواهی دان  
 پاک و شفا باشد یا نه مثل اینکه اول ماه را در دو ماه مثالی خون به دو در بسم ندید و چهار  
 در اول ماه با خون دید و اگر دو در و یک شماره خون باشد و ذال عادت ندیده است  
 و که میشود هر دو عادت در یک تاریخ میشود مثل از اول ماهی چند روز و بی خون  
 و که میشود هر دو عادت در یک تاریخ میشود مثل از اول ماهی چند روز و بی خون  
 و که هست عادت در برای زن در هیچ یک از اینها برقرار نباشد خواه اول خون دیدن او  
 که او را نبیند یا نباشد یا نه خواه پس از هم رسیدن عادت انعامت بر او نباشد  
 و میشود با قمر اگر قمر در وقت باعد عادت خود را بر او نباشد که هست که در عادت

حیض

عادت







از ابتدا بدن خون ترك عبادت نموده خود را حالمی بداند و هرگاه در کمتر از سه روز بشود  
 غسل استیاضه بخورد و قهقهه نماز روزی ایام گذشتند نماید و تا ثمره عادت عدد به در  
 مسائل اندر ظاهر خواهد شد مطلب چهارم هرگاه سه روز خون بدید و برید شد  
 و در روز چهارم پیش از آن عود نمود و از ده گذشت خون اول و دوم و این دو  
 همه را جعفر قرار دهد خواه صاحب عاده عینه باشد یا نه و هرگاه خون  
 از ده گذشت او را استیاضه قرار دهد هر چند صفات جعفر در آن یافت شود  
 و اول را جعفر بداند هر چند به مقت استیاضه باشد و هرگاه مابین دو خون ده روز  
 بماند بگذرد و دیگر را جعفر دیگر قرار دهد اگر سه روز تمام از آن بگذرد مطلب  
 پنجم هرگاه پیش از گذشتن ده روز خون در ظاهر بریده شود و احتیاج  
 این برود که هنوز در باطن رجم باقی باشد واجب است استیاضه و رجم  
 نماید تا خواطر جمیع از بواعل و حاصل شود و استیاضه این است که پنبه داخل  
 فرج نماید و آرامی گیرد و پنبه را برین آورد پس هرگاه الوده بخون باشد  
 نشد هر چند خون زرد بسیار کمی باشد و اگر الوده نباشد پاکست و  
 اینست که وقت استیاضه راست بالستد و شکم خود را بدیواری و مانند آن  
 بچسباند و یکی از پاها را بلند نموده پنبه را داخل نماید و غسل نمودن  
 از عمل استیاضه صحیح نیست هر چند دانسته شود زمان غسل پاکست و بگوید

ایام

نیک

یکی از اعتدال استیاضه شود یا چنین اعتقاد کند که استیاضه عوده و خلاف اعتقاد  
 شود عملش صحیح است پس از آنکه در زمان پاکی واقع شده باشد و هرگاه به جهت  
 با ناپاکی اشب تواند استیاضه نماید و ممکن از رجوع بدیواری هم نباشد پس اگر  
 در حق او اندست که غسل نموده عبادت نماید تا یقین کند بیالت بودن و پس از آن  
 دوباره غسل نماید و هرگاه عادت زن قرار گرفته باشد برالت شدن مابین ایام  
 عادت و عود نمودن خون پس از آن و بدین واسطه خواطر جمع باشد که این  
 آخر پاک و نیست و عود خواهد نمود غسل و عبادت بر او واجب نیست هر چند  
 اینست و چون پس از استیاضه پنبه الوده بخون باشد بشود نه و کسیکه عادت  
 ندارد صبی میکند تا پاک شود یا ده روز از او باشد خون دیدن بر او بگذرد و هر  
 زنیکه عادت او برده قرار گرفته باشد صبی نماید تا گذشتن آن و زنیکه عادت  
 بر کتارده باشد و خوان از عادت او تجاوز نماید تا عادت نموده انتظار دهد  
 بکشد چنانچه پیش از آن بریده شد تمام خون را پاکی هرگاه در آن میدان رود آن  
 همه را جعفر قرار دهد و اگر از ده بگذرد مقدار عادت خود را جعفر بداند  
 ایام را استیاضه قرار دهد و میباید و هم چنین زنیکه عادت بر قرار ندارد و  
 خون او از ده بگذرد ملاحظه نماید هر قدر از آن خون که صفات جعفر در او یافت  
 اول جعفر قرار دهد و تقه را استیاضه و این حکم مشروط بچند شرط است اول



انچه بصفت حیف است که تا سه روز باشد و دیگر که پیش از سه روز باشد  
و هر که تا سه روز پیش از سه باشد و رجوع میکند عادت زنهای خود  
بر آیات و خواهد زد که شد و احتیاط در اینست که کمتر از سه روز که  
حیف است از ایام عادت النساء یا عمل بر آیات قرار دهد و هر چند مقدار  
ایشان یا عمل بر آیات را بگذشتن خون بصفت حیف از این روزها قرار دهد  
سیم آنکه میان دو خون یک حیف قرار دهد مقدار ده روز خون بصفت استیسه  
بگذرد اگر نه جمع شدن صفات حیف دایره ندارد مثل اینکه سه روز خون تیره  
به بنید و سه روز زرد زیت و سه یا چهار روز دیگر با زرد زیت پس از آنکه  
زرد زیت مستمر شود یا اینکه سه روز سیاه زیت باشد و سه روز بصفت  
و ده روز دیگر با بصفت حیف هر چند در میان این ده روز در چهارم یا پنجم صاف  
یاد و ساحت بصفت استیسه به بنید پس در هیچ کدام از این دو صورت اعتبار  
بصفات حیف نمیتواند نمود و هرگاه سه روز بصفت حیف خون به بنید و ده  
تمام بصفت استیسه باز سه روز یا بیشتر تا ده روز با بصفت حیف آنچه را بصفت  
حیف قرار دهد و میان این دو را استیسه که ایام طهر او باشد بنا بر این ممکن است  
سه حیف به بنید و هرگاه سه روز خون دید بصفت حیف و ده روز دیگر دید  
استیسه باز آیات روزیاد و روز خون دید بزیت حیف همان خون اول را حیف قرار

و آنچه از آن

و آنچه از آن بگذرد همه را استیسه قرار دهد زیرا که خون دو نیم بقدر ایام حیف که سه روز است  
نرسیده و هرگاه سه روز خون سیاه زیت و سه روز سرخ زیت دید پس از این شش  
گذشته خون زرد آمد و از ده گذشت تمام شش روز را حیف قرار دهد چون سرخ زیت پیش  
صفات حیف است و هرگاه سه روز سیاه زیت و سه روز زرد زیت و پس از این خون  
که زرد زیت به بنید همان سه روز اول را حیف قرار دهد و فرقی نیست در صفات حیف  
میان سرخ زیت و سیاه زیت همچنانکه فرقی نیست میان سرخ زیت و روشن آن و هرگاه  
بسیب جمع شدن چند بصفت حیف در خون که در پیش از این شد که خون حیف است  
جمع شده بر این حتی عمل حیف در آن نماید و هرگاه اول ده روز بصفت استیسه خون دید  
دیگر بصفت حیف پس از این باز زیت خون زرد شد ده روز میان را حیف قرار دهد  
ده روز اول را عمل حیف کرده باشد زیرا که خلوص ظاهر شد و اگر مبتدیه یا کسیکه عادت  
او برقرار نشده خون او زده بگذرد و ده بلیت زیت باشد یا آنکه شرایط نکند  
در خونیکه بصفت حیف است جمع نشود در جمع میکند عادت زنهای خود پس هرگاه  
از برای ایشان در وقت و شماره ایام حیف هر دو عادت برقرار باشد اعتبار هر دو  
از برای خود میکند و هرگاه بحسب عادت عینه در میان ایشان باشد  
عدد ایام ایشان را رعایت نماید و هرگاه بحسب وقت عادت ایشان قرار  
باشد و در عدد ایام مختلف باشند رعایت وقت لازم نیست هر چند بعضی است

حیف

از برای



در بابت انقضاء شمار که همدوران شر کنند مثل اینکه از چهار کمتر در میان ایشان  
 نیست لکن بعضی چهار و بعضی پنج و بعضی شش مثلا خون میبیند که کم نیست و در  
 نیست جعفری غودند از عادات است جمع زمان و خویشان بلکه گفت میبکند اطلاع بعد  
 جامع از ایشان و هرگاه در میان زنهای ایشان اختلاف باشد ملاحظه نمایند  
 بیشتر ایشان را و بان عمل نمایند جعفری هرگاه مبتدئه باشد و معتبر نیست در رجوع بر  
 خود اینکه همه اهل بیت بلند باشند و هرگاه خویشان از زمان نداشتند باشند با  
 باشند لکن مختلف باشند و غلبه هم در میان ایشان نباشند که بان غالب بر  
 نمایند یا اینکه نتوانند مطلع بر احوال زمان خویشان بشوند در این وقت مختارند که یکی  
 آنچه در روایات وارد شده عمل نمایند و آنها سه چیز است اول آنکه در ماهی  
 و ماه دیگر در روز جعفر خون قرار دهند و باقی را عمل استیضه نمایند و دوم آنکه در  
 هر ماهی شش روز را جعفر قرار دهند و غنچه را استیضه سیم آنکه در هر ماهی  
 روز را جعفر و سایر ایام را استیضه قرار دهند و احتیاط در اینست که احتیاط  
 نمایند و بگویند که موافق همسایه های خود باشند و احتیاط این است که در هر ماه عمل  
 هفت روز نمایند هرگاه در ماه اول سه باده را اختیار نمایند خود و در ماه دوم  
 نمیتوانند بر روایت شش با هفت عمل نمایند بلی بعد از آنکه ماه دوم را موافق  
 اول عمل نمود در ماه سیم مختار است که بر روایت دیگر عمل نماید و هم چنین اگر احتیاط

و نایب

شش

شش با هفت در ماهی غیر لازم است ماه دوم را موافق ماه اول نمایند و در ماه  
 باز مختار است در عمل بر روایت دیگر و بهترین آن است که در شش روز در هر  
 هفت روز را اختیار کنند تا موافق شود با سینه و روز که روایت اول است  
 گاه باده عمل را بر روایتی گذاشت پیش از آنکه بمقتضای آن رفتار نماید میتوانند  
 بست دیگر عمل نماید و هرگاه خواست بر روایت سینه عمل نماید احتیاط نیست که  
 اول را دره قرار دهد و در ماه دیگر سه وعده معتبر را از اول خون با بست قرار  
 ندهد و وسط یا آخر آن و همچنین خون از ده گذاشت بنابر عمل بر روایت بگذارد و  
 تمام شدن ماه را نکشد بلی پس از آنکه اختیار عددی نمود و پس از عمل بان خون  
 جعفر و شرایط آن دید موافق عمل نماید بلی خون بصفت جعفر را جعفر قرار دهد و آنچه  
 گذاشته است او را با غیر خون که بصفت جعفر آمده همه را استیضه قرار دهد  
 مبتدئه یا کسیکه عادت بر قرار ندارد در یکماه خون او از ده بگذرد لکن بریده شود  
 نباشد و معتبر یا شرایط آن جمع نشود میخواهد سه روز جعفر قرار دهد و میخواهد  
 هفت و میخواهد ده و بهترین آنکه هفت قرار دهد و بلی آنکه پس از گذشتن خون از ده  
 نزدیک شماره ایام جعفر است با و عمل نمایند و اگر وقت معینی هم دارد در هر  
 وقت نیت عبارت بنمایند هر چند خون آن ایام بصفت جعفر باشد اگر چه هفت یا یک  
 در وقت بدست آورده از روی غنچه و نشانه های جعفر باشد و هرگاه بعد از گذشتن



ان وقت بان عدد یکصدی و است زمانی بصفت استیاضه خون پدید و پس از آن  
 حیض باید دو سیم را حیض قرار دهد اگر کمتر از سه و بیش از ده نباشد و از ایام عادت او  
 روز بصفت استیاضه گذشته باشد یا آنکه هیچ خون نباشد یا کاهی بالست  
 و کاهی بصفت استیاضه خون نباید آنچه ذکر شد احکام ذات العادت بود که عادت  
 فراموش نگردد باشد و اگر فراموش کرده باشد هم وقت حیض خود را و هم عدد ایام  
 یا آنکه بحسب وقت عادت بر قراری نداشته و بحسب ایام عادت مستقر باشد  
 و او را فراموش کرد مراعات صفات و علامات نماید پس آنچه که میتوان حیض قرار داد  
 بداند و متخلف را عمل استیاضه نماید و هرگاه رجوع بصفات حیض نتوان نمود یا اینکه علامت  
 رات باشد یا آنکه کمتر از سه و بیشتر از ده روز باشد یا آنکه اقل ایام طهر و پاک کرده در  
 ننگد شست باشد چنین وقتی یا سه روز را حیض قرار دهد یا هفت روز را یا ده روز را  
 و باقی را عمل استیاضه نماید و احوط آنست که در هر ماهی هفت روز را حیض قرار دهد  
 و وقتیکه ارعادت خود هیچ نحو اثر نداشته باشد و اگر وقت آن نحو اثرش بر او باشد  
 فراموش کرده باشد یا آنکه عدد را خواهر داشته باشد وقت را فراموش نموده باشد یا  
 از وقت یا عدد چیزی را خواهر باشد اما تفصیل آنرا فراموش کرده پس تفصیل آنها در چند  
 و گاهی نداند است اول آنکه شمار روزهای عادت خود را بداند در چه جای از ماه بوده پس  
 عدد را از اول ماه بنابر احوط حیض قرار دهد و در باقی عمل استیاضه نماید و شوهر یا انامی

میشود

نمیوانند و از پنج غایت از تعیین زمان حیض بلکه اختیار تعیین با او است و احوط در حق  
 این است که تمام زمان خون عمل استیاضه نماید و نزل نکند آنچه را که بر جایض حرام است  
 و هر وقت که احتمال بود خون حیض قطع شده باشد غسل حیض نماید تا آنکه با استیاضه  
 ماه بگذرد و بعد از آن روز چهارم عادت را نماند زیاد و بر آن قضا نماید و احوط بر او شوهر  
 این است که او را و طی نکند و در این احوال او را اطلاعی میدهند که در ایام آنکه نماند  
 حیض چند روز بوده و بعد از آنکه در دهه اول مثلا بوی است لکن در میان این دهه  
 حیض را فراموش کرده و هیچ روز را یقین روز حیض نمیداند و این دو وقتی میشود  
 ایام فراموش شده در ده روز اول یا ده روز بعد از آن باشد و در این صورت پنج روز را  
 ده روز بنابر احوط عمل حیض نماید و در باقی ماند زده روز عمل استیاضه کند و احتیاط کند  
 در مسئله اول و در تمام ده روز عادت نماید نه در سبب ایام از ماه و هرگاه یکماه  
 در چند وقت از ماه حایض بوده و تفصیل آنرا فراموش کرده باشد و پنج روز را یقین روز حیض  
 همین عمل را بجا میآورد و سیم آنکه شمار عادت را میدانند و یقین دانسته که فلان وقت  
 ماه را حایض بوده لکن پیش از آن یا بعد از آن اجوانست که زمان حیض بوده یا نه مثلا آنکه  
 شش روز حیض میدید و در دهه اول زمان حیض او بوده پس ششم و هفتم و یقین  
 یا آنکه هفت روز بوده است و در دهه اول پس چهارم پنجم و ششم و هفتم یقین  
 حیض است و اگر پنج روز زده روز اول کم باشد یقین روز پنجم روز حیض بوده و از این



سایر صورتیکه شمار غصه بایش از نصف آنچه نیست که زمان حیض در آن فراموش شده و اگر  
 زمان حیض من در روز است و روزی و از دهم ماه تا میوه بودم پس در روز اول ماه و نه  
 یا آخر ماه را یقین از حیض پالت بوده است و تا نیکو وقت حیض در آن گشت نوزده  
 است و در روز زمان حیض او پیش از نصف نوزده روز است به نصف روز پس  
 در ده هم یقین روز حیض بوده در این صورت روز یقین از حیض فراموش و باقی از شمار  
 حیض را اختیار دارد بهر قسم بخواند و احوط و اقوی این است که از اول  
 هائی فراموش کرد روز یقین آخر آن باشد مسئله چهارم اینکه وقت را بخواند  
 لکن شمار ایام حیض را فراموش نموده و این بر چهار قسم میشود یکم اول وقت  
 بدانند یا آخر آن یا وسط آن یا آنکه بدانند روزی مثل دهم ماه خون سیدید لکن بدانند  
 حیض او بود یا آخر آن یا میان آن در صورتی که اول حیض را بدانند سه روز  
 حیض فراموش شده و در سایر ایام عمل استیاضه میباشد و احوط اگر نکریم قول اولیست  
 در هر ماهی تا در روز عمل حیض نماید مگر اگر یقین داشته باشد که زمان حیض او نوزده  
 نیکو شد و در چنین وقتی هر قدر که گشت است و یقین بخلاف آن نداشت حیض  
 دهد و بهتر از این نیست که عمل حیض و عمل استیاضه هر دو را بجا آورد پس واجب  
 استیاضه را بجا آورد و هر دو زمان که احتمال برود که خون حیض بریده شد باشد عمل  
 نماید و گاه میشود که بدن واسطه شب و روز هشت یا و جمع شود مگر آنکه

در آنکه  
 تا آخر نماید و این روشی است که خون او استیاضه کند و باشد پس سه غسل بجهت آن  
 و در وقت هر آنکه چون احتمال برود که خون حیض منقطع شده باشد یا غسل حیض  
 و این نیز غسل میشود که جمیع هشت است و غسل حیض را پیش از غسل استیاضه  
 نظر باینکه واجب است نماز پس از بجا آوردن غسل استیاضه باشد بدون آنکه روزی  
 فتنه روز بخوابد مگر آنکه یقین کند زمان حیض او کمتر بود و در صورتی که در آخر  
 روز پیش از آن یقین عمل حیض نماید و بعد از آن روز آخر و پیش از این سه روز عمل  
 استیاضه نماید و احوط بجا آوردن عمل حیض است در هفت روز پیش از این سه روز  
 تا غام حیض او در روز بشود مگر آنکه یقین داشته باشد زمان حیضش کمتر از ده روز  
 چنین وقتی هر قدر ممکن است رعایت نماید و کمال احتیاط در این است که عمل  
 و حیض هر دو را بجا آورد مثل صورتی سابقه علی و در این صورت غسل بریدن حیض ندارد خون  
 یقین دارد که آخر آن چه وقت است و اگر خون حیض باشد یقین بریده نشد و طریقه  
 آخر هر وقت از روز که احتمال برود که خون قلعده شده غسل حیضی نماید صورت  
 وسط حیض را بدانند چه روزی بود و این حال است و پیش از آن و یا در روز بعد از آن  
 یقین ایام حیض است و احوط نیست که از طرف این سه روز نقد عطا نماید  
 روز تمام بشود و احوط از این نیست که در غیر سه روز یقین حیض عمل حیض و استیاضه  
 هر دو را بجا آورد و اگر بدانند در روز وسط حیض او بوده پس چهار روز را یقین عمل



میانبد و اگر سه روز بداند وسطه حیض او است پنج روز یقینی زمان حیض است و اگر  
چهار روز باشد شش روز زمان یقینی است و احتیاط در آن چنینست که در هر  
واکرا جملا بداند چند روز میان حیض او بود و موافق اند وسطه حیضی بود یا نه  
روز چنین را بایست روز پیش از آن و بایست روز بعد از آن خواطر جمع عمل حیض نماید  
نمودن شماره ده روز شمار است پیش بنده زده و در هر دو طرف سنا و صراحت دهد  
یا مختلف صورت چهارم کار روزی بر آید ند که روز حیض بود لکن اول با آن  
وسطه بودن از آن بعد از آن و در روز یک پیش از آن یا بعد از آن بایست پیش  
و بایست روز بعد عمل حیض نماید و در سایر ایام با آنچه ذکر شد عمل نماید و بداند که  
گذشته و الحقیقی نگذارد و وقت حیض و شمار آن بهیج قسم چیزی بخاطر ندارد عمل  
با آنچه در روایات اهل بیت یحتمل آن قرار شده و لغوی آن است که در هر  
هفت روز حیض قرار دهد و باقی مانده چند مسئله مسئله اول هرگاه  
زنی در وقت و شمار روز برقرار بود و بهمان شماره پیش از آن وقت یا بعد از آن  
دیده و حیض قرار بید و وقت را اعتناء نکند خواه خون بصفت حیض باشد یا  
غام حیض را پیش از وقت یا بعد از آن بپاید یا پارگی در وقت واقع شود و پارگی در  
بی نشدنی یا بقا که هرگاه زیاده از بایست روز یا در روز خون به بند و نشد  
حیض را و یا باشد بحیض خون دیدن یا بر حیض نگذارد و آنکه گذشتن سه روز تمام

الحدیثی

اگر در این سه روز بید نشد حیض بوده و اگر بید نشد علی استیضه که نمود و اگر  
شده مسئله دوم هرگاه پیش از وقت عادی خون و بید نشد تا تمام وقت  
بر او گذشت و غام خون از ده روز تجاوز نمود همه را حیض قرار دهد و هرگاه بعد از  
روز تمام زمانی بر او گذشت و خون ندید و پیش از گذشتن ده روز باز خون ندید و  
از ده روز یک روز زمان خون یا زمانیکه در آن خون نداشت همه را حیض قرار دهد و اگر سه  
که خون ندید و اول استیضه و اگر دید و در یک حیض و رعایت ده روز و هرگاه  
دویم نکند و هرگاه وقت عادی را خون دید و بید نشد تا ده روز تمام همه را حیض  
دهد و باقی را استیضه و هرگاه پیش از وقت عادی خون دید و بید نشد یک روز  
چند روز بعد از وقت عادی همه را حیض قرار دهد اگر تمام خون از ده نکند و اگر تجاوز  
نماید وقت را حیض قرار دهد و در طرف راست مسئله سیم هرگاه ماهی استیضه  
بعد یعنی خون سیدید و در بایست ماه دوم و سیمه سه روز یا بیشتر از آن داده و روزی  
دیده میان این دو خون ده روز یا یک کفشت هر دو را حیض قرار دهد خواه  
عادی باشد یا نه و این دو خون را شمار عادت پیش خون دیده باشد یا نه  
خون از ده بگذرد شمار عادی را حیض قرار دهد و باقی عمل استیضه نماید  
چهارم هرگاه صاحب عادت عذریه و وقیعه یعنی از حیض را در وقت آن پیش و پیش  
خون دیده باشد تمام ملاء را چون پیش از آن وقت تکمیل کند و هم چنین هرگاه بعضی

واقع  
عادی  
انکه  
دید

و بید شد و با آن خون دید

و اگر از ده گذشت عادی  
را زمان حیض قرار دهد



آخر وقتی بپیش و پس از گذشتن وقت نیز خون بپسند تمام عادت از خون در وقت  
آن حیض قرار دهد پس اگر عادت او در اول هر ماه ده روز بود و پیش از رسیدن وقت  
پنج روز خون دید و در پنجم ماه بریده شد تمام ده روز را حیض خود قرار دهد و بقیه ماه  
هرگاه از ششم ماه خون دید و در آخر پانزدهم بریده شد همه ده روز را حیض قرار دهد  
و اگر آنچه را که پیش از ده یا بعد از آن دید قابلیت آن نداشته باشد با خون ایام عادت  
حیض باشد همان نحو بگذرد ایام عادت در حیض قرار دهد و در تمام عمل استیاضه  
و هرگاه تمام ایام عادت پاک بگذرد و پیش از آن و بعد از آن در هر دو وقت هرگاه کمتر از  
روز باشد خون بپسند و بتواند و خون را پاک کرد در این میان روداده همه را حیض  
قرار داد و بجهت تجاوز خون از ده روز که اکثر ایام حیض است در این وقت ملاخضه  
هرگاه خون پیش از ایام عادت نیمه از عادت یا باشد بخلاف خون بعد از آن یا بطلان  
خون بعد از ایام عادت موافق عادت سایر اوقات باشد نه خون پیش از آن <sup>حال این</sup>  
هر چه بود که موافق عادت عادت عادت او است حیض قرار دهد و دیگر را استیاضه  
خون پیش از ایام عادت و خون بعد از آن هر دو در این جهت شلیم باشند پس اگر <sup>اگر</sup>  
اقول است که خون پیش از ایام عادت را حیض قرار دهد و خون بعد از ایام عادت <sup>استیاضه</sup>  
باشد و اگر بعد از ایام عادت و در آخر خون اول یا اول خون دوم واقع شود آن خون  
رعایت بعضی از وقت در آن ممکن است حیض قرار دهد هر چند خون دوم باشد <sup>هرگاه</sup>

خون در وقت

خون در وقت یا پسند لکن شمار عادت بنظر او نباشد و خون در وقت بپسند شمار  
ایام عادت او و هر دو را بتوان حیض قرار داد هرگاه تمام پیش بوده حیض قرار دهد <sup>دیگر</sup>  
استیاضه مسئله پنجم هرگاه عادت عادت عادت باشد و در وقت عادت <sup>وقت</sup>  
باشد و در هر چنانکه موافق عادت خون بپسند عمل حیض نماید و هرگاه زیاده از آن خون  
پسند و از ده بگذرد همه را حیض بدانند و هرگاه تجاوز نماید و کمتر شود پس هر چه در آن  
صفات حیض در آن جمع باشد و موافق عادت معتاد تیر باشد و اگر حیض قرار دهد  
موافق عادت باشد پس بهتر نیست و اگر حیض قرار دهد و اگر اکثر عادت باشد <sup>از</sup>  
باقی مانده از عادت از سایر ایام خون تکمیل کند و اگر زیاده باشد بقدر عادت عادت  
را حیض قرار دهد و از بعد از طرح خود عمل استیاضه نماید و هرگاه همه خون بپسند صفت  
چنین وقت عادت است و در هر چائی از ماه بخواند حیض خود را قرار دهد و بقیه  
از ابتدا ایام خون قرار دهد مسئله ششم هرگاه عادت عادت و تیر غیر عادت خون  
پسند و کمتر از عادت نباشد و حیض بدانند و هر چه در آن خون بپسند و از ده بگذرد  
حیض قرار دهد و اگر از ده تجاوز نکند موافق شمار عادت آن خواند خود عمل حیض  
نماید و در آن عمل استیاضه و هرگاه عادت از آن بیش تحصیل نمایند و در روز حیض قرار  
مکرات بقیه کند حیض او بده غیر سده چنان حال هر قلم که بقیه بخلاف آن باشد <sup>حیض</sup>  
قرار دهد و اگر طرز آن را دانست جمع نماید میان عمل حیض و عمل استیاضه بدین نحو <sup>حیض</sup>



مسجد و بعضی مسائل سابقه گذشتند و اگر خون در وقت بنید که صفات حیض را و یا  
نشود و خون در وقت و صفات خون حیض در آن یافت شود چنین وقتی در وقت  
حیض قرار دهد هر چند صفات حیض نباشد و اصل سیم در احکام متعلقه بحائض است  
و آن پنج چیز است اول حرام است بر حائض آنچه بر جنب حرام است از داخل شدن  
در عبادتی که شرط آن طهاره است و مس نمودن کتابت قرآن و اسماء الله و استعاذه  
و الله و خواندن چیزی از سوره های که مشتملند بر سجده واجب و آنچه  
مورد در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها داخل شدن در مسجد الحرام و  
حضرت رسالت پناه می هر چند بر سبیل عبور باشد و چنین داخل شدن در  
شاهد مشرفه و تفصیل احکام مذکور در باب جنابت گذشتند لیس  
آن مختاریم و حرام نیست بر او سجود شکر و سجود تلاوت که بخواند یا گوش کند  
یا شنیدن آن را که سجده واجب دارد و واجب میشود بلکه واجب است بجا آوردن  
سجود تلاوت حتی در صورت آخر بنا بر احوط هم چنین حرام نیست بر او گذار  
از مساجد غیر از مسجد که مذکور شد بلی مکره است هر چند در زمان غیبت  
باشد و این باشد از این که مسجد را بخواند الحمد لله و اگر بقیان داشته باشد  
سبب نجس شدن مسجد خواهد شد حرام است داخل در آن شود هم چنانکه  
در باره مستفیاضه و مسلولوس و زخم در یک بافت بر نوار مسجد شوم حرام است

و هرگاه نداند عبور نمودن او از مسجد باعث برنجس شدن آن میشود یا نه پس جایز  
گذاختن نمودن و احوط ترک آن است و در حرام است در زمان حیض و طری نمودن در  
قبل حائض با علم بان و در باره هر یک از مرد و زن موجب تسبیح و مکمل حلال شمر  
آن موجب کفر است و بداخل نمودن حشفه حرام متحقق میشود و احوط داخل نمودن  
از آنست و بر حکام شرع لازم است تعزیر نمودن مرد بآنچه مصلحت داند و نظر شرع نقض  
و بقیه سنت در اول حیض بیست پنج تا زبانه باو بزنند و در نیمه آن دوازده تا زبانه و  
نصف آن سکرانکه مصلحت اقتضا و غیر این نماید و قول زن در حیض و پاک شدن کسب  
اینست از آن مسیحی است پس آنچه را که خرد دهد بر زوج لازم است تصدیق آن  
و جایز است استماع از حائض در غیر فرج هر چند ما بین ناف و زانو باشد بلکه جایز است  
در بدن با کراهت شدیده هر چند که در این ناف و زانو مکره است و اجتناب از آن  
هر دو است و هرگاه عادت زن در حیض بر آمدن خون در غیر فرج قرار گیرد پس احوط  
توالت و طری در موضع خون و فرج خالی از خون نماید سیم واجب است بر شوهر پس از غسل  
زوجه خائض در فرج آن از روی عمد آنکه کفاره بد دهد خواه تمام خائض از او باشد  
یا نه زن و آنکه باشد یا منقطع و بر زن کفاره لازم نیست هر چند تمکین نماید از  
شوهر و عمل آن و فرقی نیست در مرد میان جوان و پیران و نه میان کسیکه شهوت  
غالب شده باشد و غیر آن و واجب نیست بر کودک و دیوانه و غافل و فراموش کننده



نداند زن حایضا است و اگر غدا نیست حرام بودن و طی را پس احوط است کفاره بدهد  
 چندان قوی نیست واجب نیست و هرگاه غدا نیست بر او کفاره لازم خواهد شد پس ظاهر است  
 که این بدانست بخاطر از دادن کفاره پیش و بلکه واجب است بر او کفاره بدهد و در طی  
 و شبهه کفاره لازم نیست بنا بر اقوالی هر چند احوط رعایت است و هرگاه عادت زن در  
 حیض بر غیر فرج قرار گیرد پس و طی در فرج هنگام حیض موجب کفاره نمیشود و در طی نمودن  
 در فرج خنثی مشکله هر چند در زمان بیرون آمدن خون از آن باشد کفاره تعلق نمیکند  
 و هرگاه زن در ایام حیض و قات نمود و شوه را پس از جماع او را و طی کرد پس ظاهر است  
 لازم نیست هر چند احوط است و حاصل میشود و طی تمام حشفه هر چند انزال نماند  
 و هم چنین بعضی از بنا بر احوط اما کفاره پس از آن در اول حیض جاریست است از یک دنیا ربی  
 هجده بخوبی که بابت شفق شرع است و در وسط آن نصف اشرفی است و در آخر  
 ربع آن و اول حیض و وسط و آخر آن در عادت زنان متفاوت است پس روزی در  
 حق زن یک عادت شماره حیض او بر سه قرار گرفته وسط حیض است و در جماعت  
 شش روز اول حیض است و روز سیم از برای صاحب عادت که روز اول است و در  
 عادت شش روز از وسط است و در عادت سه روز آخر است و غرض نیست  
 قسمت عادت آنیکه در هر قسمتی کسر روزی بهم رسد یا نه پس صاحب عادت این  
 روز هر قسمتی از آن دو روز و ثلث روز است و احوط کفاره دادن اشرفی است

و اقوالی نیست قیحت کفایت میکند خصوص در وسط یا آخر یا دادن قیحت از ملا و در نیست  
 اعتبار قیحت زمان قدیم یعنی زمان آنکه معصومین سلام الله علیهم و آن در هم نقره  
 بوده که هیچ آن بوزن پنج مثقال میرود و شش خود نقره میشود بنا بر این که شدن قیحت ملا و  
 زیاد شدن اعتبار ندارد و احوط نیست ملاحظه قیحت پیش و زمان و طی را غایب و آنچه  
 که پیشتر است اول کفاره بدهد هر چند واجب نیست و معترف این کفاره فقیر است چندان  
 بابت نقره باشد و بجز است بده مسکینی یا هفت نقره بدهد تا آنکه برای هر بابت از آن  
 قوت یات روزه باشد و بدان واجب میشود بسبب و طی نمودن خود در زمان حیض  
 هر چند آخر آن باشد سه مدار کنیم با چو که بسد مسکینی بدهد و خواه که کثیر مدبر و یا  
 ولد یا مکاتبه مطلقه که چیزی از مال کتبه اوله نکرده باشد یا مکاتبه مشروطه باشد یا  
 هر که کثیر خود را بشوهر داده باشد یا قلیل بخر کرده باشد یا شتر است باشد میان او و  
 یا بعضی از او آزاد باشد یا آنکه کثیر از دیگری باشد پس در هیچ بابت کفاره مذکوره نیست  
 چند کفاره دادن احوط است باقی ماند چند مسئله اول هرگاه و طی نمودن زن را در هنگام  
 حیض بکند یا آنکه کثیر او است و پس از آن که هر شد زوجه او بوده کفاره و طی زوجه  
 میکند و هرگاه و طی کرد بکند یا آنکه زوجه بوده و مشغوف شد کثیر او بود کفاره و طی آنکه  
 بر او واجب میشود و ویم هرگاه در زمان و طی اعتقاد این داشت که اول حیض است و  
 شد خلف آن مدار بر این چیز است که مشغوف شده و هم چنین در وسط و آخر سیم کفاره



واجب بشود باینکه وظی و حیض واقع شود هر چند حکم بحیضت زن نظر بر اختیار او باشد پس هرگاه در بعضی  
روزها حیض است و در بعضی واسطه و بر او عهد ظاهر حرام شد و این احوال بحیضت خود وظی و حیضت  
شد که با تسویه کفاره متعلق نمیکرد و هم چنین است حال هرگاه در بعضی اوقات حیضت  
حرام باشد و ظاهر شود حیض نبوده یا اشتباه در آن شمرند چنانچه چهارم لازم است تصدیق  
در باره حیض مادی که منقطع بر کذب آن نباشد بلکه حکم همین است اگر چه منظور از آن  
در خبر دادن از حیض دفع میگوید پس هرگاه خبر دهد یکباره سه حیض دیده چنانچه  
حیض بالنسبه یعنی باینکه میگوید زمان حیض است جاریست اگر چه احتمال ضعیفی بر آن  
میگوید باینکه هرگاه در آنست و وظی زن حیض شد و اطلاع بر این زن است وظی خود و یا  
مانده بر عمل خود عدل کفاره بر او واجب میشود هرگاه در آخر ثلث اول وظی خود او را و هنوز  
نشده ثلث ثانیه داخل شد یا آنکه در آخر ثلث دوم وظی خود و قبل از فراغ ثلث سیم داخل  
همان کفاره اول زمان وظی بر او لازم میشود مگر آنکه وظی صدف نماید و در هر زمان  
آن بعمل آید پس کفاره متعدد میشود و هرگاه ثلث اول شل و چندین دفعه وظی خود  
هر وظی بابت کفاره واجب میشود بنا بر احوط اگر نکریم اقوای و هرگاه وظی خود و کفاره داد  
وظی خود باز کفاره بر او واجب میشود بنا بر اقوای و اگر در هر بابت از سه ثلث وظی خود  
کفاره واجب میشود با اشکال و کسیکه ها جز از کفاره دادن باشد انتظار زمان توانایی  
و بهتر این است هنگام هر استغفار از گناهان نماید گنای سقط از کفاره نیست و

نفساء با حیض در باب کفاره و حرمت وظی و سایر احکام حیض یکسانست و اگر آنرا قائلان  
لطافه خون باشد و در آن لحظه مقاربت با او نماید پس بابت و باینکه کفاره متعلق نمیکرد و اگر  
دو بار از ربع آن کفاره بدهد چهارم صحیح نیست طلاق دادن زن حایض یکبار  
در فرج با دبر آن شده مگر آنکه شوهر آن غایب باشد یا آنکه آن را از کفاره حایض باشد و هرگاه  
گفت با اعتقاد اینکه حایض است بعد از آن ظاهر شد که بابت بوده طلاق صحیح است و هرگاه  
با اعتقاد اینکه بابت است طلاق گفت و ظاهر شد حایض بوده در این صورت طلاق باطل است  
حکم حیض و پاک کردن محل اختلاف باین تقیها باشد و هر بابت اختیار نمودند خلاف دیگر  
را پس هر بابت موافق تکلیف خود عمل نمایند و اگر باین اختیار حیض نمودند باینکه اختیار  
وقت با او باشد و مقارنت با حلال طلاق شد طلاق فاسد خواهد بود هر چند تعیین زن  
بعد از طلاق باشد و اگر زن وفات یافت پیش از آنکه اختیار زمان حیض نماید یا آنکه سعی  
از اختیار چو آن دیوانگی بجهت او رود و دلایل احتمال میرود صحت طلاق زیرا که مانع از آن  
نشود و احتمال میرود بگویم باطلست زیرا که شرط در طلاق مدخول بها آنست که بابت باشد  
و تحقق شرط در مسئله مفروضه معلوم نیست پس حکم همین طلاق که شرط است بطلان  
نمیوان نمود و احوط اگر بگویم و اقوای اینست که بنا بر بطلان طلاق گذاردیم و اجلیست  
اینکه بعد از بریده شدن خون غسل نماید بجهت هر واجبیکه مشروط بظهور از جنابت  
گسل کند و مستحب است بجا آوردن بجهت بابت بودن و بجهت هر مستحبی که مشروط بظهور باشد

بابت

است

خلوه

طلاق

و هرگاه

است

و هرگاه

است

است

است

است

است

است

است

است

است

است



و شرط است در هر چیز که مشروط بطهارت است هر چند واجب با مستحب باشد و از این جهت  
 شد که غسل جنسی مستحب است بنفسه و غیره و از این جهت واجب است که غسل جنسی  
 غسل جنسی مانند غسل جنابت است پس نجس است در آن اگر غاسم چنانکه غسل تریبی  
 و نیز با آن غسل جنسی کفایت از وضو نمیکند بلکه حال آنکه غسل با بر افعال و غیره واجب است  
 پس هر چه که مشروط باشد بطهارت از حدیث اصغر و حدیث اکبر هر دو واجب است از این جهت  
 وضو پس از پیش از غسل با بطلان آن باید را شستن غسل هرگاه ترش غسل نماید یا غیر از اینها  
 و بطلان آن است وضو را پیش از وضو شستن در تحت غسل رفع حدیث جنسی نیست و هر  
 ممکن از وضو ساختن نشد تبتم بدل از آن میکنند و هر یک که با بعد از بودن از غسل تبتم بدل از آن  
 وضو بسیار و هرگاه ممکن از هیچ یک نشد و تبتم میکنند یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو  
 و در نهایت وضو یا تبتم بدل از آن فصل رفع حدیث اصغر میکنند و بقرآن است هرگاه که  
 از عیال آوردن غسل یا در آستانه آن باشد آنکه بقصد قربت کند و متعزضی رفع حدیث  
 نشود و باین بدان و علی بعد از انقطاع حیض موقوف بر غسل از آن نیست بنا بر اوصاف اگر چه  
 غسل مکرر است بلی مستحب است از برای زن آنست که هر چه خود را بشوید و ظاهر آن است  
 که اگر هفت و علی کمتر بشوید و احوط آنست که تراست شستن مکرر تا بدو ای را که زن حائض بان  
 از برای غسل نمودن بر خود روزه است و بزوج واجب نیست و ای را که در شستن نمی  
 حائض بان باشد در آن دو وجه است و احوط از برای زوج آن است که او را نایب نفقه

قرار دهد ششم واجب است قضاء نمودن روزه که از حائض در ماه رمضان فوت شده  
 هر روزه معینی که بسبب ندو معاندان واجب شده همین حکم را دارد بنا بر احوط  
 فتوی بر آن نباشد و اگر در آستانه روزه حائض شد و در روز یا در هر روز خون منقطع شد  
 که تمام حیض در روز تمام با مقدار کمی کمتر شد باز در روز قضا روزه بر آن واجب نیست  
 هرگاه پیش از غروب روز پنجشنبه حائض شد و بعد از طلوع فجر روز یکشنبه یا در هر  
 دیدن خون بریده شد یا در هر روز روزه یکروز اگر چه تمام در روز بر او نگذشته و قضا  
 نیست قضا نمودن غازی که در ایام حیض از او فوت شده مکرر و رکعت نماز طواف و  
 چنین غازی که بجز واجب باشد بنا بر احوط و هرگاه زن حائض شد بعد از دخول وقت  
 قریبه و گذشتن زمانیکه می آوردن نماز در آن ممکن بود بحسب حال او از قصر و تمام و کراهت  
 و کندنی و محض و وجوب حالت او از ظاهر بودن یا حدیث بودن یا تکلیف بخیل  
 با وضو یا تبتم و غیر اینها از سایر شرایط پس با گذشتن کمتر زمانیکه بتواند در اوقات اقل از  
 واجب را بپای آورد قضا لازم میشود هرگاه در وقت بجا نیامد و یا باشد و یا تکلیف  
 قصر یا تمام باشد و مقدار زمان قصر بگذرد قضا لازم میشود و هرگاه بقدر زمان گذر  
 نگذشته باشد قضا با تعلق یکروز بنا بر احوط نیست که قضا نماید خصوصا  
 عدم ممکن از آن جهت جمع نبودن غیر مله آن باشد از سایر شرایط و خصوصا هرگاه زن  
 پیشتر از افحان اقل اقل از گذشتن باشد حیض روید هدی بلکه احوط آنست که بجز آن

بند

اینکه



بعد از زوال ظهر قضا آن واجب هرگاه زن یا کت شد و آن قدر زمان باقیست که یک رکعت  
قرآن را یا شرایط آن در وقت و کت نماید واجب است ایستادن با آن واجب و اگر کت  
سره داشتی از سجده اخیر است بنا بر این و هرگاه باین احوال اخلال بقرآن یا قضا  
در قنای واجب است ایستادن و اگر پالت شد و مقدار یک رکعت وقت باقی نماند چیزی  
که نیت نیست بنا بر این و احوط آنست که قضا نماید هرگاه عدم وسعت وقت بجهت عدم  
تکلیف از شرایط غیر طهارت باشد و هم چنین احوط آنست که قضا نماز صبح نماید هرگاه پیش  
طلوع افتاب پالت شود بلکه در نیت که قضا در باران آن مستحب باشد هرگاه ممکن  
شده باشد از طهارت و شروع در صلوٰه مطلقه و از این دانستی که هرگاه مقدار یک رکعت  
بغیر پالت باشد پالت ظهر و عصر هر دو واجب پیشود و هم چنین هرگاه مقدار یک رکعت  
نیت شب باقی باشد و مغرب و عشاء هر دو واجب پیشود و هرگاه باقی نماند باشد تا به  
شب تکمیل مقدار چهار رکعت نماز خفتن برای سیاه آورد و هرگاه سافر باشد پالت شود  
و تنبیه مقدار چهار رکعت تا نیت شب طاعت باشد و باین وقت شام خفتن هر دو  
میاورد و اگر بواسطه خبر و قیل یا اشتباه یا کت بخس تکلف بدو نماز کت نماید  
و وقت وسعت پالت نماز زیاد نماند باشد پالت نماز بهر جهت با هیچ وجه کت  
نماز آورد و با اخلال با این نماز در وقت بعد از یون رفتن وقت قضا میکنند و هرگاه  
پالت شدن ثلاث نماز بکمان از یک وقت کت یا یک رکعت یا شرایط آن نماند و بعد

مذوقت

شدت وسعت داشته در این حال قضا که تم است و اگر کمان زمان داشت که وقت کت یا نیت  
رکعت دارد و چهار رکعت ظهر را یا آورد و بعد از فراغ از عمل طاهر شد که وقت کت یا نیت  
نماز عصر یا قضا میکنند و نماز اول باطل بوده بنا بر اقوی و احوط آنست که قضا را یا آورد و هر  
چیزی از آن کمتر از یک رکعت در وقت واقع شود هر چند لازم نیست و اگر کمان زمان داشت  
وقت کت یا نیت غیر نماز و نیم را ندارد و بعد از فراغ از آن طاهر شد که وسعت داشته در  
صبح است و نماز اول از وقت دویم به نیت احادی میاورد بنا بر این و هرگاه بعد از فراغ  
شک نماید که وقت کت یا نیت دارد یا نه پس احوط آنست که نیت اقوی آنست که در وقت  
یجا میاورد و با اخلال در غرض وقت قضا کند کما هر شود وقت شک بوده و هم  
است حکم هرگاه شک نماید از وقت عصر یا خفتن مقدار یک رکعت یا نیت یا نه  
در زمان شک از نیت اداه و در غرض از آن بعنوان قضا یا آورد کما که معلوم شود  
وقت کت یا نیت نداشته هفتم در حال حیض طهارت از حدت اصغر و اگر یک رکعت غیر صبح  
حیض صبح نیست بل اغسال مند و به مانند غسل احرام و غیره و غیر آن از این است  
است و یجا آوردن آنها صحیح است هشتم سنت است از برای حال صبر آنکه کعبه  
بردارد و در وقت نماز بوضو و لباس و کت یا نیت یا کت یا نیت و بعد از نیت  
مختلای معنی دارد در اینجا باشد و بعد از زمان نماز بحسب عادت احوال خود کت  
و تعلیل و حد و ندر عالم یا آورد و بعد از نیت که احتیاط است از این که کت یا نیت



بخاورد و واغشته نماید بر آن استغفار و صلوة فرستاد بر حضرت رسالت پناهی را در بعضی  
 وارد شده که تلاوت قرآن غایب و عمل بان یکی نالارد هر چند در غیر این وقت خوانند قرآن  
 حایض مکروه است و بهتر است که نوافض و صوراً ناقض این و شوق را در هفت و بار و ده  
 یکی از آنها اعادة و ضوئ نماید و اگر آب نیابد بجهت وضوء مذکور یا تمکن از استعمال  
 آن نباشد بجم بدل از وضوء بنماید و بقیه استسکه و کرم مذکور را عقب یا تنجیر یا کرم  
 و اگر فاسد در شاه آن رود اعادة آن نماید و احوط این است که زن حایض ترك  
 و فکر بدل از آن نماید و اگر نتواند به نشیند بجهت و کرم مذکور بر هر حال استسکه است  
 نماید و اگر تمکن از رو بقبله نباشد بجهت کرم باشد عمل اینجا آورد انهم مکروه است  
 برای حایض با خود داشتن قرآن اگر چه در قباب آن باشد و هم چنین مکروه است  
 در حائضه آن و مابین سطرهای آن بلکه احوط استسکه مس قرآن و مسح هاشم آن  
 و نیز مکروه است از برای آن خواندن قرآن خوه هفت آیه باشد یا هفتاد آیه و احوط استسکه  
 ترك نماید خصوص هرگاه زیاده از هفت آیه باشد و قصد از آن که هفت کسی آواز  
 است و نیز مکروه است از برای حایض حفظ نمودن خصوص بجز و خصوص در خطا  
 دست و پا فصل بیست و نهم در غسل استیاضه و در آن چند مطلب است مطلب اول در پنا  
 حقیقه آن بدلتکه خون استیاضه در بیشتر اوقات فاسد و زرد رنگ و غلیظ  
 و یا نه پاشد و بستی بدن آنکه هر خود را بسوزاند بیرون میاید بجلان خون

و بسیار هست که بعضی خون حبض میشود و هم چنانکه در حیض شنیدی گاهی بجلان مات خون  
 استیاضه بیرون میاید و از برای خون استیاضه در جانب و یا ده و کمی حدیثی نیست  
 و مابین آن و خون دیگر مانند خون حیض و نفاس لازم نیست اقل ایام طهر که در دور  
 بگذرد هم چنانکه لازم نیست میان دو خون استیاضه اقل ایام پاک بگذرد و در  
 خون خارج از زن حکم بجهت بانفاس نشد احکام استیاضه بر آن جاری است  
 آنکه دانسته شود بواسطه رخم است در اندرون رحم و اگر دانسته شود که  
 رحم رخمی است لکن احتمال این بود که خون از آن رخم نباشد پس احوط آنکه اگر  
 بر آن نگوئیم رعایت احکام استیاضه است خصوص هرگاه او صاف استیاضه در  
 یافت شود و از برای خون استیاضه سن مخصوص نیست پس در کمتر از ده سال  
 از پنجاه سال بانصت سال ممکن است که خارج شود و هرگاه در کمتر از ده سال  
 بیاید احکام آن در زمان بلوغ بر سبیل وجوب از برای مشروط بظهوره رعایت  
 میباشد چنانکه در بعضی از مسائل جنابت شنیدی بل در باره دیگران چون حکم  
 مقلد معنی در وقت آن در چاه آب و حقونه نبودن کمتر از ده سال هم بخیل آن  
 مابین پیش از بلوغ و بعد از آن نیست مطلب دوم خون استیاضه خواه قلیل باشد  
 یا غیر آن ناقص اظهاره و موجب حدث است چه آنکه از مخرج متعاد عامه زن آن  
 بیاید یا مخرج متعاد زن مستیاضه بخافت اصلیه او باشد یا عارضی پس از مسدود شدن



خراج اصلی خواه خون خود بیرون آید یا اورا بیرون آورد به پنبه یا بخیران و بعد از  
 حدث استخاضه حکم آن باقیست تا آنکه باطن رحم از آن خون پاک شود و اگر  
 خون استخاضه از جری آن که عرق عازن است جاری شود و در قضا و خرج باقی  
 بقسمی که بیرون آوردن آن با ننگشت و مانند آن ممکن باشد پس حکم جدت  
 استخاضه و حصول آن مشکل است و احوط رعایت حکم مذکور است و حکم آن  
 کم و زیادی ایام و اختلاف اوصاف و تغییر عادت مختلف نمیشود بل مختلف میشود  
 در مقدار آن و از برای او بسبب این اختلاف سه مرتبه قرار داده شد اول  
 دویم متوسطه سیم کثرت پس اول عبارت از خونیکه در پنبه یا شبیه آن فرجه  
 باشد در هیچ طرف از آن و خون بر آن همه صدق نماید و دویم آنست که در پنبه یا  
 فرجه باشد هر چند در یک جانب از آن باشد لکن از آن نکند بطرف دیگر  
 آن سیم آنست که خون در پنبه فرو رود و از آن نفوذ نکند و مانند که با خود دارد  
 در مقلد پنبه که با خود در لحد بر میدارد رجوع کند یا بچه مابین نساء و این بقا  
 متعارف است و آن بحسب اختلاف نساء مختلف میشود و سهل و آسان است لکن  
 و اگر یکسان از آن گشتنی خون و نفوذ آن باشد بر جوی بوند و در هم چینی سزاوار  
 که پنبه را داخل کند در جای که عادت نساء بر آن قرار گرفته و صبر نماید مدتی  
 متعارف است در میان نساء و بجهت تشکیف حال خون و بقرایست که همیشه

و مانند آنرا

و مانند آنرا با خود برداشته باشد و در آنات غار ملاخله نماید از آن تشکیف حال خون نماید و فحش  
 آن عمل کند و واجب است بر او نیز که آب خون و اگر غافل از آن شد لکن عمل بحسب واقع سزاوار  
 خون بود عملش صحیح است بخارج و اگر نتواند بجهت تاریکی یا غیر آن تغییر در آب خون بداند پس عمل  
 بقدر یقین از خون بکند تا بر این که شست در قلیه و غیر آن نماید عمل قلیه بجا آورد و اگر بداند  
 از این مرتبه غوره لکن نداند بمرتبه کثرت رسید و پنبه عمل متوسطه نماید و لوط بر سبیل  
 آن است که عمل نماید بقسمیکه یقین بر آنست و نه محبت جدت حاصل شود پس با خفا آن کثرت  
 بآنها آورد و در صورت یقین با نیکه کثرت نیست و شاید متوسطه باشد اعمال متوسطه  
 ایشان نماید و هرگاه پیش از وقت اختیار حال خود کرد و تشکیف خون راه پس احوط و فرقی  
 تفاوت غار باز اختیار کند شاید تغییر خود باشد مطلب سیم لازم است در هر بار  
 استیاده آنست که در وقت غار پنبه را که با خود دارد تغییر دهد هرگاه بخون آلوده باشد یا  
 او را بشنود و هم چنین تغییر میدهد گفته را که با خود دارد هرگاه از پنبه آن رسیده باشد  
 چنین بایست ظاهر فرج را بشنود هرگاه آلوده بخون باشد و ظاهر فرج جائز است که در وقت  
 بر هر دو قدم نماید و جایی است از برای هر نماز بشوید و بسیار خواهد و جایی است  
 پس از برای هر دو رکعت نماز یات و وضو میسازد و پنبه را تغییر میدهد با فرجه  
 خون قطع نشده باشد بل در غار اجتناب که بواسطه شست در عذر کثرت لازم میشود  
 وضو میسازد و بوضوء غار اصلی آنست که اولی آنست که بعد از نماز از آن اجتناب



و نه و غار کنند اما در قضا اجرا فراموش شده پس بی اشکال بوضوح غار آنها را بجای  
 و هم چنین در سجده سهو هرگاه متصل نمازجا آورد و در اعاده غار بر سبیل احتیاط یا بجهه  
 در است و فضیلت جماعت پس چاره نیست از عوض کردن بنیبه و تجدید وضو یا آن  
 احکام مشترک مابین اقسام استخاضه است و لازم است در استخاضه متوسطه <sup>زاده</sup>  
 بر آنچه ذکر شد اینکه از برای غار صبح غسل بکنند بعد از ساختن وضو از برای غار یا پیش  
 و احوط آنستکه غسل را پیش بنید زده و از برای ظهر و عصر و مغرب و عشاء لازم نیست  
 هر چند احوط رعایت آنست مثل استخاضه کثرت و واجب است در استخاضه کثرت زیاد <sup>باید</sup>  
 در احکام مشترک که در متوسطه ذکر شد اینکه از برای ظهر و عصر غسل نماید و جمیع سنگند  
 از غار و از برای مغرب و عشاء نیز بایست غسل میکنند و جمیع کنند میان این دو و <sup>استخاضه</sup>  
 غار را در اضر وقت فضیلت آنجا آورد و دویم را در اول وقت فضیلت آن تجمل  
 نماید و چاره نیست از برای صاحب استخاضه کثرت و آنکه جمیع نماید میان زیاد و <sup>غار</sup>  
 ظهر و عصر یا مغرب و عشاء بکند غسل آنها همه در وقتیکه خوشتر باشد تا وقت غار <sup>و هرگاه</sup>  
 بعد از نماز صبح خون به بنید واجب است از برای نماز ظهر غسل نماید و هم چنین هرگاه <sup>بعد از</sup>  
 غسل بجهه غار ظهر خود استخاضه کثرت رود از برای عصر غسل نماید و حکم در غار <sup>و حقیقت</sup>  
 با ظهر و عصر یکی است پس هر زمانیکه سبب غسل بوداد غسل میکنند هر چند پیش از <sup>غسل</sup>  
 شدن وقت باشد اگر چه خون در باطن منقطع شده باشد و بدان هرگاه بعد از فارغ <sup>شدن</sup>

از غار خون منقطع شود اعاده آن لازم نیست مگر اقوالی هر چند در باطن رحم اثری <sup>غایت</sup>  
 باشد و هم چنین واجب نیست غسل کردن بجهه کثرت و در بعد از آنکه نماز را <sup>آورده</sup>  
 باشد و اگر بعد از غسل کردن و پیش از غار خون منقطع شود در ظاهر و باطن پس غسل <sup>رفع</sup>  
 حدث استخاضه بنماید و اگر در ظاهر منقطع شود و در باطن اثری نماند باقی باشد  
 پس اگر بدانند که زمان نیامدن خون کفایت از برای تحمیل طهارت و بجا آوردن <sup>غار</sup>  
 میکند چینی وقت لازم است اعاده غسل نماید و اگر بدانند که وقت کفایت <sup>بطلان</sup>  
 و غار را ندارد بر او چیزی نیست و غار را بجا میآورد و اگر بدانند وقت و سعت <sup>در باطن</sup>  
 دارد یا نه آنکه با غسل سابق نموده غار میکنند هر چند احتمال این بدو <sup>غسل</sup>  
 رحم منقطع شده باشد بل اگر بعد از آنستکه شود که خون منقطع شده بود اعاده <sup>غسل</sup>  
 و غار بنماید بخلاف آنکه ظاهر شود زمان ارام گرفتن خون در ظاهر کفایت <sup>غسل</sup>  
 داشته هر چند احوط آنستکه اعاده غسل و غار نماید و هرگاه در استخاضه غار خون منقطع  
 در ظاهر و باطن عمل را بر هم نیند و پس غسل بجهه رفع استخاضه نماز را بجا میآورد <sup>واحوط</sup>  
 آنستکه غار را تمام کنند پس از آن اعاده غسل و غار نماید و هم چنین است حکم اگر <sup>در</sup>  
 استخاضه غار خون ارام گرفت و صاحب آن دانست که زمان از برای کفایت غسل و غار <sup>بعد از</sup>  
 دارد و اگر علم بان هم نرساند غار را تمام میکنند و چیزی بر او نیست هر چند <sup>بعد از</sup>  
 نماز ظاهر شود که وقت کفایت کفایت داشته و اگر در استخاضه غار خون ارام گرفت و <sup>نیت</sup>



در باطن منقطع شده پانده غار را تمام میکنند پس اگر ظاهر شد که منقطع شده بود غار  
غسل و غار نماید و بدن حکم انقطاع خون در اندام طهارت مانند حکم انقطاع خون  
در اندام غار و بدانکه اگر زن یقینی خود بر اینکه زمانی خون او را کم خواهد گرفت  
کافی پیش غسل و غار داشته باشد انتظار آنوقت را بکشد مگر آنکه عابت این  
بر او سوار باشد بقسمیکه تکلیف بان نظر بعصر و حرج ساقط باشد و اگر زن  
استیاضه کثیره نشود مگر پیش از عصر واجب است از برای غار عصر غسل نماید و  
چنین اگر پیش از عصر پیش از غسل میکنند بجهت آن <sup>مطلب چهارم</sup>  
استیاضه ذکر شد از اعمال حدث استیاضه بالنسبه بغار نیست که بعد از استیاضه  
میشود نه آنچه پیش از آن واقع شده پس هرگاه بعد از تارخ شدن از غار صبح <sup>واجب</sup>  
چیزی بر او واجب نیست و هرگاه استیاضه کثیره باشد غسلی بجهت غار صبح بر آن  
نداشد بلی هرگاه ستم نمایند تا وقت غار ظهر و عصر واجب میشود در این حال  
عودن از برای آنها و هرگاه منقطع نشود پس غسل بنماید بجهت اول غار  
بابیست بجا آوردن مابعد آن بنا بر آن و هم چنین واجب میشود غسل بجهت غار  
و خفتی هرگاه حالت آن ستم نمایند تا وقت غار و غشا و اگر منقطع شود از برای  
غار شام غسل میکنند بجهت غشا لازم نیست غسل کردن و اگر صاحب استیاضه  
بعد از غار صبح استیاضه آن متوسطه شود پس غسلی از برای غار صبح بر آن واجب

غار

فصلی که نیز از برای ظهر و عصر واجب نیست بنا بر اقوال هر چند خون ستم باشد تا  
یا آنکه در وقت ظهر و عصر خون رود و هم چنین واجب نیست از برای غار صبح  
بلکه واجب نیست غسل از برای غار صبح روز دیگر مگر اینکه بر این حالت <sup>مستحب</sup>  
تا وقت غار یا آنکه ستم نمایند تا شب از روز یا آنکه خون متوسطه در روز آیند  
غار رود و در شب از روز بپایند اگر چه پیش از غار شام و خفتی باشد  
آنچه ذکر نمودیم در استیاضه کثیره آنیکه جمع مابین غار یک غسل بنماید بر سهیل  
است نه وجوب بنا بر صبح یا یعنی گناز برای او هست از برای هر غار یک غسل  
هر چند واجب نیست بلی هرگاه نخواهد تفریق مابین غارها نماید و همه را یک  
بجا بیاورد در ابوقت واجبند برای هر غار یک غسل بجا آورد و اگر بعد از غار  
استیاضه کثیره رود واجب است از برای غار عصر غسل نماید و هم چنین هرگاه <sup>مطلب</sup>  
غار مغرب رود و واجب است از برای غار غشا غسل کند و واجب است  
بجا آوردن غار بعد از غسل و جایز نیست معامله قرار دادن زمان میان این  
دو مگر بچهارها آنیکه حکم غار است چون اذان و اقامه و تاخیر تا مقدار یکدور و  
بامقار نه عرفیه ندانند باشد ضرر ندارد و هم چنین با اینست غار را بعد  
وضوء بجهت آن بجا بیاورد پس هرگاه در اول وقت وضوء ساخت و در آخر  
غار را بجا آورد غار صبح نخواهد بود آنها همه در جای است که خون ستم نماید

انها



و اگر منقطع شود باین معنی بعد از وضوء ساختن خونی خوارج نشود غار میکند بهر حال  
 هر چند بعد از زمان زیادی باشد اگر چه باطن از خون پات نشده باشد  
 چنین است حکم در عیاد و دردن غار بعد از غسل پس هرگاه بعد از غسل خون منقطع  
 شود تا خیر غار نچایز است هر چند خون در باطن باقی باشد <sup>مطلب</sup> بجم واجب است  
 برون آمدن سستی ضربه ای که حفظ خود نماید از بیرون آمدن خون اگر ضرر بان نرسد  
 باین قسمی که بنده یا غیران در فرج خود گذارد پس اگر خون حبس شد و چنان  
 از آن بیرون نماند یعنی انقباض کند و اگر منع از بیرون آمدن خون نکرد پس چیزی  
 خود به بندد مانند بند زبانه و پاچه گرفته و طرف آن را پاره میکند <sup>طرف</sup> بافت  
 آن را از پیش رو ببیند و طرف دیگر را از پشت سر و مقصود حفظ خون <sup>خون</sup> است  
 از بیرون آمدن خون هر چند بخیال چنانکه کسر شده باشد و احوط آنست بیکهیت  
 عمل نماید و اگر تقصیر نماید در حفظ خود و خون خوارج شود غار را اعاده نماید  
 بلکه احوط آنست که غار را با دست که غسل را نیز اعاده نماید و اگر تقصیر در سستی  
 نمود کن بجهت غلبه خون چیزی بیرون آمد در این وقت چیزی بر او  
 مگر آنکه از استیاضه غلبه منتقل بمتوسطه یا کثرت شده باشد یا آنکه از متوسطه  
 منتقل بکثرت شده باشد و حکم انتقال از حالت دیگر دیگر خواهد شد <sup>مطلب</sup>  
 است از برای زن که کمال سعی نماید در حفظ خود از بیرون آمدن خون و افضل

او را است که بعد از غسل خود را در تمام روز و در وقت نماز از بیرون آمدن خون  
 مطلب ششم هرگاه صاحب استیاضه قلیله حالت آن مبتدا یا متوسطه باشد پیش از  
 اینکه غار صبح را بجا آورد غسل میکند و وضوء میسازد و غار را بجا میآورد و اگر در  
 غار این حالت روید هلا غار باطل است و اگر وقت کنی پیش از برای غسل نماز  
 بقم میسازد و وضوء میکند و غار را بجا میآورد و اگر وقت کنی پیش از نماز <sup>باشد</sup> غسل  
 که مقرر است رکعت از غار را با غسل یا بقم بعد از آن وضوء یا بقم بعد از آن  
 و در همان حالت که هست غار نکند و بجهت آنست که بعد از وقت قضا کند و هم چیزی  
 حکم مبتدا شدن قلیله بکثرت بلی واجب است در این وقت از برای ظهر و عصر <sup>است</sup>  
 بشرط آنکه خون تا وقت انقباض نماند مثل آنکه هرگاه در وقت خون روید هلا  
 میکند و اگر منقطع شود در ظهر و باطن یا در ظهر و پیش از وقت از برای  
 ظهر غسل میکند و بجهت عصر بر او چیزی نیست مگر آنکه در وقت آن پیش از  
 عصر خون از او بیاید و بعد استیاضه کثرت برسد و هم چیزی است حکم در غار  
 و غار صفتی و هرگاه زنی که استیاضه آن متوسطه باشد حالت آن بکثرت برسد <sup>پس</sup>  
 حکم آن مانند صاحب قلیله است که منتهی میشود به حالت دیگر پس بجهت غسل <sup>وضوء</sup>  
 بنماید هر چند بحسب عقل موافق باشند مثل آنکه پیش از غار صبح یا در آن <sup>است</sup>  
 استیاضه کثرت روید بعد از آنکه غسل و وضوء بجهت استیاضه متوسطه بخورد



بلی هرگاه بعد از بدین استیاضه متوسطه حالت ان مبتدئ بکثرت استعود و هنوز  
بچند متوسطه غسل نکرده باشد آنکه بیات غسل از برای متوسطه و اگر میکند  
و حاجت بتوسطه غسل نیست یکی از برای حدث متوسطه و دیگری از برای کثرت و  
الست کردن رعدان متوسطه بعد از قلیه بالنسبه بغير غار مریع را بتایید  
غار مریع ذکر شد بجا باید پس غسل میکنند از برای ان اما بالنسبه بوضوء پس اقرار  
بالبیست اعادة ان نماید زیرا که حدث رعدان و غیر از حدث سابق است و بدین  
هرگاه استیاضه کثرت مبتدئ بتوسطه با قلیه بشود حکم ان بالنسبه با و ان غار  
که واجب بشود ساقط میشود و بالنسبه بسوی بعد از ان ساقط است و از برای  
شد که هرگاه در شب استیاضه کثرت رعدان و در همان شب بتدین بتوسطه شد  
اکتفا میکند به غسلی از برای غار مریع و اگر پیش از غار شام و غفنی بتدین شود  
سطه و بجهت انقطاع استیاضه کثرت غسل کرده باشد غسل استیاضه متوسطه  
غار مریع میکند مطلب هفتم بعد از آنکه ما جبا استیاضه عمل نمود با آنچه ذکر شد  
زن بآلت است و غار یک رعایت اعمال مذکوره از برای ان غوره و ضرورت  
حدث مستمران و اگر اخلال نماید بچیزی از اعمال مذکوره هر چند عوض نمود  
پنبه با پالت نمودن باشد غار ان باطل است و حرام نیست و طلی نمودن  
و جایز است از برای او زن غوره و مساجد اگر چه مسجد الحرم و مسجد  
مسجد

حدث

باشد

باشد بلکه بجز جایز است از برای او اخل شدن در خانه که بعد و هر چند جایز است  
از برای او کند استیاضه چیزی در مساجد و از اندن سورق حیدر و اجابه و در هر یک از  
امور مذکوره حاجت بتوسطه نمودن با وضوء که غفنی باید نمودن پنبه و البته با  
ظاهر فرج نیست بلکه هرگاه اخلال نماید با عمالی که از برای نماز بران واجب است  
جایز است این با امور مذکوره نماید اگر چه احوط در باره حاجت استیاضه که  
کعبه معتمه نشود مطلقا و بهتر نیست پیش از و طی غسل نماید از برای ان و وضوء  
و ظاهر فرج را بشوید و بدانکه شرط است در محبت روزه زن مستیاضه هرگاه استیاضه  
توسطه با کثرت باشد یک غسل روز را می آورد بجهت غار و اگر اخلال نماید در  
باطل است و واجب نیست بران اینکه پیش از غیر غسل نماید بلکه جایز نیست با آن  
مقارن با غار مریع در وقت ان واقع نشود و جایز نیست از برای مستیاضه  
استیاضه ان مستلزم است اینکه مسکن بتفرق کنند هر چند جماعت بوجوه اعمال  
غار نماید زیرا که آنها فائده یمنه شد در حکم پاک از برای غار و عوانی که بمنزله  
و بهتر از برای حاجت متوسطه این است که از برای هر کدام از اشیا مذکوره غسل یا کثرت  
نماید و اکتفا نکند به غسلی که از برای غار می آورده بلکه احوط البیست بلی دور  
در زمان استیاضه بتواند غار قضای او را بعلی از آنکه رعایت اعمالی که  
آداب ذکر شد بجا یابد و بهیچان این است که از برای هر غار احوال مذکوره را بجا  
برای

برای



پس صاحب استخاضه کبره از برای قضا عصر نیز غسل کند هم چنانکه از برای قضا ظهر غسل بخواند  
 و بهتر است که در زمان استخاضه ترک قضا نماید و در نماز آیات رعایت میکند از استخاضه  
 که از برای سایر اشیای نجس میآورد و جایز نیست جمع کردن میان دو نماز آیات هر چند  
 وقت سبب هر دو روید و در نمازهای صحنی سترار از استخاضه از برای هر نماز  
 تجدید افعال مذکوره غایب بل جایز است جمع نمودن مابین نماز شب و فجر و یک غسل  
 چینی مابین نماز صبح و نافله آن بیست غسل و نیز جایز است جمع کردن مابین طواف و دو رکعت  
 آن بیست غسل مطلب هشتم گاه میشود بر زن مستحیضه در یک شبانه روز پنج غسل  
 میکند و آن در وقتیکه پیش از نماز صبح از خون بیند و منقطع شود باز پیش از نماز  
 بیدند و منقطع شود پس از آن پیش از نماز عصر بیدند و منقطع شود و هم چنین  
 از نماز مغرب بیدند و بیدند شود و پیش از نماز صبح بیدند و منقطع شود و این  
 در استخاضه کبره است اما متوسطه پس آن در غیر نماز صبح موجب غسل نمیشود و در  
 مقامی که ممکن از غسل یا وضو نشدن بدل آن نیز بخاید و گاه میشود بدل غسل بجمعه  
 و از برای وضو استعمال آب منیاید و عکس نیز ممکن است و اگر ممکن از آب  
 هیچ کدام نباشد بدل هر دو بجمعه منیاید و غسل چهارم در نفاس است و در آن  
 مطلب است مطلب اول خون نفاس خون نیست که از رحم زن در وقت زاییدن از  
 سیاهید خواره او و چون آمدن طفل باشد یا در أثناء آن یا بعد از آن خواه طلق تمام

بأسقط شده

یا سقط شده بلکه خونی که با خون انداختن منقطع گمانند گوشت جایزه شده است  
 خارج میشود و نیز از نفاس است بلکه علقه که با چرخه خون بسته الیست که بسته است  
 همین حال را دارد بل لازم است در حکم نفاس علم با یکساحت شده و منقطع یا علقه  
 و در حکم علم است ثبوت شرعی و باساحت در وکالت حکم نفاس جاری نیست  
 نیست تشفی با یکساحت خارج از رحم نشود ایست پانده هر چند ممکن از تشفی  
 و بعد از یقینی با یکساحت در وکالت هر چند به یقین آمدن منقطع یا علقه باشد  
 خونی که با او یا بعد از او بیرون میآید نفاس است نه حیض و نه استخاضه و نه خون  
 و قروح مگر آنیکه یقینی غایب که از جراحتی است که در اندرون رحم باشد و در این  
 عمل نفاس پنجاه و یک یقینی بوجود زخم در اندرون رحم داشته باشد که بزند  
 که خون از آن زخم بیرون آمده یا از اثر زدن است حکم نفاس کند و اگر پیش  
 زاید خون از زخم رحم بیرون نیاید و پس از زاید شدن شک نمود که خون از اثر زدن  
 یا از زخم چنانکه پیش از زاید شدن بیرون میآید باز عمل نفاس غایب و هم چنین اگر بعد  
 زاید شدن زمانی را خون جراحت میآید پس از آن در همان دیگر شک نمود که کسار  
 خون جراحت است که خارج میشود یا خون جراحت منقطع شده و این خون نفاس است  
 صورت نیز عمل نفاس غایب بنا بر احوط اگر بگویم اقوان مطلب ویم کمتر زمانیکه  
 نفاس در زن ممکن است یا نه است بخلاف خون حیض که اقل زمان آن سه روز

خل



پری پستی پیدا شد و اگر وقت را نماند یا بعد از آن خوبی نه بیند پاکست و اگر تمام نفاس را در  
 نیست هم چنانکه خون پیش از زایدان از نفاس نیست بلکه از حیض هم نسبت هر چند این  
 پی در پی بران بگذرد مگر آنکه مابین آن و خون نفاس که باز آمدن یا بعد از آن بیرون میآید  
 ده روز که از ایام طهر است بگذرد و غرض نیست در این سده مابین آن یکس خون پیش  
 و کلات در ایام عادت واقع شود یا غیر آن بلکه هر که ممکن باشد که از خون پیش از  
 و بعد از آن تمام ایام عادت را بحساب آورد حکم بحیضیت نمیکند مثل آنکه عادتشان  
 روز بعد و پیش از کلات سده روز خون دید و بعد از کلات دو روز تمام غرض از  
 خون پیش را استیفاء بدانند و پس از زایدان نفاس و اگر بعد از زایدان خون نفاس  
 روز بر او گذشت و خون دیگر دید و بشرط حیض دلان جمع شد محل حیض غایب  
 روز کند و با خون بشرط حیض نباشد مثل آنکه کتبی از سه روز باشد عمل استیفاء  
 کند و اگر سه روز نگذشته مشروح خون دیدن عود تا آنکه سقلا ده روز از خون نفاس  
 گذشت و باز خون دید سه روز متوالی در این وقت آنچه بعد از گذشتن خون  
 و کلات دید حکم بحیضیت غایب حقو که هر که صفات حیض در آن جمع باشد یا اگر  
 عادت واقع شود و آنچه را که پیش از گذشتن ده روز از خون نفاس و بعد از گذشتن  
 ده روز از کلات می بیند استیفاء قرار دهد و الله اعلم مطلب هم خون نفاس از  
 روزی که در میان راج و احوط آنست که تا هجده روز رعایت احکام نفاس در استیفاء

غایب

غایب پس هر چند بعد از کلات نماند روز تمام به بیند او را نفاس قرار دهد و ابتدا ده روز از آن  
 تمام شدن را بیند قرار دهد پس اگر غرض شود که از اول بیرون آمدن خبری از طهر تا بیرون آمدن  
 تمام آن بیست روز تمام مثلا بگذرد و از ابتدا و کلات خون شروع با آمدن غایب تمام ایام نفاس  
 یا نه و روز خواهد بود و ده روز مذکور با نسبت به بیست و کلات است پس اگر غرض ما اینست  
 طفلی را بیند و ده روز از زایدان گذشت پس طفل دیگر را بیند و ده روز دیگر از زایدان  
 و در ایام نفاس او خواهد بود و از آنجا است که میشود که ممکن است آن بیست روز که  
 روز ایام نفاس و خون و کلات او بطول میانجامد و اگر ده روز از زایدان نگذشته  
 دیگر بناید و ده روز از زایدان دوید و ایام نفاس قرار میدهد و تمام ده روز او را در ایام  
 روز و دوید و داخل میشود اگر بعد از گذشتن ده روز اول دوید و باز ده روز کتبی  
 گذشت و کلات دیگر روند آنچه را که در این میان بود ایام پاکت قرار دهد بی هر که از  
 اول ده روز نگذشته و کلات دوید و بعد از کلات دوید و زمان پاکت بگذرد  
 و پس از آن خون به بیند پیش از گذشتن ده روز از کلات اول و احتیاط بود که این خون  
 از تمام نفاس اول باشد و در این وقت تمام این ده روز که هر که با خون بوده و کاه پاک  
 همه را نفاس قرار دهد و بدان هر که پس از کلات خون از ده گذشت آنچه را که از  
 مدت دید عمل نفاس میباشد خواه عادت مستقر در شماره ایام حیض خود داشته باشد  
 یا نه و خواه مبتدا باشد یا نه و اگر خون بخواند زده روز نمود پس بیست عادت مستقر در



حیض خود دارد در حج بان عدد میکنند او را نفاس قرار میدهند و زیاد بر او استغاضه عادت  
در نفاس خون یا خون ایشان اعتبار ندارد و هم چنانکه صفات خون اعتبار ندارد و اگر مبتدیه یا غنصر  
بد است پس در روز از تمام نفاس قرار دهد و علاوه بر او را استغاضه واجب است و احوط آن  
که در بارجه یا درجه بیرون آمدن طفل همان حکم چند و کدات را جاری نماید و الله اعلم  
مطلب چهارم حکم نفساء با حیض در استظهار یکبیت و ازده تجمیع میکنند و استظهار  
روز تمام را میکنند پس اگر صاحب عادت در حیض خون نه بنید مگر یک روز را تمام عادت  
را همان را نفاس قرار میدهند و غیر ذلک عادت اگر خون ندید مگر در روز دوم از  
همان را نفاس قرار میدهند خواه بعد از آن خون به بیند یا نه و اگر صاحب عادت در  
شماره حیض موافق شماره ایام عادت از تمام و کدات بر او گذشت و خون ندید مگر  
از گذشتن شماره ایام عادت و خون ازده گذشت چنانی و قی این برای او نفاس است  
احوط آنست که در خون پیش از تمام شدن ده روز غسل نفاس نماید یا چنانی که از پیش  
حرام است ترکت نماید و عبادت محل استغاضه بنماید و پس از گذشتن این ایام  
را قضاء میکنند و اگر کسی که عادت آن هفت روز بود در روز چهارم از و کدات  
و خون ازده گذشت آنچه را که در ایام عادت دیده باشد روز دیگر بعد از آن نفاس  
دهد و باقی را استغاضه و اگر روز هفتم خون دید و ازده گذشت آنچه را که پیش  
گذشتن ده روز دیده نفاس بداند و تتمه را استغاضه هر چند موافق تمام عادت باشد

و اگر روز

و اگر روز اول از و کدات خون دید و استغاضه شد تا روز هفتم و در هفتم دید و ازده گذشت  
روز هفتم را تا اول و کدات همه را نفاس بداند و از هشتم تا بعد از آن را استغاضه نماید  
و اگر در روز اول خون دید و دیگر خون ندید تا هفت روز را تمام عادت تمام گذشت و در هشتم  
نفاس او همان خون روز اول بوده مطلب پنجم حکم نفساء مانند حکم حیض است و در جمیع  
در احکام حیض مکرر شده پس هرگاه خون از یکم در استظهار نماید تا بعد از آن در باطن او  
از آن بانیت بماند و بعد از آن قطع غسل میکنند و آنچه را از او لازم است بجا میآورند و  
در ایام نفاس از روز عادت صافه قضا میکنند و حرام است بر نفساء و شوهر او و طی  
ایام نفاس و صیغ بنیت طلاق دادن و حرام است بر آن غار و روزه و مس کتبت  
و اسماء الله و قراآت صوره قرایه و مانند آن در مساجد و کلاً روزه از مساجد  
و مسجد رسول و مکرره است و طی آن بعد از تمام شدن نفاس و پیش از غسل  
و هم چنین تمتع بودن از مابقی تا قی و زانوئی آن و مکرره است بر آن قضاء نمودن  
قرآن و مستحب است که در وقت غار وضوء لباس زد و ذکر خدا نماید و تفحص این احکام  
گذشت رجوع بان نماید فصل پنجم در مس میت است و در آن دو بحث است  
اول واجب پیشو غسل بمس بودن مرده است پیش از سرچیدن تمام بدن آن  
و هم چنانی پیش از غسل دادن آن پس هرگاه قبل از غسل شدن تمام بدن آن باشد  
تمام شدن غسل مس نماید غسل واجب نمیشود و اگر بجهت نیازمندی آب با سحدر







غسل منبغی که ماه شعبان سیزدهم غسل در ماه مبارک است و زمان و آن در اول ماه  
 و در شبهای شوق از آن و بود که میشود در شبهای قدر و شب نیمه و هفتم  
 و بیست و نهم و بیست و هفتم و بیست و نهم و ظاهر نیست که در هر شبی از شبها  
 و ده آخر غسل منبغی باشد هم چنانکه ظاهر نیست که در شب بیست و نهم اگر در اول  
 غسل اولی آورده منبغی است در آخر شب غسل دیگر بجا آورد چهاردهم غسل  
 عبد نظره و نماز برای غسل مذکور در زمان مذکور وقت بخیر نیست اگر چه  
 نیست که در اول وقت آن بجا آورد و حدث اصغر یا اگر ناقص هیچ یا آنکه نیست  
 دویم آنچه بی است که تعلق بکمان دارد و آن ها در چند جا است اول بجهت داخل شدن  
 مکه دویم بجهت داخل شدن خانه کعبه معتد سیم بجهت داخل شدن مسجد  
 چهارم بجهت داخل شدن مدینه شریف پنجم بجهت داخل شدن مسجد  
 صاع ششم از برای داخل شدن روضه مقدسه حضرت پیغمبر قسم سیم  
 غسلی است که از برای افعال چند تنجیم شده و آنها چند چیز است از برای  
 احرام و طواف و وقوف بجزوات و وقوف حد شعری و از برای غرض بانی  
 کردن و سر تراشیدن و از برای زیارت حضرت پیغمبر و ائمه علیهم السلام  
 و از برای آنکه بخواند امام علیه السلام را در خواب خود به بلند تابیدن و  
 مقام خود را بشناسد و از برای توبه از معاصی که چه صغیره باشد و از برای طلب

بشر



و بجهت استغاثه یعنی از خدا خواهی آنکه تقدیر خیر در امور تو بفرماید و بجهت غسل و این دو  
 مخصوص نماز حاجت و استغاثه است بلکه در مطلق طلب حاجت و غیر چار نیست بل مستغاث  
 از خدا بجهت که از برای سگاف هست و در رکعت نماز کند باین از آن که از برای آن غسل  
 و بعد از نماز از خدا حاجت خود را بخواهد و در بعضی روایات که بقیات مخصوصه از برای  
 نکر شده لکن مخصوص بان کبیات است و از برای استغاثه و بجهت مظلومیکه بخواهد  
 در نزد خدای خود عذاب پس غسل میکند و در رکعت نماز میکند و در زمان استخوان پس بگوید اللهم  
 ان فلان ماله من تملک و لیس لی احدا یسأل به علیه غیر انت فاستوف لی غلامی الساعه  
 الساعه بالا اسم الذی اذا سئلت به المظلم اجبت کاشفت ما به من مروه و یکنس لک  
 و جعالت حاجات علی حقاقت فاستأملت ان نصل علی محمد و الی محمد و ان تستوفی  
 الساعه الساعه و در جای غلام فلان اسم غلام بود را نزد کس میکند و تیر نیست  
 بجهت ترس از غلام پس غسل میکند و در رکعت نماز بجا آورد و در روزی خود را بگوید  
 میکند و نزد یاک معصای خود قرار میدهد پس صد مرتبه بگوید یا حی یا قیوم یا قیوم  
 لا اله الا انت و حوائج استغاثه و صل علی محمد و ال محمد و ان تطف و ان تعلی  
 و ان تکرر لک ان تقدر لی و ان تکبلی و ان تکفین موه و تملک فلان فلان بلا موه و تقدر  
 فلان ابن فلان اسم الشخص و پدر را می برد و منجبت است غسل از برای نماز نکر بجهت  
 بود از برای تربیت سید الشهدا از برای و از برای مباحله خود با کسی که بخواهد طاعت





رو به رفتن خصوصاً سفر زیارت سید الشهدا و بجهت عمل استنقا و بجهت دفع بلیه  
نازله باین کیفیت که سیزدهم چهاردهم و پانزدهم ماه را روزه بگیرد و در وقت زوال از  
پانزدهم غسل نماید و نیز مستحب است از برای کسیکه تقصیر در نماز کسوف یا خسوف عود  
تمام قرص افتاب یا ماه گرفتار باشد و از برای کسیکه بعد از غسل دادن میت او را غسل  
باشد و کسیکه در کشیده را دیده باشد پس اگر سه روز این بونه شناختن بسوی دیار  
بعد از سه روز سبب غسل میشود و اگر سه روز در بند باشد حال غسل مستحب است هر  
پیش از سه روز باشد و مستحب است غسل دادن طفل و بزرگمان آن بعد از زکاة  
است مقدار آن از احوط جهت در آن مستحب نیست که تا بعد از غسل نیاندازد و اگر چه  
روز باشد مطلب سیم آنچه از اعمال مستوفی بعد از حصول فعلی از اعمال است عا  
تقصیر در قضا یا سعی بجهت دیدن دار کشیده شده یا کشتن چلبا سه پس از برای آن  
نیت و در تمام عمر وقت آن با نیت و آنچه از برای بی آوردن عیاست بعد از غسل  
غسل زیارت یا غسل بجهت غارت حاجت و شبیه اینها پس انوی است که غسل در اول  
کفایت میکند تا آخر آن و هر چندی در اول شب غسل نمودن خیر است از برای عمل  
آخر شب بلکه میتوان گفت غسل که در روز جاری آورده میشود شب عمل از برای او و قضا  
چیزی یکسان آن کن رعایت اینکه تا آخر روز شب از شب بر روز نیفتد افضل است  
غلبه و غسل مذکور بخوابیدن پیش از عمل اگر چه در در آن مستحب و احوط نیست

و اما غیر جواب از سایر روایات پس انوی است که بعد از آنکه غسل مستحب است  
غسل و در وقت غسل بلی از برای کسیکه بخواند در آن غسل و عمل آن نباید بود  
این است که بعد از اول الکفای نکلند مطلب چهارم آنچه در غسل جنابت ذکر شد  
کیفیت و ادب آن در سایر اعمال جاری است و باینکه مستحب و جایز است جمیع  
مابقی چند غسل در آن عمل خواهد بود واجب با واجب با واجب با واجب با واجب با واجب  
و خواهد در صورت جمیع نمودن واجب و مستحب غسل جنابت در میان آنها باشد  
و در احکام نیت و وضوء اشارت بقدر احتیاط است و مقصد سیم در تقیم است  
طهارت از نظر اید الیه که خدای تعالی بعد از غسل یا وضوء یا بستر نشستن آنها را  
و باینکه از تحصیل طهارت اخصیانه آسان بآن جایز است مگر از برای نماز بر نیت و بجهت  
خواهید هرگاه بتمیز جهت حدث اصغر باشد اما در بدل از غسل پس ستر و اگر  
با نکلن از آب و استعمال آن الکفای به نهم نکلند و هم چنین نمیدی سابقا که لازم است  
نهم بجهت بیرون آمدن از مسجد یا هر که در آنجا جنب شده باشد هر چند که بنوا  
غسل نماید بقسمیکه ذکر شد و در اینجا چند بحث است بحث اول در میان جنب  
نیکه بسبب آن تکلیف به نهم بدل از غسل یا وضوء قرار میگیرد و آنها چند چیز است  
اول تا وقتی آب بقدریکه که رسازی تمام وضوء یا غسل نماید و همین که گفته شود  
که کفایت میکند تا برای او وجود ندارد بتمیز همین خواهد شد بلی هرگاه که



پس  
 چنانچه باشد و احتمال بدیهه که در یک از اطراف موضع که در او هست اب یافته شود  
 از چهار سو و محصور کند شاید اب بیاورد پس اگر زمین سنگلاخ یا پست و بلند باشد  
 بقدر تیررس یک تیر مستدل که بتواند از معند بپایند و در بعضی اب نماید و اگر هوا  
 پست و بلند باشد مقدار رسیدن دونه طلب نماید و در هر که جهه هوار و جهه دیگر  
 باشد پس هر چه حکم خود را دارد و مقدار است در سیر جهه تحصیل اب آنکه خود یافته  
 یا نایاب این نیز <sup>در بعضی</sup> خود قرار دهد و در هر که دور است مقدار خود را بداند که این را جهت  
 نسبت سیر نمودن سافت می شود بلکه قول یک است مقدار تیر گفتات یکسره و در  
 باقی بیش و نشت تقصیر در سیر مذکوره نماید و نیم بسازد و شمش باطلست هر چند  
 نیم ساختنی بدانند که در اطراف اب بوده و هر که تا فریبند از دنا آنکه وقت تنگ است  
 چنین وقت را بقصیر یافتی اب گفته کرده کن نیم الشی صلی الله و علیهم السلام و نیم از یک بر شد  
 بعد در تحصیل اب هر روز بر نفس یا بر نفس یا مال او برسد چه آنکه از جهه خوف از دزد باشد  
 یا که شغل در راه یا بر اینها ستم ترس از اینکه استعمال اب لیبیم هم رسیدن از  
 یا لیبیم سخت شدن و بطول انجامیدن ان بشود خواه در د چشم باشد یا غیر آن  
 قبیل است ذخیره که استعمال اب در اطراف ان لیبیم سخت شدن ان رقم است و اما  
 استعمال اب در موضع زخم لیبیم تحصیل ان در حکم جایز نیست چهارم آنکه در  
 اب الم شایده باشد که بحسب عادت تحمل ان نتوان نمود و از این قبیل است شد

سر و اگر استعمال اب سبب نرسیدن پوست بشود یا در شست شدن ان بشود بقصیده  
 تحمل ان لیبیم عادت شود و شوار باشد نیم تر نماید خواه سبب خون آمدن از پوست  
 یا نه خواه لیبیم سرد شود یا با باشد یا نه پنجم آنکه تحصیل اب محتاج باشد به تحمل  
 و لذت چه بخوریدن باشد یا غیر ان و از این باب است سخت کشیدن در تحصیل  
 و در لیسان و مقدرات کم کردن اب هر که محتاج با نباشد نشود آنکه نتواند تحصیل  
 اب نماید هر که با آنکه انجام دهد بدین نماید اما آنکه آنقدر بدین نماید که مغرور او باشد و اگر  
 بجا او نباشد دفع عوض میکنند و چند عبارت زیادت از قیمت اب باشد و از این  
 قبیل است تحصیل مقدرات مانند دلو و لیسان و نیم ظرفی که بر او دلیس گشته باشد  
 پس یا نایاب از تحمل نمران بقصیده ذکر شد تحصیل ان عام نماید و بدون ان نیم  
 و فتم آنکه وقت کنی لیش از بر یافتی اب یا استعمال ان ندانست باشد ششم  
 آنکه اگر در کفایت از بر او وضو یا غسل و تطهیر بدین محسوس یا جامه شست  
 نماید و چاره از تطهیر ندانست باشد لیبیم جامه باید ترا پاک مکنند و بدین از وضو  
 نیم میاید بلکه اگر نجاست حرم و حقوقها باشد یا نتواند ان جامه را بشوید و اگر  
 مانع صورت غیر از ان دانسته باشد در ان وقت وضو میسازد یا غسل میکند  
 و هر چه چنین اگر ممکنه از نیم باشد تحصیل طهارت اختیار نماید هر چند جامه باشد  
 نجس مانند نیم آنکه برسد بعد از استعمال اب که در مقدار زمان دیگر ممکنه از



بجهت دفع عطش از خود یا مسلم دیگر یا حیوان محترم شود و بدان هر زمانیکه تیمر واجب  
خیزان میخیزد نایست که در چهار جایگاه آنکه بدل مال زیادتر که فرجه حال او میرسد و نه  
واسطه متعذر شود از وضو یا حتی با غسل کردن و دیگر آنکه غسل دست و خوار  
شود و تحصیل آب با سایر مقدمات تحصیل آن یا الباء کرم کردن آن مانند  
آنکه در تنگ وقت وضو بسازد مثلا بجهت آنکه بر حالت طهارت باشد یا بجهت  
از این غایات غیر از آنکه خلوت در صلوة چه وضو یا حتی بجهت دخول در آن باشد  
و قضا واجب نیست پس با این حال قصد عبادت و خیر مان بود و در آن چگونگی  
شد چهارم آنکه در استعمال آب المود شوار را باشد و عمل آن بشود لکن  
مستلزم فرار باشد چند احوط آنکه بکند به چنین حالت محبت و دیگر جایز نیست  
خالص تیمر مگر بر وجهی که زمین خواه خاک باشد یا بر لب یا بر یک یا بر تنگ و اما بپاشد  
از چغنی آنها یا بنام این نام هر چیز که زمین گفته شود هر چند رنگین باشد و هر چند  
از آن بدست بخشد و جایز است تیمر بر خاک قبر و خاک که دفعه دیگری بفرستد  
باشد و احوط آن است که بر خاک خالص تیمر نکند و از این جدا است آنکه در جوف  
تیمر بکند و آنچه بعد از آنکه در خاک و غیر آن از آنچه زمین گفته شد و تیمر  
تیمر بر خاک و کعبه یا هر یک از احوط آن است که در آن تیمر نکند و در زمین تیمر  
یا غیر آن که بر آن تیمر کند چیز است اول آنکه پاک باشد پس جایز نیست تیمر بر آن

در تیمر آنکه

دویم آنکه مباح باشد پس جایز نیست تیمر بر خاک مخصوص مگر برای کسی که چاره از  
آن ندارد اشته باشد مانند محبوس سیم آنکه زمین خالص باشد پس اگر مخرج شود بجز  
اول از زمین بودن و برون کند در آنوقت تیمر بر آن جایز نیست و اگر غیر زمین در خاک  
باشد مثل آنکه قدری از خاک است و در خاک مخرج شده باشد بقسمیکه عرفا گفته اند  
موجود خاک است نه خاک است و آنکه آن چیز مانع از رسیدن شکم است همان زمین  
لجب عرفا مثل آنکه خاک شاکی بر روی حاکمی باشد عرفا گفته اند شکم نشود که شکم  
بر زمین زده شده هر چند آن خاک است در جنب زمین بجهت استهلاک نرسیده و  
صورت تیمر صحیح است و حکم زمین نجس مستند به ائمه و مباح مستند به عصبوب و  
مستند به غیر آن حکم مستند به شکم در آب کدشت و معتبر است در مکان تیمر مانند مکان  
وضوء و غسل و تیمر آنکه مباح باشد پس صحیح نیست تیمر در مکان مخصوص اگر چه  
تیمر مباح باشد و هر چنانچه صحیح نیست تیمر بر خاک مباحی که در محل مخصوص باشد  
بجایی که زدن دست بر آن خاک مستلزم تصرف در خصوص باشد هر چند ممکن  
غیر آن باشد و تفصیلی که بجهت آب در ظرف مخصوص ذکر شد و در این مقام جایز  
نایست آنچه ذکر شد در صورت ممکن از تیمر بر خاک و حیوان بود اگر چه جمع کردن  
عبار فرشی و شبیه آن باشد بقسمیکه تیمر بر خاک صدق کند اما در صورت عدم  
تمکن پس تیمر نماید بخار جامه و یا آنکه اسب و غنای و مانند اینها از هر چیزی که

از تیمر



خوارد ارباشد و با ممکن نبودن ان بتمه میکند بر کل اگر ممکن از خشکاندن ان باشد  
ممكن انان باشد واجب است بعد از خشکاندن ان بتمه بید و با عدم ممکن از جمع  
مذکور و فرقی نیست مافا است هر چند ممکن از بتمه بر برف باشد بلی که بتواند برف را  
بیدن ببالد نفس می که شستن عضو صدف کند در این وقت و ضروری غسل واجب میشود  
و با سقوط فرقی نیست در خارج وقت بعد از ممکن از طهارت قضا نماید و کسی که بخواهد  
بتمه بر برف کند احوط آنست که در وقت نماز را با چیزی بتمه بیاورد و در خارج قضا کند  
بتمه بر کود اگر بر زمین ملل بتمه بر زمین شود و از این در وقت است که بتمه بر زمین بتمه  
دارد باشد که از اسم بر زمین برون رود چه در این وقت جایز نیست و صحت است  
بر زمین باشد و تکان دادن دستها بعد از زدن بر زمین مثل سیم بتمه بدارت  
زدن شکم دستها است بر زمین بتمه بر تپه و مسح پیشانی و در جبین بتمام شکم  
باهر از ابتدا رستنه که مونا اول یعنی ابروها و احوط مسح کردن آنها است پس  
این مسح پشت دست راست بشکم دست چپ از بند دستها تا سر انگشتان  
از این مسح پشت دست چپ بشکم دست راست بکمر و آنچه را که در وقت  
دست بر پشت دیگر می مسح میشود مسح ان لازم است تا این انگشتان و گذر  
بست زیاد وقت خوردن در این باب و دستها واجب است زدن دستها و  
بر زمین کافی نیست و نیز واجب است بتمه زدن و غیر ان مسح نیست خوردن پشت

از این شکم

کافیه

کافی نیست بلکه لازم است تمام شکم دستها باشد و بعضی ان کفایت میکنند و نیز لازم است  
مسح پیشانی بحدیست بتمه بر تپه باشد و غیر ان جایز نیست و هم چنین لازم است  
تمام شکم دستها باشد بلی که زم نیست تمام باطن دست بتمه بر تپه برسد بلکه خون خد لازم است  
تمام باطن دستها مسح پیشانی و در جبین نماید و هرگاه نتواند شکم دستها را بر زمین بزند  
بانه مسح نماید پشت دستها را بزمین و اگر باطن دست نجس باشد کنی نجس است ان  
بغیر ان تعدی نکند در این حال لازم است زدن بشکم دست و مسح خوردن بتمه  
نجاست نکند و بتمه دست بتمه برسد مثل اینکه خون است بر ان باشد و اگر نجس است  
ناید و خشکاندن ان ممکن باشد چینی و قن اختیار پشت دست نماید و مسح  
معتبر است در بتمه چند چیز اول بتمه بر میان حقیقت ان در وضو و غسل گذشت  
لازم است در ان مقدار بودن بازون دستها که اول بتمه است و بتمه بلی که  
با غسل هرگاه هر دو بر زمین باشد خواه در هر دو یک کیفیت فائلا بشود یا نه و هم چنین  
بخواهد چند بتمه بداند از چند غسل بجا آورد باید هر یک را معین نماید و لازم است  
نیت بدلت از طهارت اختیار بده و هم چنین واجب نیست نیت مباح شدن وضو  
و شستن ان بسیار و نیت رفع حدث در ان راه ندارد لکن اگر از جهل یا غرض  
قصد ان غرض عمل بجا است و دیگر میا شربت یعنی بجا آوردن خود مکلف و اگر  
خود بجا آورد دیگر بجا آورد بتمه برسد هد پس دستهای او را بر زمین بزند و سایر



بجا میاورد و اگر نتوانست دستهای او را بر زمین بزند دستهای خود را بزند و او را  
نیم دهنه و اگر چنانچه با حیرت دادن باشد واجبست بدل آن بقسمیکه در مسأله  
سابقه اشاره شد سیم کسی در پی برون احوال آن هر چند بدل از غسل باشد پس اگر  
مابقی آن ها غایب بطریقیکه منافی با صورت و هیتت عمل باشد بغير غسلست چنانچه  
ترتیب بطریقیکه در محل سیم ذکر شد بغير ابدال نمودن از رستگاه در پیشانی و از  
مفصل دستها در مسج آنها و جای نیست از پائین مطالبه بالا مسعودی ششم  
انکه جای بر مسج کننده یعنی شکم دستها شل با مسوح چون پیشانی و پشت و شانه  
و کمر نیست مسج کردن زیر و هاشمی در پیشانی اگر بر روی یکدیگر مسج و پیشانی  
گرفته باشد هر چند بغير بدل از غسل باشد هفتم آنکه شکم دستها و محل مسج هفتم  
باشد اینها در صورت اختیار است اما در صورت اضطرار پس آنچه ممکن نیست  
ساقط میشود لکن هر چه را در آن حال ممکن از او باشد بجا میاورد بقسمیکه  
وضوء دست بریده و صاحب جبهه و حیال بر بر لبش و عاجز از مباشرت عمل  
و حکم زیادتی گوشت یا انگشت یا دست در سائل وضوء پشت رجوع بان غایب  
و بدان کارم است در بغير بدل از وضوء آنکه بیکد قعد دستها را بر زمین بزند  
مسج پیشانی و دستها و در بدل از غسل دو دفعه بر زمین میزند یکی بجهت مسج پیشانی  
و همچنین و دیگری بجهت مسج دستها و لوط التکلیف از برای بدل از وضوء بزند

دو دفعه نماید و احوال از آن ایستکد از برای هر یک از بدل وضوء و بدل غسل و نیم بجا آوردن یکی  
بیات مریه و دیگری بدل وضوء و حکم فراموشی از بعضی اجزاء و تخلف ترتیب را نه  
ایست که در وضوء ذکر شد و هرگاه پیش از فراغ از نیم شست در خنجران خود او را بجا میاورد  
و اگر بعد از شروع در مسج دستها شست خود در آنیکه پیشانی را مسح کرد یا نه یا اینکه در  
مسح پشت دست چپ شست در مسج پشت دست راست خود پس لوط التکلیف  
خنجره سابق غایب و او را با بعد از آن بجا آورد هر چند بدل از غسل باشد چنانچه  
نیم دهنه و پشت امید این داشته باشد کدر آن ممکن از وضوء یا غسل بشود و او را  
انظار کشید آخر وقت روز و جای نیست نیم پیش از دخول وقت فریقه اگر چه بداند  
غایب وقت غیر نیم پیش خواهد شد و هرگاه بعد از ایتان فریقه ممکن شود از وضوء یا  
عمل سابق مسج دست خود در وقت باشد یا بعد از آن غایب یا نه باشد یا غیر آن خود در وقت  
خود باشد یا یقینی باینکه ممکن از غسل خواهد شد یا نه نیم بجهت اولات غایب یا نه  
و جای آنکه بترسد بواسطه از دهنه تواند در شستن بغير از نیم غایب یا نه بلی یا انگشت از  
ابو و وقت پس از ایتان بفریقه و همچنین یا بضم و در جنابت یا برختی ایستکد چنانچه  
البرای وضوء یا غسل چه پیش از دخول وقت بترسد یا بعد از آن و در نیم بجهت خود  
از دل نکردن غایب که خواهد تحصیل طهارت اختیار به غایب در این وضوء  
اعاده غسلت با وضوء یا غسل و هرگاه نیم خود بجهت غایب که وقت آن داخل شده یا



غائر فضاجانزوت غائزوت کبر و فریاد ادا شده بان تیمم جای آورد و هرگاه تیمم غرضی  
عاقی از طهارت جمیع اینها برای و با ج خواهد شد و لازم نیست تیمم ساختن از برای  
هر عملی بخصوصه پس مادامیکه ممکن از استعمال آب نشده تیممش صحیح نیست <sup>چون</sup>  
تیمم از برای هر چیز که وضو یا غسل از برای آن مشروع است مگر بجهت تحصیل طهارت  
از خود خلوت وقت از برای ادا نمودن بجهت ایتان بفرقیه در اول زمان آن از اینجا  
شد که بجهت تیمم بدل از غسل مستی وضو واجب و نیز جایز است تیمم بخدا  
بنابر اقوی و آنچه در که وضو یا غسل بجهت آن واجب است تیمم از برای آن نیز واجب  
و مستحب است از برای آنچه که وضو یا غسل از برای آن مستحب است و حدیثیکه بعد از  
صاف شود او را باطل میکنند هر چند حدث اصغر بعد از تیمم از حدث اکبر باشد <sup>پس</sup>  
هرگاه بجهت جنابت تیمم ساخته و حدث اصغر یا بعد از تیمم از جنابت جای آورد  
بدل از وضو هر زمانیکه لب میابد و ممکن از استعمال آب نبود تیمم سابق باطل  
و هرگاه استعمال آب نکرده دوباره بعد از رسیدن از استعمال آن لغاذا تیمم میکنند  
کاه و تیمم ساختن بدل از غسل غیر جنابت و دیگری بدل از وضو و پس از رفتن  
مکان از وضو شدن غسل تیمم بدل از غسل بحال خود باقیست و وضو بعد از رفتن  
حدیث تیمم او را باطل میسازد هر چند بدل از غسل باشد و غیر جنابت و تیمم  
پس اگر ای باید که کفایت از برای هر باطل از وضو یا غسل میکنند لکن کفایت از برای

هر دو میکند

هر دو میکنند غسل غایب و از برای حدث اصغر تیمم غایب و در بدل از جنابت احتیاج  
بیکر نیست و اینطور غذا داخل غسل ذکر شد در تیمم بدل از آنها جاری است و هر  
بعد از تیمم پیش از دخول در وضو یا غسل ممکن از غیر تیمم نبود تیمم باطل و جای آوردن  
لازم است و همچنین اگر در وضو یا غسل پیش از دخول در رکوع از رکعت اول وضو یا غسل  
شود تیمم باطل نشود و اول آنکه تا وسعت وقت غائر را تمام کند و بعد اعاده نماید  
هر جای از غائر مستی یا طواف خواه واجب باشد یا مستحب باید و ممکن از استعمال  
نشد باطل است و هرگاه مینی را تیمم داده باشند و پیش از دفع آن غسل ممکن شود  
غسلش باید هفتاد و چهار مرتبه بعد از غائب بر آن باشد و بعد از غسل اعاده غائر نماید  
بنابر اقوی اما خاتمه کتاب طهاره پس در آن چند بحث است بحث اول در جنابت  
و آن ده چیز است اول و دوم بول و غایت از هر حیوان حرام کوشی که خون جھنده داشته  
باشد خواه در اصل نوع حرام کوشش باشد یا بواسطه امر خارج چون حیوان نجاست  
قوار یا وطنی شده آدمی بول و غایت حلال کوشش پاکست و غیره از برای حیوان  
نیت پس آنچه از حرام کوشش ما جو خون جھنده است نجس است آنچه از حلال کوشش  
است پاکست چه حیوان پرند باشد و چه غائر و خفاش که او را در عرف عرب  
زمان خفاش بنامند و در عرف غیر شب پره و شب کوروش میگویند کوشش حرام  
و ضلالت یعنی پرستش حلال کوشش است سیم غی از هر حیوانیکه خون جھنده داشته باشد



خواه تمام گوشت باشد یا نه و منی حیوانیک خون چهند ندارد پاکست لبت چهارم سینه  
 صاحب خون چهند هم چنین هر چیزی از آن که زنده گانی در آن قرار گیرد و آنچه از حیوان  
 زنده جدا میشود و حیوان در آن حلول نماید نجس است بلی بوسی که از لب با جوشش  
 یا سرکه یا بادی بجزید در جدا میشود پاکست و هم چنین چیزی که در بیض و وقت جدا  
 آن بواسطه شانه زدن و شیده آن جدا میشود پاکست و مانده مشکبکه از اهوی  
 میشود پاکست بجز این اقسام که از اهوی سوده باشد پس در آن اشکال است و  
 اجتناب از آن لبت بلی مشکبکه که در آن یافت میشود پاکست است هر چند رطوبتی  
 حلی بان رسید باشد و چیزی که حیوان در آن حلول نمیکند مانند شاخ و استخوان و پوست  
 و غیر اینها پاکست و چیزی که از مرنه حیوان گرفته میشود پاکست لبت اگر بوسه  
 او سخت شده باشد خواه از حرام گوشت باشد یا غیر آن بلی هرگاه ملاقات نموده باشد  
 یا سوده حیوان در حال رطوبت چنین و نفی شستن آن لازم است و آنچه که شیردان  
 و ترغاله است پیش از آنکه جگر خوریشوند باین نوبه که در وقت پاکست لبت  
 از تنه گرفته شود و اگر ملاقات بان نموده باشد و حال رطوبت نجس است و شستن  
 پاکست و شیردر پستان مبتدات لبت و بسبب ملاقات با حلی یا دود  
 از سر پستان نجس نمیشود خواه از حلال گوشت باشد یا غیر آن و لوط اجتناب از شیر  
 مزارع حرام گوشت لبت نجس خون حیوانیک خون رونده دارد هر چند زرات نباشد

و خون ماهی

و خون ماهی و پشه و هر حیوانی که خون چهند ندارد پاکست و هم چنین خونیک  
 از غیر حیوان مانند درختیک در روز غا شور و از آن خون می آید پاکست و  
 این فیصل است خونیک که در واقع سید الشهدا فویده شد و هم چنین بکلی از آن  
 حضرت سوسنی عمرانی بوده و خون علقه که منشاء صورت حیوان است نجس است  
 تخم مرغ پاکست لبت و لوط اجتناب از آن لبت و اگر علقه باشد نجس است و خون  
 یکسر بعد از آنکه حیوان ماکول اللحم یا غیره ماکول اللحم در بدن آن با غلبه در شکم  
 بمماند هرگاه بعد از پیرون رفتن خون بقدر شعاع فایانند پاکست لبت خوا  
 در جرحه حلال باشد چون گوشت جادو غیر آن چون کمال و هر چه عادت پیرون  
 آمدن آن وقت تذکیر قرار گرفته خارج از او نشود نجس است و بسبب خلط  
 شدن با خون دیگر او را هم نجس میکنند و لوط این لبت که از خون باقی مانده  
 غیر ماکول اللحم هم چنین در لطفی که زمان تذکیر در شکم مادر بوده اجتناب  
 و هرگاه حال خون مشتبیه بشود که از صاحب خون چهند لبت یا غیر آن یا اینکه  
 بشود که از خون باقی مانده بعد از پیرون رفتن خون زمان تذکیر لبت یا غیر آن  
 لبت و لوط اجتناب از آن لبت ششم و هفتم سالت و خوات هرگاه لبت باشد  
 هر چیزی از آنها چه حیوان در آن حلول یکنند یا نه مانند سونا خون و هم چنین  
 و هس و شید و سایر فضلات آنها هم نجس است و اگر یکی از آنها با حیوان پاکتی  
 شود

علیه السلام



یکه از آن بهم برسد پس اگر سست یا خوراک گفته شود نجس است و اگر هیچ کلام از  
دو نباشد پات است و هرگاه سست و خوراک بهم چفت شوند و بچه از آنها شود  
کنند سست باشد و نه خوراک پات است و سست و خوراک الی پات است هفتم سست  
از آنکه ریاض باشد یا غیر آن پس هر سست کندی که در اصل روان باشد نجس است اما  
پات و جریس و مانند آنها از هر چیزیکه در اصل روان نباشد هر چند او را یا  
مضروب کنند پس پات است اگر چه باب نجس شود و عصیر عینی یا نجس یا نکره  
گاه نجس شود بخودی خود یا با التماس نجس است و هر چه در غایت نشود و اگر نجس  
نیامد باشد پات و حلال است و عصیر زبیب نجس است و هر چه چربی عصیری  
پات است و حلال و لواط بعد از جو شیدن خصوص عصیر زبیبی اجتناب از آن است  
چند با غیر عصیر مضروب شده باشد و در جنب آن غیر مستهلات بشود بلی احیاء  
در آن صورت که پات است و اما آنچه مستهتر است از داخل کردن کشمش در کوبیده  
آن از چیزها نیکو عصیر عینی گفته نمی شود پس احتیاط بدان ضعیف تر است و از آن  
ضعیف تر جو شاندن کشمش و حرارت بار و عنق و مانند آن از سایر مایعات  
در جمیع اجتناب از آنها است نسبت بطهارت و طهیرت نفخ قاع و آن شراب  
الیه است که غالب افراد آن از جو است و سست کننده نیست و او را می کنند  
نادوان غلبان و جو ششی حاصل شود و آن غیر مایه التجریه است که در حلال

و هم کافره آن کسی است که بر غیر دین اسلام باشد مانند یهود و نصاری و مجوسی و  
یا آنکه با ضیاء اسلام انکار ضروری دین اسلام نماید یا صادر شود از او که گفته  
یا رفتاری که اقتضا کفر نماید و جمیع اقسام کفار از عربی و ذمی و خارجی و غالی  
و فاضلی و مرتد خواه قطری و خواه ملی و غیر ایشان همه نجس میباشند و نجس  
سات منفر در این دو چیز است بنا بر لواط و غیر اینها مانند روباه و خراش  
و عوش و چلچله و عقرب و صرغ و خات و ولد النر و نعلین پات است و عرق  
جنب از حرام پات است و لواط اجتناب از جمیع است و این پاک است الی آنکه  
و مستحب است بعد از استعمال آن در پا خن کوفتی و سر نهرا شیدن و اینک نجس است  
صغ غاید نیست و ویرنجس نیست و چیزی علامت نجاسات مکرر نکند  
از آن دو یاد هر دو در طوطی طوطی باشد که بسبب ملاقات بد دیگری بود  
پس با خشاک بودن هر دو با طوبیت که می بد دیگری پس بد نجاست است  
نمیکنند هر چند نجس بود یا باشد و با سرب نجاست هرگاه چیزی دیگر  
با آن نجس نماید نجس میشود با سرب و طوطی یکم و دیگری از آن دو با  
و هم چیزی هر چه یک با نجس و ویر ملاقات نماید این حال وادار است  
هر نجس نجس کنند است هر چند بواسطه زیاد باشد و هر جسمیکه  
با نجس نماید در حال طوبیت بنفسی یکم دیگر شد نجس میشود مکرر جاری



و کبر و اب باران خواه بسته باشد یا روان بلی در مثل اب ابرای جبر علی ابران  
 نمیشود هر چند متصل است بجزء ملاقی با جنس و در او یک کتاب ذکر شد و ذکر  
 جبر علی از روان نجاست سرایت نمیکند و در جسم جامد چون روغن بسته  
 بسته همان موضع ملاقات جنس میشود و سرایت بغيران نمیکند هر چند اجزاء  
 بابت دیگر باشد بلی هرگاه جزی بعد از نجاست موضع ملاقات متصل همان  
 موضع شود جنس میشود و همین است حکم در هندوانه و خیار و مانند  
 از چیزهایی که در اجزاء متصله الله رطوبتی هستند پس نجاست جنس  
 ملاقات است و از آن سرایت بجزء دیگر نمیکند و هرگاه در بدن یا چیز دیگر  
 باشد مانند عرق و موضع از آن جنس شود سرایت بدیگری نمیکند مگر  
 اجزاء عرف بار رطوبت از انجلی موضع دیگر برسد در چنین حال جنس مبادی  
 گاه شست خود در آنکه جسم ملاقی بسته است باروان تا کسب نجاست  
 تمام اجزاء آن عوده باشد حکم غاید باینکه بسته است و نجاست از غیر موضع ملا  
 تعدی نموده و بدان هر چیزی فایده است مگر آنکه یقینی حاصل شود یعنی است  
 یا آنکه صاحبید و تصرف در آن خبر بدهد یعنی است آن یا آنکه دعوادل  
 بدهد باینکه جنس است و شهادت یا دعوادل هم کانسیب بنا بر اقوالی  
 در این باب کفایت نمیکند هر چند در غساله جام باشد و یا شست و یا

حکم در مزه

حکم نجاست نمیشود که در ملاقات بسته پیش از استیلا و بعد از یقینی بدنی است  
 لازم که تا یقینی بر لهاره حاصل شود و آنچه ذکر کردیم فرقی در آنها مابین اشتباه و اصل  
 و اشتباه و ملاقات با بدن و حال رطوبت نیست بسم در احکام نجاست و باره از آنها  
 که شست و در این چند مورد ذکر میشود اول معتبر است در محبت غار و طواف خانه و نجاست  
 مستحی آنکه بدن و جامه هر دو پاک باشد و سوخته و مانند اینها از توابع جسد است  
 و پاک بودن آنها نیز لازم است و فرق نیست در جامه یا بلی یا یکسان عورت باشد یا  
 بلی یا کی نیست به نجاست آنچه میتوان بان ستر عورت خود و بیان آن خواهد آمد و ناخوشی  
 که مکلف بپاک کردن در رخت خواب است با اشاره بدین از رکوع و سجود احوط است که  
 روپوشی او و مانند آن پاک باشد خصوص هرگاه ستر عورت بان عوده باشد و فرقی  
 نیست در شستن مذکور مابین عالم و جاهل بجهت غار و بطلان آن پس اعاده غار نجاست  
 در وقت و قضاء آن نمیکند در نجاست آن و اگر پس از یقینی نجاست فرا موش از آن عوده  
 و اینان بعل خود هم نشستن با طمست هر چند بطریق نیاید تا آنکه فارغ از آن شود و اگر  
 جاهل باصل نجاست بود یعنی نمیدانست بدن یا جامه اش نجاست است در این مورد  
 غار نجاست هر چند آن جنس از غیر ماکول اللحم باشد و اگر چه پیش از خروج و وقت  
 بان شود بلی احوط اعاده است خصوص هرگاه حرام کوبش باشد و اگر در اندام غار  
 کوبیدن یا جامه او نجاست است پس هرگاه همگانی است تطهیر بدن و تنجیس جامه یا کندن



داشتن آن بقعه چنانکه متاعی عمل می نمود و کشف عورت نماید که آنجا بهمان غایت عمل  
می نمود و اگر ممکن نباشد تظہیر یا تخییر در آنجا بطریقیکه ذکر شد پس هرگاه در  
کجی لبش از بوی برهیم دفعه عمل و استئذان با اظهار بدن و جامه دارد بر هر  
و هرگاه موست آن نذر دغا از تمام میکند و هرگاه کند جامه ساتر شلای مسکن با  
برهنه غار میکند و همچنین لب حال هرگاه در آنجا عمل نجاست و بدن یا جامه  
یا آنکه بدن نیکو است و در آن غار بوده یا در آنجا و آن را سید و هرگاه ساتر و در آن  
مقبره چند جامه باشد بعضی پالت و بعضی بعضی شبیه یکدیگر نباشد لب را  
چند غار میکند تا بقیتی حاصل شود بر آنکه از در جامه پالت عمل آمده و هرگاه وقت  
و زیاده از پالت غار نتواند یا آورد برهنه غار میکند و اگر جهت سردی هوا باشد  
آن متحان از برهنه غار کردن نباشد یا یکی از آنها پالت غار نماید و در آنجا  
نیت امر و تحریم لب خوردن و آشامیدن چنانچه پس هرگاه بخوابد و آنجا  
ناید تظہیر میکند و در لب پالت بودن طریقی در آن خوراک قرار میدهد  
آنکه نجاست ساربت نکند هم چنانکه معتبر است پالت بودن طریقی که آب غسل یا  
یا مانند آنها چیزها که در لب پالت بودن آن در آن سید میزند ام  
در لب پالت بودن عمل سجود و معتبر نیست پالت بودن مکان مصلی و سایر  
سجده غیر از پیشانی مگر آنکه نجاست نعلی یا جامه یا بدن نماید و اگر در لب پالت

بودن تمام عمل پیشانی بلکه لغایت میکنند غلار سحای سجود هر چند پیشانی  
و پالت با هم قرار گیرد و اوله است که تمام عمل پالت باشد و نبی لازم است اجتناب  
شبیه پالت و اختیاری عمل ظاهر معین بلی هرگاه سوار شدید غیر محصوره باشد اختیاری  
واجب نیست و هرگاه غیدن لب که عمل سجود نجاست یا آنکه فراموش کردید لب  
لوطان لب که در وقت نعلی نماید و در خارج از آن فضا کند بلکه شاید خوا  
در شد و همین باشد و هرگاه معین موضع نجاست یا بدن بر همان سجود میکنند یا  
افزای امر چهارم واجب لب پالت بودن مساجد باشد شریفه و ضریح  
و قرآن و بیت سید الشهداء و غیر آنها از چیزیکه بتعظیم آن در شریعت مقدس  
لغوی لازم باشد که با نجاست بودن آن منافات داشته باشد و هرگاه مصلی  
الها باشد که تعدی و سرایت آنها نماید لکن نجاست آنها با حرمت آنها باشد در  
لب لازم لب بیرون بودن آنها بلای انشیاء متفسد هرگاه مصلی است از آنها  
نماید و در گردن آنها لازم نیست و احوط اجتناب از جمیع لب و فراموشی نجاست  
حکم زنی مسجد دارد ام غیر جائز نیست متفجع شدن با عیان بی مسانیت  
یا غیر آن و در حکم آنهاست هر تنگی سیکه قابل تظہیر نباشد مگر در روغن نجاست  
سوقه و ششائی و سر واران لب در زیر آسمان بسوزانند نه مسقف  
آن و نجاست متفجع شدن با نجاست سیر و طعمه بر آن جاری شده از روغن



تر لعنکاه و مانند آن بخت چهارم در میان چیزهایی که عفو از آنها در غایت شده و آن  
 چیزی است اول خون قروح و جروح در بدن اصلی باشد یا جامه آن تا آنکه زخم آن خون  
 و عرف نیست مابین آنکه از الهه آن یا عفو کند جامه دشوار باشد یا نه بلکه ظاهر  
 هر که تعدی از غل زخم بسوی غیر آن نماید نیز فرزندارد بشرط آنکه خود تعدی نکند  
 الوه که در غیر آن بلکه دور نیست عفو کند شوار است صفات از شخص باشد  
 بعضی اوقات و احوال تابع خون قروح و جروح باشد و خون بواسطه از قروح است بنا  
 اتوای و احوال از آن است و هم چنین است هر زخمی که در باطن باشد و خون از آن  
 هر چه بسود و خون کمتر از در هم بجای که از غیر جوف و تقاس و استخوان باشد چه  
 بدن یا در جامه و اما آنچه بقدر در هم یا زیاده از آن است یا آنکه از خونهای سنگین  
 است هر چند کمتر از در هم باشد پس غایت در آن باطل است تفصیلی که ذکر شد  
 بود و نه در هم با کلفتی آن نیست و مراد بمتعلق در هم است که از در هم این احوال  
 بقدرت تر است بلکه بعضی گفته اند از اشرفی هم بزرگ تر است و نزدیک تر است  
 بقدر کودی که دست برسد و این قول قوه دارد لکن احوال است که اجتناب  
 نمایند از خونیکه زیاده از در هم معروف است و نیست در کمتر از در هم بنا  
 آنکه از حلال گوشت باشد یا غیر آن از حیوان یا است یا از مساکین و خون و  
 یا از خون احوال اجتناب است و یاکی نیست بآب متنجس چون که کمتر از در هم باشد

و هم چنین

و هم چنین عفو باشد آن لکن احوال اجتناب از آن است و هر که خون از یک طرف  
 بروی دیگر آن نفوذ نماید یا خون محسوب میشود خواه جامه از است یا نشاء  
 و اگر خون پاشیده باشد در یک موضع جمع نباشد ملاحظه نمایند هر که بر تن  
 جمع شدن کمتر از در هم باشد ضرر ندارد و بد آنکه اگر خون مشتبه شود و  
 نشود که از خون متعفن است یا از حیض و استیاضه و تقاس پس حکم در آن عفو  
 تا خلاف آن بقیه شود و هر که بعد از اتمام عمل معلوم شد که از عفو عفو  
 پس حکم در آن مانند حکم نجاست است و هم چنین هر که اعتقاد این داشته باشد که  
 کمتر از در هم است و پس از غارت شخصی بشد بقدر آن یا زیاده از آن بود  
 هیچ مرتب و سزاوار آن است و است اجتناب نماید و هر که ندانست کمتر از در  
 است یا نه و ممکن بود اجتناب را آنکه عمل استنجی نمود پس در آن دو وجه  
 احوال اعاده است میسر چنانچه پس با خود داشتی پس غارت بان میسر است هر چند  
 باشد که بتوان ستور عود و هم چنین باکی نیست به همراه داشتی عین  
 غیر از آن اما آن پس در آن اشکال است و احوال اجتناب از آن است هر چند  
 آن است که همراه داشتی غارت را باطل نمیکند و نیز باکی نیست به همراه کردن آن  
 که در زیر پوست بدن داخل نموده باشند و هم چنین باکی نیست به همراه کردن آن  
 و مانند آن یا نه و قصد باشند هم چنانکه باکی نیست به همراه کردن بشرط آنکه

جاهل



و صوری که خورده شده باشد و مانند اینها از چیزهای که از بول من یا نافع الیه است  
 میشود هر چند بتواند از الله آنها غایب و سزاواران است احتیاطا نماید چنانچه  
 هر چه که می تواند بان ستر عورده عود و استجواب و عرقین و پاپوش و بند  
 جامه پس غار در آن جای که هر چند آن نجاست از غیر ماکول اللحم باشد بلی جانیت  
 غار و لباسیکه از جنس غیر ماکول اللحم ساخته شده باشد چون سوی سکت و کت  
 خوک و سکت هر چند آن لباس بقدر صفا و عورت نباشد بجز نیکه نریخت طفل نشود  
 خوار میکند و جامه اش بفرمان چنان نیست که پوشیده است در شبانه روزی است  
 نظیر جامه از بول طفل میکند و در اوقات غار نمیکند هر چند جامه اش نجس  
 خواه همان مادر طفل باشد یا غیر آن طفل پسر باشد یا دختر یا ختنه یکی باشد یا دیاده  
 و فرقی نیست میان اینکه بتواند جامه دیگر بخرد یا اجاره نماید یا عاریه کند یا اینکه  
 متاعی نباشد و این حکم مختص به جامه است و در بدن جاری نیست و همچنین در  
 تربیت کننده است و در مرد جاری نیست و در نجاست بول است و در غایط  
 جاری نیست بلی مختص نریخت جامه داشته باشد نیست بلکه هرگاه  
 چند جامه داشته باشد لکن بسبب حاجت همه را پوشیده باشد حکم  
 را دارد و هرگاه طفل پسر باشد و هنوز غلاموز نشده باشد پوشیدن آن  
 نجس در نظیر آن کفایت میکند لکن لوطا در مقام کتفا عود و بیست شستن در

روزی است که شستن را بعمل آورد و بپوشیدن اب کتفا نماید هر چند بزرگ  
 بزرگ باشد چنانچه بپوشیدن اب بر آن حامل میشود و وقت خاصی از برای شستن  
 جامه نیست و بهتر آن است بعد از دخول وقت غار قرار دهد و بهتر آن  
 این است که در اخر روز پیش از غار ظهر و عصر قرار دهد تا چنانچه غار بپوشد  
 بات واقع شود و فرقی نیست در عفو از نجاست جامه سبزه بعد از نجاست  
 است شستن در شبانه روزی نیکه در غار ادائی باشد یا قضای قضاء از نجاست  
 خود باشد یا از دیگران و هم چنین فرقی نیست مابین واجب و سنی و بزرگ و بزرگ  
 است نجاست از جامه میدن بواسطه عرف و شستن آن بلی سزاواران است  
 وقتی در شب و روز یک دفعه بدن را بشوید و هرگاه بول طفل بپوشد بر بدن  
 شستن آن بجهت غار در سه حال لازم است و عفو از آن نشسته و کسکه  
 او را بریده باشند و طهارت بول در غایط و طهارت از او میباشد با بزرگ  
 در وقت غار نظیر جامه و بدن غاید و عفو در باره آن ثابت نشده  
 بجز در میان طهارت و چگونگی از الله نجاست با آنها و چنانچه جامه  
 مهاره نماید و طهارت چند چیز است اب مطلق و آن پاک  
 هر چیزی را که نجس شده باشد واجب در اجزاء آن فرو رود خواه نجس شده  
 نباشد یا باشد یا غیر آن مخاف باشد یا غیر آن بلی معتبر است در پاک



کفته شود

ایک از حالت اخلاص بیرون رود و اب مطلق

چنانکه زیاد از یک مرتبه شستن لازم نیست

شدن اب مضاف هرگاه نجس شود در این حال قبول طهاره میکند  
اب مطلق نجس و نجس العین باب پاک نمیشود مگر مرده او مگر بعد از  
دادن پاک میشود و اب نجس مضاف یا مطلق پاک نمیشود مگر با آب  
که باشد یا جار یا حکم آن چون باران و غیره از سایر چیزها بلکه نجس  
پاک میشود با آب قلیل هم چنانکه باب کبریا جار پاک میشود و بعضی  
در شستن با آب کبریا جار غیر زوال عین نجاست پس هائیکه اب نجس  
یکبار نجس شده ستولی شد او را پاک میکنند و حاجت بقدرش در چیزها  
اب با عاق ان فرو میرود نیت هر چند نجاست بول باشد بلی احوط  
رعایت آن چیز است که در تطهیر باب قلیل گفته میشود و معتبر است  
شستن با آب قلیل سه چیز اول آنکه اب مستولی بر چیز نجسه شود و این  
جدا شود پس همان رسیدن اب با جزاء نجسه بدون آنکه آبست زیاد  
اب از آن جار شود و جدا شود او را پاک نمیکند مگر در بول و حی  
جاء النسه میشود که شستن در این باب غیر از شستن اعضا و وضوء و غسل  
چهار وضوء و غسل اکفای میشودیم است لا اب بر محل هر چند از آن  
نشود و جدا شدن تمام اب از محل نجس لازم نیست دویم آنکه  
وارد بر محل نجس نماید پس هرگاه چیزی نجس را وارد در اب قلیل نماید

پاک نشود و ابل نیز نجس میکنند هر چند مساله را پاک بدانیم سیم در دفعه  
هرگاه نجاست بول غیر نجس باشد و در احکام استثنای شستن که هرگاه بول از غیر  
تعدی نماید بکدام دفعه شستن کافیت و هرگاه انقذاب بریزد که بقدرش  
دفعه شستن بشود کفایت نمیکند بلکه لازم است ابراقطع نماید دوباره  
تا دو شستن بعمل یاید و فرق بنسبت در بول مابین بول انسان و غیر آن  
جوان حرام گوشت و نه مابین آنکه بار طوبت باشد یا خثات شده باشد  
در بدن باشد یا جامه با ظروف و احوط در غیر بول نیز دو دفعه شستن است  
اما شستن و بیرون کردن مساله پس لازم نیست هر چند احوط است  
احوط آنست که در جای که دو دفعه شستن لازم است بعد از هر شستن  
بدان تا دو شستن و دو شستن بعمل آید و در حکم شستن است بجا آید  
و ملکه زدن و زهر سنات که آن گذار شستن در شستن فرس و حیوان  
اینها لازم نیست که شستن معتبر بعد از زوال عین نجاست باشد  
ملکه هرگاه در همان شستن عین نجاست زایل شود کفایت نماید  
بلی یعنی آنکه اب متغیر نجاست نشود و اگر متغیر شود بایست که  
تقسیم بشود که اب پیش از شسته شدن و طهاره محل متغیر  
یا انقذاب بریزد که در آخر شستن اب سالم از نجس باشد و در جای که



مستند ششینی لازم است که در ششینی اول عین زایل شده باشد  
بلکه هرگاه ششینی دوم نیز زایل شود بی کفایت هر چند احوط آنست که هر  
ششینی بعد از زوال عینی نجاست باشد و کفایت میکند در بول پشیر خوا  
که در زمان رضاع غذا نخور نشده باشد اب بریزند بر محل نجس تا همه آن  
نجس شده را فرار کرده و حاجت بقشر حق آن نیست هم چنانکه لازم نیست جدا  
اب از آن بقسمی که در سابق ذکر شد و هم چنین دو دفعه ششینی آن  
باید اگر چه اول آنست و فرقی نیست مابین آنکه اب در آن فرو رود یا نه و  
و این نیست حکم بول غیر حیوانی که غایت و هرگاه طفل شیرخوار یا زن که  
بخورد یا آنکه شیرش بخورد و مخرج نجاست مانند خون در دهان آن  
خورسند و از آن جهت رعایت حکم سایر نجاست شود و هرگاه آب بشو  
بول کوه است شیرخوار نجس نشد و ملاقات نمود با چیزی دیگر همان حکم  
و این جاری است بلکه در نجاست حکم هر ملاقی با نجاستی حکم همان نجاست  
باشد مگر در نوع سلب چه هرگاه اب طرفی که است از آن بطرف زبان خور  
باشد بطرف دیگر برسد حکم آن نظر ندارد و حکم آن مثل ملاقات نمودن  
سلب است با طوبی و هرگاه نجس شده از چیزی هائی باشد که اب در آن  
می رود و نجاست در اعراق آن نفوذ نموده باشد بقسمی که مکانی بنا شده

رسیدن

رسیدن اب به هر جایکه نجاست در آن نفوذ نموده و منتهی باقی بحالت خود  
نماند بعد از بیرون رفتن نجاست اطلاق و منقلب شدن نجاست اضافی چنان  
قابل ظهور نیست و همچنین حال در مثل روغن روان و طلا و نقره که آ  
و چیزی که اب نجس خور نموده باشد پس هیچ یکتا از آنها باقی نخواهد  
بماند کثیر بلی هرگاه بدنند و سخت شود بخوبی که ششینی ظاهر آن مکانی باشد  
در آنوقت ششینی ظاهر آن باقی میشود و هرگاه نجس را زایل کنند و نجس  
آن بقسمی که اب در آن نفوذ نماید در این اطلاق و باطن آن قبول طهارت  
و هم چنین است حال هرگاه خود خیر را نجس کنند پس مدار بر رسیدن اب  
نماند بلکه نجاست نفوذ نموده و جامه را نجس هرگاه بخوبی باشد که اب نجس  
با پیش از آنکه نجاست ششینی مضاف نشود بشقی یا کتفای شود خواهد بود  
و جاری باشد یا اب قلیل و هرگاه اب بان رسید و مسمای ششینی حال  
شد در حالتیکه اب بر اطلاق خود باقی بود یا کتفای شود هر چند نجاست  
اب متغیر شود و از اطلاق بیرون رود و هرگاه دانسته نشود که رسته  
جامه و بیرون رفتن چیزی از اب آن بعد از متغیر شدن بر آن جامه  
پایش از آن بیزار نیست جامه بکشد و اجزاء خود بیکه از آن  
میشود و نجاست جامه یا کتفای میشود هر چند بعضی از آنها با ششینی اب



جدا شود و چیزی است یا جامه یا ظرف یا کوفت که مانع از رسیدن آب  
 باشد مانع از تظهير نیست بلکه تابع محل است و شستن با آب میشود  
 منزه شده و آنرا و خیز و زدن و مانند اینها نجس نشود پس آب که جاری باشد  
 میشود فقط گدا و اما آب قلیل پس هرگاه آب قلیل انقدر آب بر آن بریزد  
 که مستولی بر جمیع اجزاء نجس شده بشود و چیزی از آن آب چنانچه  
 ذکر شد از آن جدا شود پس با آب میشود و باقی ماندن بعضی از آب عسایر  
 در آنها ضرر ندارد و هم چنین در حال در باقی ماندن بعضی از غساله در  
 و جامه های پنبه دار و صابون و پیوه و پنبه و کل و مانند اینها هرگاه ظاهر  
 نجس شود با آب میشود آب قلیل و اگر نجاست در اعماق آنها نفوذ نموده  
 باشد پس باطنی آن آب کثیف گردد در آن نفوذ نماید خواه که خواه جاری  
 میشود و احوط است آب قلیل تظهير آنها نماید هر چند اقوای است که با  
 میشود بعد از آنکه آب با اعماق آن نفوذ و از این قلیل است و مانند اینها  
 چنانچه باشند و بعد خشک نموده باشند یا اگر یکبار از کل نجس ساخته باشند  
 و در تظهير آنچه فشرده غلیظ شود حاجت بدست ماندن نیست و منجی  
 تخیل که اهل یقین و خواطر جمیع بدست کشیدن و خواندن و چنانچه در اشیا  
 شستن بدست کشیدن درست به طبیعت محل با آب میشود آنچه ذکر شد

در تظهير

در تظهير غیر ظرف اما احکام آنها پس بدانکه هرگاه نجاست ظرف بواسطه  
 غیر و نوع باشد پس حکم آن مانند غیر ظرف است چنانچه میشود یکبار شستن  
 اگر نجاست از غیر بول باشد هر چند با آب قلیل بشویند و در بول دومین بار  
 هرگاه با آب قلیل باشد و یکبار مرتبه اگر در کس و جاری باشد و غرض نیست  
 مابقی اینکه همان شستن از ادران نجاست است شود یا قبل از آن هر چند  
 در است که شستن تظهير بعد از آن ادران باشد و بی احوط سه دفعه شستن  
 است خصوصاً هرگاه با آب قلیل بشویند و احتیاط در آب جاری کفایت  
 احتیاط در آب کس است و هرگاه سه بار در آب و مانند آن که طرف است  
 نماید یعنی ظرفی را که نجاست و بیدار و اسطوخودوس نجس شود پس کفایت  
 آن اینست که اول او را خالص مال نمایند بعد از آن دومین بار بشویند و اگر آب  
 باشد و در غیر آن یک مرتبه نیست هر چند احتیاط شد بدو دفعه شستن  
 که سه بار جاری احتیاط در آن کمتر است و شستن حکم مذکور غرض بول نوع  
 بلکه در هر یک از طرف بدین جاری باشد مانند آب خوردن سکی فی  
 بالیسیدن ظرف و هرگاه بغیر دهی از سایر اعضا ملاقات نماید پس حکم نوع  
 هر چند احوط است شستن و اگر آب دهی سه بار غرض یا سایر طریقات  
 آنرا بخت پس حکم آن چون سایر نجاست غیر بول است و احتیاط این است که



نمک کور میاید و هر چیزیکه ولوغ در آن صدق نماید خالت مالیدن واجب است  
 و از این قبیل ها و ده و خاون و مانند اینها و هر که ای بسبب حالات یا  
 ولوغ نجس شود و در ظرفی ببرد پس اتوای آنست که حکم آب ولوغ بر  
 جاری نیست اگر چه احوط مراعات آن است و اگر بابت سست در یک ظرف  
 پس دفعه ولوغ نماید یا چند سست در یک ظرف و ولوغ نماید پس بابت  
 نجس بود کفایت میکنند و هر چیزی که نجاست غیر ولوغ میورد بر  
 شود خواه دو دفعه شستن لازم داشته باشد یا نه و آنچه ذکر شد از  
 خالت مالیدن بایست پیش از شستن باشد و بجز آن پاک نمیشود  
 خالت مانند خاکستر کفایت میکند اگر چه بجهت بماندن خالت باشد و  
 آن است مقدار آب بخالت به باشند بقسمیکه او را کمال نمایند و احوط  
 که اول خالت خشک بر آن مالند بعد از آن خالت ایدار یکبار از دست  
 بیرون نرفته باشد و اگر خالت مال نمایند و ممکن است بابت خالت این  
 احتیاط را ای آورند و معتبر است در خالت تطهیر این که بابت باشند  
 اصح و هرگاه خالت مال نمودن طرف ممکن نباشد بجهت تنگی سران یا  
 غیر آن پس هر قدر ممکن است در آن خالت بپوشانند و او را هر که  
 تا بحدی جای آن برسد و هرگاه به هیچ قسم ممکن نباشد دور نیست از بابت

بماند

نباشد و در شستن بابت کمر یا جاری خالت مالیدن ساقط نمیشود بلکه  
 کفایت احوط رعایت دو دفعه شستن است هر چند بابت جاری باشد و حکم  
 کور در سست جاری نیست حتی در ناصبی که بدتر از آن است بلی سزاوار است  
 دفعه شستن طرف بجهت انباشیدن خالت از آن و بجهت کردن مونس  
 آن محرمی باشد یا غیر آن و هم چنین هرگاه از آن شراب انکو یا غیر آن جو  
 باشند یا سست یا شربت خود باشند و در هیچ کدام از این صور واجب است  
 بنابین اتوای بلی احتیاط شستن و در آب انباشیدن خالت رعایت عدل  
 منو را است و بد آنکه حال شستن طرف بابت کثرت و اضعاف است باینکه  
 بگذارند تا جمع اجزاء آنرا فراموش نکنند و کیفیت تطهیر بابت خالت این است  
 در آن بپوشانند و بگردانند بر آن بقسمیکه مستوجب غام اجزاء آن بشود  
 بالنسبه بحدی که آن گفته شود پس آب غالد را از آن بپوشانند و احوط آن  
 که پس از ریختن آب در ظرف بلی نمک بحسب عرف زمانی فاصله بشود  
 در آن بگردانند و پیش از آنکه زمانی غام بگذرد آب ظرف را بپوشانند و  
 گاه قاضی در گرداندن آب یا در ریختن آن رود و پس اتوای آنست که  
 بشود و در تطهیر نجس بابت خالت و طرفهای بزرگ که نصب خود را  
 بپوشانند و آنرا بپوشانند و قندوی و قمر رنگ زردی و آنچه از این قبیل است

اب



چیزی که ممکن نیست کرد اندن آنها بجهت کرد اندن اب در آنها پس این  
از اطراف آن جاری میمانند و بعد از غسله کدر تده ان جمع بشود از آن  
میآورند و هرگاه از آن غسله در وقت بیرون آوردن چیزی در آن ظرف  
ضربند ارد و ظرفی که بان غسله را بیرون میآورند با آن است و هرگاه همان  
ظرف را دوباره بخواهند داخل در ظرف بخش شده نمایند احتیاج بشستن  
و دست شخصی که با بیرون میآورند و ملاقات بان نموده یا آن دست و خطه  
جانب احتیاط در جمع این مسائل بهتر است دو کبر از طهارت زمین است  
یا آن میکند کف پا و تله زیر کفش را خواه غطین باشد یا قشای که از چوب است  
یا غیر اینها براه رفتن از آن عبثی شود یا با لبیدن زمین یا بغیر اینها پس بهتر کسی  
عینی زایل شود با کسی حاصل میشود و هرگاه بدین راه رفتی و مانند ان عینی بی  
ست زایل شود همان سسی نمودن باز زمین کفایت در تطهیر میکند و وقت  
در زمین مابین خالت و سندات و غیر اینها از چیزی های یک زمین گفته میشود  
و معتبر است پا است بودن زمین یا اینکه نر باشد بقسمیکه رطوبت از آن کف  
نقدی نماید و اندک هم نمد داشتن ضرر ندارد و اگر کسی به پشت یا یا  
را براه رود و راه رفتن ان یکی از این اقسام باشد پس اقوی است  
هر یک از ان ها حکم کف پا از برای او دارد و هم چنین است هر چیزی که حفظ

بجای آن

در آن

یا از آن بماند نماید پس از برای او حکم کفش را دارد و زمین او را پا است میکند و  
چهار پای آن و تله چوبی که بریده یا چوبی یا میسند نیز چنین پس از زوال عینی یا  
واجب است در خلاف ان است و تله عسای کور و سر نیزه ان که بعضا نصب میکنند  
زمین پا است میشود با در احوط و اقوی و آنچه از اطراف پاکه حقیقه از پشت  
لکن توبه است از کف پا و خوشی ان است زمین او را پا است میکند و آنچه در این باب  
لازم است زوال عینی نجاست است و اجزاء و زهره که غالباً بغیر اب رفع میشود  
پس اقوی ان است که بر طرف کردن آنها واجب نیست هم چنانکه حکم در استی  
بغیر اب نیز نیست و احوط زایل نمودن آنهاست و هم چنین چیزی که از اجزاء  
زمینی که نجس بوده در کف پا و زیر کفش باقی میماند بعد از راه رفتی و مانند  
ان از آن آنها لازم نیست و احتیاط نمودن بهتر است سیم اتمال است و ان پا است  
میکند زمین و عمارات و در و پنجره آنها را و درخت و میوه و گیاه و مانند اینها  
از هر چه متحول نباشند حتی ظرفی که نصب نموده باشند و ثابت در زمین  
ان باشد و پا است میکند از متعولات غیر حص و بوریا را و ظرفی در میان بی  
سات نیست پس هر جائی از مذکور است که عینی نجس است در او نباشد  
او را نباید بر آن محتمل اند پا است میشود و نمیکند کف نشود محتمل  
خسالت شده کفایت در تطهیر ان میکند هر چند وزیدن باد و کرم ها



را در آن مدخلیت باشد و احوط آن است که چنان نجس کند که هیچ اثری از طو  
بت باقی نماند و اگر در زمینی نجس مثلاً رطوبتی که بدست سرایت نمائ  
غانده باشد و افتاب بر آن بنشیند و باقی رطوبت آنرا نجس نکند پس احوط  
آن است که یا آنرا غش شود و یا آب است در زمان تابیدن افتاب بر آن رطوب  
در آن باشد که سرایت بجای محل نماید و خشکیدن بکرمی افتاب که بر آن  
محل نجس نماند و هم چنین افتاب زمان آبی که مانع از تابش آن  
گفتاب نمیکند و پس آنکه افتاب ظاهر زمین را نجس نکند بجز آنکه از آن  
متصل بظاهر باشد و در این تابش افتاب نجس شدن پاکی میشود و  
در حال در شل دیوار و شبیه آن و هرگاه باطن متصل بظاهر نباشد  
پاره آرد دیوارها که منقوضه بمانند پس خشکیدن ظرفی که افتاب  
بر آن تابیده لکن بواسطه تابیدن بطرف دیگر خشکیده او را پاک  
و منقول است که در اصل از زمینی بوده مانند کوزه و تنج و انگشت و کنگره  
و مهر و با الفحل نقل میشود بافتاب یا آنرا غش شود و آنچه از زمین  
و از آن شمرده میشود و نقل نمیشود چون ریاست و پاره سنگ و ما  
انها از هر چه قابل نقل باشد لکن با الفحل از غیر منقولات شمرده  
میشود پس بافتاب یا آنرا غش شود و آنچه را که منقول نباشد با الفحل

ارافی بماند

ارافی باشد پس احوط در آن ها اکتفا نکردن بنظیر افتاب است چهارم  
منظهران استعمال است و آن عبارت از اینست که جسم نجس بکرمی  
دیگر پاکی نشود پس هر نجسی که بسوختن خاکستر شود یا آنرا بشود  
عود آن پاکست خواه آن نجس در اصل نجس باشد یا بسبب ملاقات با نجس  
ت نجس شده باشد و بخواریکه از چیز نجس برخیزد یا آنکه  
آن بزم رسد یا آنکه در آن کاه چوب نجس بسوختن زغال شود یا  
خام نجس بد چغندر آید یا سنگ نجس بد فتنی اهت شود یا کرم  
پس هیچ پاک نیست و بپنجاست خود باقیست و هر حیوانی که از  
بهر رسد مانند عذره که کرم شود پاک است که هم چنانکه حیوانیکه اصل آن  
و منقوضه باشد پاک است اگر آب نجس را حیوانی حلال کوشد خورد  
و آن منقلب ببول یا عرق یا لعاب بشود پاک میشود هم چنانکه اگر غده  
نجس بخورد و سر پاک شود پاک است و از این قبیل است صیغه و سیر  
و هندوانه و شبیه اینها هرگاه با آب نجس بعمل آمده باشند پس همه  
سنگ و سکی که در رنگ زار بپزند و رنگ شود پاک است بشود و اگر  
سکه شود پاک میشود خود سکه شود یا چیزی در آن بریزند پاک  
را سکه کنند خواه آن چیز استهلاک شود یا نه و هرگاه استهلاک نشد

اب



آنکه شراب سرکه شود مستهلکات سرکه شود یا بعد از آن یا هفتاد  
موتد سرکه بشوند پس فرقی هیچکدام از این مورثیت بلی هرگاه چند  
شراب در سرکه بریزد و مستهلکات در آن شود یا آن شراب هم  
سرکه شود چندی وقتی پاک نمیشود و سرکه بلی نجس است و اگر در  
نجاست دیگر مانند بول نجس یا غیر آن وارد شود پس سرکه شدن پاک  
نمیشود و اگر پاک سمیت از شراب سرکه شود و باقی بحال شرابی  
باشد پس آن باقی نجس است و آنچه را که سرکه شد نیز جمادات نجس  
میکند چه در بالا باشد آن سرکه شده یا در زیر و بی بدن عصاره  
که بواسطه جوئیدن نجس شده باشد هرگاه سرکه شود پاک میشود  
و حکم آن مانند شراب است بجز ذهاب ثلثین در عصاره پس هرگاه  
انگور پس از نجس شدن بربیب جوئیدن انقدر پاک نشود یا انقدر  
نشود که رسد آنچه در اول پلینی از جوئیدن بوده برود و پاک  
از آن بماند چندی صورت پاک میشود و اگر بوزیدن باد یا غیر آن  
کمری هوا دور رسد آن کم نشود و پاک رسد بماند نجس است و مدتی  
در آنچه ذکر شد در رفتن دور رسد که عبارت از ذهاب ثلثین  
برسد و عرقیت پس همین که بگویند ذهاب ثلثین محقق شده

در حکم نجس و پاک شدن در نظر اول عرفی محسوس و زکیل باشد  
ایکمه قبل ذهاب سه من یا سه کاسه آب بود و بعد از یکین یا پاک شد سه مائه یا  
نجس صاحب باشد یا نه بخوبی که جای آنچه از آب پس از جوئیدن یا نا بلیش انشا  
مانده از طرف سه دلت جای تمام آب پیش از آنها باشد و اگر در رعایت ذهاب ثلثین  
نجس وزن و کیل دلت یکله احوط هر دو رعایت وزن دلت و آب انگور پس نجس شدن  
بشود شدن پاک میشود مگر آنکه ذهاب ثلثین آن بشود ششم انتقال دلت پس  
نجس اصلی بیا عارضی در جوان پاک یا غیر جوان قرار گیرد چه از اجزاء آن بشود یا نه  
انتقال پاک میشود و از این قبیل است خون پیشه که او را ازاد میکند باشد یا نه  
که در چهار دانگ شده باشد یا نه پس همین که بول جوان پاک یا نه پیشه  
خیار و هند و مانند و غیره کفته شود پاک است اگر چه بول جوان از خورق  
آب نجس هم رسیده باشد و اگر پس از انتقال نسبت داده نشود با چمد در آن قرار  
ماند خونیکه نالو بمکیدن از بدن انسان میکشد که او را خون نالو میکشید و در آن  
نجس است و همچنین نجس است هر که در شکم در نسبت حامل شود هفتم اسلام آوردن  
کافر الکلی پس او را پاک میکنند و فرقی در اسلام کفر نسبت بلی اسلام مرد مرده قطعی  
او را پاک میکنند بخلاف مرده قبل وزن مرده از قطره اسلام و هم چندی خفی که الکلی  
وزن مرده دارد یا مسوح که ندالت مرده آن در اولت و نه الت زمان بلی توبه مرده



مقبول میشود در باطن بجهت خودش در باب صحت نماز با اینکه شرط در آن طهارت باشد  
و اشامیدن آنچه را که مباشرت بدن عود و مانند اینها از آنچه مشروط بطهارت است  
و کسی که از مسلمین شرمه میشود لکن انگار باره از ضرر ریات عوده اند بجهت  
از شبهات ناباعل اجماع معتقد خود مانند طوائف جبریه و قوفیه و صوفیه کم  
موقد نظری بر ایشان جاری نیست و قوبه یخی رجوع با اعتقاد مسلمین و عاقل  
از عقاید فاسده سبب پاك شدن از برای احکام خود و سایرین میشود و السلام  
پاك میکند و واضحی و اب دهن و شیرین و سایر بر طوایف فصلیه را بلکه اقوامی  
نموده که قبل از اسلام بدان ملاقات با نجس دیگر کرده باشند یا با اسلام آورده  
پاك میشود که آنکه عین نجس باقر باشد و آنچه را قبل از اسلام باطلوبت  
خود هر چند جاهای بدش باشد باسلام آوردن پاك میشود هشتم نجس  
مانند نجس طه که بعد از ایجاد یا مادر او اختیار اسلام عوده باشند آن طهارت  
پاك میشود و چنانچه پاك میشود طه که او را مسلمی اسپر کرده باشد و پدر یا  
یا یکی از اجداد و جدانش باو نباشند پاك میشود نجس کن رچا هیکه اب آن  
شده باشد و اب نجس او را کشیده باشند پس آنچه از اطراف چاه و کناران و دریا  
و در لو و بدن آب کثی و رخت آن بجهت آب کشیده نجس شده باشد پس از پاك  
شدن آب چاه هر دو آنها پاك میشود و ظرف شراب پس از سرکه شدن آن پاك

میشود

میشود و هم چنانکه ظرف عین و آنچه در شراب و عین پس از پاك شدن ریخته باشد  
پس از ریخته شدن آنها نجس است پاك میشود و بدن و جامه شیره و هم چنانکه پاك  
شیره پس بعد از آنکه شارب تلخ پاك میشود و پاك میشود آلات غسل و آن  
میت از آنکه که در زیر آن است و بکنند که بر آن میاندازدند و جامه یا یک در آنها و آنرا  
داوه باشند و دست غسل دهند و او را پاك میکنند اگر رخت غسل دهند باید  
آن نجس شده باشد و آنرا تطهیر نماید و عرقیکه از شستن جلالت پس از استیلا  
آمده پس از استیلا پاك میشود و حکم در نجس مخصوص نیست با آنچه ذکر شد بلکه  
در هر سببه فطریه بر آن قایل شده چارسی است نه بر او ان عین نجس است از حیوان  
رنده و مملو انسان چون سوراخ بنوع فضاء دهن و مانند اینها و هر غیب پس از  
انسانی بعد از ریختن نجس است آن با رخت یا فرش و ظرف یا سایر چیزهای  
متعلقه بان غایب شود و احتمال این بود که پس از غیبت آن نجس پاك شده  
حکم طهارت را آن میکند خواه آن شخص با نکالات در راه بین باشد یا نه عالم نجس  
باشد یا نه عاقل بالغ باشد یا نه نظر بند هب خود یا فتوی خود یا نقلی بجهت نجس  
بدانند یا نه و از این قبیل است غیبت ستم که قائل نجس است باره از نجس است با علم  
علامات او بان نجس است و احتمال طهارت و حکم غیبت در تکی و کور و غایب شدن  
شخص از رخت و توابع خود چنان نیست بلی که هر فردی یا ظرف از برای شخص

پاك



هم گفته شود چنانچه غایت از آن شوق حکم بطریق میشود و از باب <sup>این</sup> که فرموده  
نظر میکنم در تصرف از خون و خد نکار است پس بعد از رعایت ایشان و احتمال <sup>نظر</sup> حکم  
بطریق میشود باز هم استخوان جوان جلالت کرد در اصل حال گوشت باشد <sup>این</sup>  
که گذشت زیرا که اول آنجاست که خوار نگویید لول و فضله اش با است میشود و  
در مسایل سابقه گذشت که گفته و سنت و مانند الهی با است میشود و یکسره خرج  
را و باقی مانده از این بریزد که غایب بقراب زایل نمیشود بکلی در پیکر نمی ماند و  
هم چنان دانسته شد خوبیکه در دیه بعد از ذبح و بیرون رفتن خون آن حیوان است  
پس مانند با است که هم چنان باقی است و فاصله آنچه از آن در محل بعد از بیرون  
رفتن فاصله بخود متعارف باقی میماند ظاهر است و زایل نمیشود چنانچه است از آن  
صیقلی از نشسته و مانند آن گفته میشود و نظر میکند و هم چنان شستن با است چون  
کتاب با است یکسره هم چنانکه زایل نمیشود خون با است و هفت و چوبه شدن آن در عرض  
مذبح که در وقت با است چنانکه با است که و آن مسافتی چنانچه در حدیث است که فی  
ذین و بیست و پنج خود با غایت و در مسافتی غسل می بیند و کمرش که بر او اند  
میستخی است او را رفع میکنند و بین بدان پوست چنانچه با غایت یعنی اشک کردن پاک  
بلی مستخی است پس هفتی نمودن از پوست حیوان حرام گوشت بعد از نمکیده و پیش  
از باقی نمودن عمار و مانند آن از چیزها را با است اما پوست حیوان حلال گوشت

پس

پس اشکالی در رجوع استعمال آن در هیچ حال نیست و فرق نیست در آنچه ذکر شد  
ما بین طریقی که از پوست ساخته شده باشد و غیر آن و ما بین آنکه جسم است و  
آن فرار دهند یا روان و بدانکه پوستیکه در بازار مسلمین و دست ایشان با است  
پاک است نه هر چند ندانیم از حیوان مذکبه نشده است و که چه در دست کسی  
که پوست میدهد و باقی نشده را پاک است میدانند و بدانکه مستحب است پوشیدن لباس  
سخت چه تازی باشد و چه غیر آن یا خوات یا کافرا با او ملاقات نموده باشد  
غیر حال رطوبت هم چنانکه سنت است پس هفتی نمودن از عرق جنبه حرام و از  
زرد بیکار و قعد بجهت بواسیر یا جگر احش دیگر لیم می رسد و از لول کوسفتند  
و شستن با در لول اسب و غلطه الاغ پس اگر بقیه دارد بر سیدن آن پس  
شستن محال و با شستن در رسیدن پس اگر غایب با است پوشیدن بر آن و هم  
محل عمارت موشک با رطوبت اگر از آن دیده شود شستن آن مستحب است  
نمیدن آن مستحب است آب پوشیدن بر موضع ملاقات و بیست است آب با  
بر چیزی که احوال آن بود که ملاقات با بول یا خون غلیظ نموده باشد خواه مطلق  
باشد ملاقات یا مسکوت و بیست است آب پوشیدن بر معبد یهود  
و خواند موسی و جاده آن اگر بخواند در آنها غار کند و اگر کسی با کل <sup>نمک</sup> <sup>نمک</sup>  
غاید و بیست تعدی از آن نکند مستحب است دست خود را با خاک یا در لول



و در اینست و در دست زدن بسط و خولت همین حکم باشد و در وقت  
بانامی می بر خیزد حال رطوبت شستنی دست متعجل است و بعد از علم بخا  
رعایت احکام آن لازم تا بقی بنی بر رفع نجاست حاصل شود یا آنکه دو عاقل  
عادل خرد دهند بر رفع آن و قول ذوالبید نی گفت میکنند در حکم بظواهر  
آنکه مالک عین باشد یا منفعت یا وسیله عاریه در دست او باشد یا  
باذن محلی و زمان تصرف نماید بلکه هر که در تصرف بغير حق باشد نیز کما نیست در  
قول شریف و کسیکه با شتر نیست طفل شرف قول آن در تطهیر طفل کما نیست و  
آنکه کت که در قول ذوالبید و اعطاء دیوان اقتضای مالک عینی و مادیون در  
غایب و ثوابت میشود بیست بعلم و نیام پند و خبر دادن یا عاقل یا جاهل  
بد و آنکه دو پند یا دو عاقل بر خلاف یکدیگر خبر دادند یا آنکه اختلاف مابین پند  
ذوالبید یا عاقل یا ذوالبید و ادب پس اقوی حکم بظواهر آنست مگر آنکه سابقا  
یقین بنبی است خود باشد و اختلاف در رفع آن باشد و اختلاف مابین پند  
و جاهل چنین همی حال را دارد پس حکم بظواهر آنست میشود مگر آنکه اختلاف  
نجاست باشد پس بنا بر اینست میکند اردی بیست ششم حرام است استعمال  
اولی ملا و نفر چه بجهت خوردن و آشامیدن باشد یا غیر اینها بل اینها  
انها حرام نیست هم چنانکه حرام نیست استعمال آنها بجهت خالی خوردن

کردن آنچه در آنها نیست بل اگر خالی خوردن و نقل کردن بجهت خوردن و آشامیدن  
الیه باشد استعمال حرام است اگر چه قصد آن نقل و تفریح باشد و هم چنین حرام  
نکاح داشتنی او انی ملا و نفر و زینت کردن مشاهده مشرفه و اما کنی معطله یا  
و اینست عبارت از طرف است و موجب در آن عرف است و ظاهر آنست که از این  
نیز قلیان و سراج و سر شعل و جاق که سر شعل در آن گذاشته میشود و  
کشیدن آن بل اگر تمام قلیان یا سراج نفره باشد و بعضی آن خوب یا بخر  
باشد ضرر ندارد و خلاف شمشیر یا خنجر مانند آن و هم چنین تیغ و قلاب است  
خونگاف بالائی که در بعضی از ساعات متداول است که ساعت را در او میکنند  
و از او جدا است و طرف عطر و سر به و آن و حلقه همچون و طرف بنا کوه و نقل عرق  
یا قیران و دوات همه او انی است و اگر از نفره یا طلا باشد استعمال آن حرام است  
خواه کوچک باشد یا بزرگ و خواه بر هیئت ظروف از غیر طلا و نفره باشد یا نه و  
کفکب و صیغ و آب کش در حکم او انی است و قندیل و جای نکی یا نکشتن و جام اینها  
با نکی و جام نیست چنین است به طرف و مطرف از او انی نیست و زیور زانه اگر از  
طرف نه استعمال آن بزرگ حرام است و خلخال میان انگشت چه در آن چیزی باشد  
یا نه طرف نیست هم چنانکه زیور یک در غلاف شمشیر است در نه آن یا وسیله  
آن طرف نیست و استعمال لوله از نفره که هر زیور یا غیر آن چون قرآن در آن



ضرر ندارد و یا این حکم در لوله از طلا جای است قول بان قوت دارد لکن  
وقت استعمال است و باکی نیست نقش که چند قرآن و کتاب و عمارات و غیر  
بطرفه و نقره و استعمال آنها چه آنکه نقره کوب یا طلا کوب باشد یا آنکه باب طلا  
نقش نمایند و جایز است استعمال اوانی غیر طلا و نقره از چیزهای گران بها هر چند  
طلا و نقره قیمت داشته باشد و مکرر است استعمال ظرفیکه نقره بر آن کوبیده باشد  
و اگر سه یا کسکولی بر لب آن نقره قرار داده باشند احوط آنست که در وقت چیدن  
از آن دهقن را بر موضع نقره کوب نکنند بلکه وجوب این معنی خالی از قوه نیست  
احوط اجتناب از ظرفیست که تمام آن را بیشتر از نقره گرفته باشند بقسمیکه نقره  
مستقلی گفته شود خواه بیرون او را نقره گرفته باشند یا اندرون او را و اقوی وجوب  
استعمال آن است باینکه مجموع پات ظرفی گفته شود و اگر بعضی از آن ظرف را نقره  
گرفته باشند بقسمیکه اگر آن بعضی را جدا کنند ظرف مستقلی گفته نخواهد شد  
در این وقت باکی با استعمال آن نیست و اگر تمام ظرف را با طلا یا نقره بکشند  
استعمال آن جایز است و ظرفیکه از طلا و غیر نقره یا نقره و غیر طلا ساخته شده  
استعمال آن جایز است و اگر ظرفی از طلا و نقره هر دو ساخته شود استعمال آن  
جایز است و استعمال اوانی غیر کین مکرر یعنی بیست حاصل شود و ظرفی است  
اگر بقسمی باشد که بعضی از آن نقره کرده باشد بعد از تطهیر استعمال

آن مکرر است بخلاف آنکه نفوذ نکرده باشد پس استعمال آن پس از تطهیر بدون  
که است جایز است و ظرفیست که در اجنباب مابین ظرف و کوب و غیر اینها  
کتاب الصلوة و در آن چهار مقصد است مقصد اول در بیان مقدمات نماز  
یعنی مقدمات اولی در اشاره بسوی شمار فراغ و اوقات نماز و در بیان  
های پنجگانه و نوافل شبانه روزی و باره از احکام آنها و در اینجا چند بحث  
بحث اول بدانکه نماز بر دو گونه میباشد واجب و مستحب و نماز واجب در زمان عیبت  
اطمینان پنج گونه است اول فراغی پنجگانه شبانه روزی و دیگر نماز ایات سیم  
نماز طواف چهارم نماز یکبار یا جاری یا نذر و عهد یا غیر اینها واجب شده باشد  
پنج نماز میت اما نماز جمعه که جمعی او را قسم علیحد قرار داده اند پس آن داخل در  
کانه یومیه میباشد و آنها عبارت است از دو رکعت نماز صبح و سه رکعت عصر  
و چهار رکعت ظهر یا دو رکعت نماز جمعه و چهار رکعت عصر و چهار رکعت  
و نمازهای چهار رکعتی در سفر یا در هنگام قیاس از دشمنی دو رکعت است و در  
جمعه کفایت از چهار رکعت ظهر یکاند و صاوة و سعل که ناکید بر نماز نیستند  
شریعه حائض علی الصلوة و الصلوات الواسطی شده نماز ظهر است بنا بر این و نماز  
های سنتی بسیار است و اینها رساله کنیا اینست جمیع آنها را ندارد و از آن جمله  
نوافل شبانه روزی که آنها را واجب نمیدانند و تمام آنها در نماز جمعه سنتی



رکعت است که با هفتاد رکعت غزالی بنجامه و بیست رکعت پیشود شش رکعت ان  
 نافلة ظهر و عصر و پیش از هر نماز هشت رکعت و چهار رکعت نافلة  
 مغرب بعد از نماز و دو رکعت نشسته نافلة عشا بعد از آن و از آن وقت  
 ناستند و محسوب است بیست رکعت ایستاده و دو رکعت نافلة فجر پیش از نماز  
 صبح و یا زده رکعت غار شب که سه رکعت آخر آن دو رکعت شفع و بیست رکعت  
 و نور و نافلة فجر افضل از این سه رکعت است و در وقت افضل رکعات غار  
 است و جایز است و اگر ایشان هشت رکعت غار شب و بیست رکعت  
 و نور و نافلة گفتگو بگویند جایز است و کسیکه قصر بر او واجب است شش رکعت  
 نافلة ظهر و عصر از او ساقط است و هم چنین و تیره بنا بر اقوال و نافلة روز جمعه  
 رکعت است و سنت است بیست رکعت غار غفيلة مابین مغرب و عشا  
 و سجده خواندن آیه و ذنون بعد از قنحه در رکعت اولی و در دوید  
 بعد از حمد آیه و غفله مفاصح الغیب و بیست رکعت مابین مغرب و عشا  
 و صیحت که در رکعت اول بعد از حمد سوره سوره اذا زلزلت بخوانند  
 و در دوید پس از قنحه یا تیره سوره توحید و این دو نماز از روایت  
 و ثلث الیه بهیئت است و در وقت بیست رکعت غار غفيلة و روایت است  
 همی که اقتاب از نصف الیه رحیل است و مغرب نمود باینکه نصف غزالی

مکمل

صحت مغرب پیش از نصف است و بیست رکعت باشد که او را وقت زوال بگویند و وقت من مشرق  
 ظهر داخل شده و بگذشتن زمانیکه بتوان ظهر را بیست آورد و وقت عصر داخل شود  
 تا وقت مغرب و مقدار اداء ظهر از اول ظهر مختص بالنسب و مقدار اداء عصر  
 آخر وقت مختص با عصر و مابین این دو وقت مشرک است میان ظهر و عصر و از  
 اول مغرب تا گذشتن زمانیکه بتوان در آن غار مغرب بیست آورد و مختص بزمان  
 مغرب است و بعد از آن مشرک است پیشود میان مغرب و عشا تا اینکه مقدار  
 چهار رکعت به نیمه شب بماند پس مختص با عشا و میشود و کسیکه قصر بر او  
 یا خواب را بودن یا غیر اینها از سایر عذر ها حتی خالی بودن زن مثلاً در نصف  
 اول از شب نماز از او فوت میشود در نصف و یا او را بیست آورد و در حق  
 او ایستاد و این را وقت اضطراری بینامند و مقدار چهار رکعت بجز  
 مختص با عشا او خواهد بود لکن از اول نصف و یا مختص بجز این نیست  
 و بجز این است در وقت اضطراری مذکور قصد ادا نماید چنانکه عامی است  
 از نصف اول شب که حمد آنرا تیره و نماز او قضا شده نیست نماید بجز  
 و لو در وقت نماز صبح اول پیش از شدنی سفید گشت در افق مشرق که فجر حادث باشد  
 و هر چه بگذرد در روشن تر میشود و جایز نیست پیشتر انداختن آن در وقت  
 فجر بخواب که مابین سفیدی شبیه بدیم است و افق ناراست و همان



ضعیف باشد و تا آنکه تمام شود وقت نماز صبح باقیست تا به وقت آمدن آفتاب اگر کس  
 وان بجهت بلاد مختلفه و اهل هر جای رعایت بلد خود میکنند و فائده وقت  
 بفرایند آن که اگر در آن وقت مکلف نماز را بخواند یا اگر در آن وقت  
 وقت بجا آورد باشد و اگر در آخر وقت روز شخصی بفرایند عصر که بفرایند  
 را قضا نماید باطل است هرگاه نماز ظهر همان روز باشد و اما هرگاه قضا و ظهر روز  
 دیگر باشد یا سایر نمازها باشد صحیح است و همین است حال آخر وقت شخصی با عشا و انجا  
 وقتی است که بفرایند وقت شخصی بنا بر آورده باشد و اگر بخواند یا اگر در آن وقت  
 با اعتقاد آنکه بفرایند ظهر را بخواند یا آنکه وقت بگذرد و نماز را نگیرد  
 را بخواند پس از آن دانست که ظهر را بخواند یا در وقت بگذرد و نماز را نگیرد  
 پس در آن وقت میتواند ظهر را بخواند یا در وقت بگذرد و نماز را نگیرد  
 و هرگاه کسی نماز ظهر را پیش از وقت آن بخواند یا در وقت بگذرد و نماز را نگیرد  
 عصر را بخواند و ادای آن باشد و کسی که یک رکعت از وقت را در باید شروع نماید  
 آن وقت میکند و همه نماز او یک است هر چند بقیه عمل در وقت دیگر واقع شود  
 پس پنج رکعت با هر روز نماز ظهر و عصر هر دو واحد است و هم چنین پنج رکعت عصر  
 اول شب در حق غیر بالنسبه مغرب و عشا و هم چنین از آخر نصف دویم  
 معذور اما مقدار چهار رکعت نماز شخصی با عشا است زیرا که وقت شکر مایه  
 است

این عبارت خطی است  
 که قدیم هر نماز از  
 و قش غیر مجزئ است  
 و هر نماز که قبل از  
 وقت واقع شود  
 باطل است چه تمام  
 آن نماز قبل از  
 وقت واقع شود  
 و چه بعضی از آن

و عشا و هم چنین از آخر نصف دویم  
 معذور اما مقدار چهار رکعت نماز شخصی با عشا است زیرا که وقت شکر مایه  
 است

و عشا و هم چنین از آخر نصف دویم  
 معذور اما مقدار چهار رکعت نماز شخصی با عشا است زیرا که وقت شکر مایه  
 است

و عشا و هم چنین از آخر نصف دویم  
 معذور اما مقدار چهار رکعت نماز شخصی با عشا است زیرا که وقت شکر مایه  
 است



بود یکی پیش از آنکه سایه مثل شاخص شود دیگر بعد از آنکه دو مثل شاخص  
 هر چند قوت دارد قول بدرک فضیلت عصر پیش از آنکه سایه مثل شاخص شود  
 بعد از آنکه بقدر چهار قسمت از هفت قسمت آن نرسیده باشد که هر قسمی  
 را قدم بنمایند و از وقت فضیلت آن نماز ظهر در زمانی که سایه بحد و تکمیل  
 و تقبیله تقریبی سابق ظهر و عصر و یی آوردن نافله عصر کفایت نمیکند از برای  
 و وقت فضیلت مغرب از اول آن وقت تا وقتی که شفق یعنی سرخ از سمت مغرب  
 شود و باقی ماندن زردی اعتبار ندارد و وقت فضیلت عشا از هنگام طلوع  
 شد تا شفق ثالث شب تا برای پیش از وقت فضیلت هم زمان اجزاء و  
 همد بود و فضیلت عارجمی از اول غیر است تا طالع شدن سرخی سمت مشرق  
 و افضل او ثلث این مدت پیش از آنکه تاریکی شب حکم شود و تجیل در  
 فضیلت افضل است از غیر آن و هم چنین تجیل در اوقات اجزاء که بعد از  
 شفق زمان فضیلت و وقت نافله زوال از اول افول نماز مایه از دستم  
 یعنی دو قسمت از هفت قسمت سایه انداز که باست زراع بنمایند مقدار  
 فاصله باقی ماند و هرگاه سایه بحد مذکور برسد و هنوز شروع در نافله نماز  
 پس بهتر است آوردن فضیلت و اگر یک رکعت از نافله را پیش از رسیدن وقت

مذکور

مذکور که مقدار زمان ادا هر اصد و در وقت فضیلت آن یی آوردن و  
 مذکور داخل شود باقی مانده از نافله را تمام نماید هر چند در وقت خود واقع  
 آن نصف در کیفیت عمل دهد باینکه اختصار بر وجه غایب و آنکه بقدر  
 از آن که رکعت و جایز است باره از رکعات توانی را بجا آورد و باقی را ترک نماید  
 بویست پیش انداختن نافله ظهر یا بزوال مگر در روز جمعه که نافله آن  
 بویست رکعت است و افضل آن بین نافله پیش از زوال و سزاوار این  
 که شش رکعت را در وقت بقی شدن اتمام یی آورد و شش رکعت  
 بلند شدن اتمام و شش رکعت پیش از زوال و در رکعت در وقت آن  
 وقت نافله مغرب پس از فراغت از نماز است تا اول وقت فضیلت عشا  
 که بویست بلند شدن سرخی مغرب است و اگر بیک رکعت از نافله را در وقت کرده  
 و سه رکعت بیکر را با گذشتن وقت آن تمام نماید با تحقیق که اشاره بان شده  
 نافله عشا و بویست بیکر تا آخر وقت عشا و سزاوار آنست که فصل  
 عشا بجا نیاید و ما بین آنها زمانی قرار دهد بلکه سزاوار است نافله را تا  
 غارهای و یکی که اگر از آن بعد از عشا است قرار دهد هرگاه بخواهد آن  
 سایر یی آورد و وقت نافله غیر از غیر کادب است تا آنکه باقی ماند از ظهر  
 سرخی سمت مشرق زمان ادا فاصله جمع و جایز است یی آوردن که هرگاه



همچو در نیمه شب باشد بلکه در نیت جان باشد پیش انداختن پیش از نیمه شب با عازر  
و افضل در این مورد آنست که بعد از طالع فرصادق اول اعاده نماید هر چند در هر رکعت  
باشد که بعد از آن رکعت خوابیده باشد و اگر بکمر بکشد از ناله رای آورده بود و  
ت آن گذشت و تمام نماید یا تخفیف در کیفیت و وقت عازر باشد اول نیمه  
شب که وسطه حقیقی مابین مغرب و طلوع فرصادق باشد و در وقت سحر  
و زمان آن پیش از مدس اخیری باشد بلکه در نیت ثلث آخر شب تمام سحر باشد  
اوقات سحر نزدیک به نیت و جان نیت عازر شب پیش از نیمه شب مگر از برای  
و کسی که دشوار باشد بر وی آوردن در وقت بجهت پیری یا سردی  
و خوف از احتلام باید از نشستن یا پیمازی یا غیر اینها از سایر عذر و سزاوارت  
مدکورین که نیت او نکنند بلکه نیت بجهت پیش از وقت عازر و قضا کردن ناله  
بعد از گذشتن وقت آن افضل است از پیش انداختن آخر وقت و کسیکه پیش از  
لیسب یکی از عذر را که در وقت پیدا شود ممکن از برای آوردن ادائی آن باشد  
احوط و اقوی اینست که دوباره بیاورد و اگر فرصادق طالع شد و چیزی از عازر  
ورده همان دو رکعت ناله فرای آورد پس از آن فرایده مع را و اگر چهار رکعت  
انفر کرده باشد و فرط طالع شد عازر شب را با تخفیف در آن که در وقت تمام نماید  
که این داشت که وقت کنی پیش دارد و مشغول بعمل شد هنوز چهار رکعت می

فصل

ظاهر شد که وقت نیت بوده پس از این وقت عازرین که مشغول با و است تمام نماید پس از آن  
مشغول با ناله مع و فرایده آن بشود و اگر کسی که در این وقت کنایش چهار رکعت از عازر  
ناله در شروع بان کند هر که چهار رکعت پیش از فردات خود هفت رکعت دیگر  
میافرد و اگر در سه چهار رکعت نمود آنچه باقی مانده بعد از فرایده مع بی میافرد  
نیت در این صورت بی آوردن آنچه را که وقت کنی پیش دارد پس همین که مع رسد  
یکبار آورد و باقی مانده را بعد از فرایده بی آورد و امر در این مورد سرعت دارد چون  
آوردن ناله در وقت فرایده پیش از نشستن وقت آن جایز است هم چنانکه جایز  
بی آوردن ناله در حق کسی که در وقت او مشغول بقضاست قضا آن خود او قضا شده باشد یا  
از دیگران باشد یا بطریق عازر معی است با اشتغال ذمه بنابر فرایده خصوص فرایده حاضر  
شود و اگر عازر معی بیکبار از ابواب بر خود واجب کنند از احتیاط منور فارغ بشود و در زمان  
تدر عمل متعجل مقید بوقت فرایده نباشد باینکه بگوید نذر خودم در وقت فرایده چند رکعت  
عازر معی او هم بلکه با طلاق و اگر در معین نکر کند که از بر او خداوند عالم صد رکعت  
متعجل بر او باشد و پس از منعقد شدن نذر میتواند در هر وقت بی او حتی  
وقت و نیت و احتیاطی که در عازر فرایده و عازر و صیت گذشت به بله یعنی کیفیت بود  
میباشد بسم از مقدمه اول در احکام اوقات است بدانکه هر که در تمام وقت عذر  
باشد که بلیب آن تکلیف بنابر ساقط باشد چون بگوید و یا بگوید و یا بگوید و یا بگوید



واجب بودند و در زمان رفع عذر و هر که بگذرد از اول وقت انقدر زمان که شخص  
 حال خود بتواند را تا تمام باشد از این ایستاده و پس از آن عذر رود و هر قضا  
 خواهد بود هر که در وقت آن نکرده باشد و احوال اشخاص در این باب مختلف میشود  
 حاضر است و دیگر مساوی که باطل است و دیگر باطل است و دیگر باطل است و دیگر باطل است  
 زن و هم چنین بالنسبه اگر ایستاده و پس از آن عذر رود و مقدار بر او واجب است  
 قرائت و اذکار است و اگر زمان مذکوره نگذشته عذر رود و هر قضا واجب شود  
 در هیچ حال و هر که بگذرد از آخر وقت مانده عذر مانع از نماز رفع شود اینان یا دیگر  
 در وقت میکنند و با قرائت از نماز که در وقت و نیم دیگر واقع میشود مثل آن که کف  
 ادا شد و رکعت از اول بدل در رکعت اول تکبیرة الامر است تا هنگام بود انقباض  
 از سجده دوم و هر که بگذرد تمام تواند در رکعت کند چیزی را و او واجب نمیشود  
 حال و بدان جای نیست شروع در نماز پیش از یقین با یک وقت داخل شده و چنانچه  
 انداخت عمل باطل است حکم مستدر را ندانند یا پس از آن وقت فراموش نماید و هر که غفلت  
 عود از رعایت دخول وقت و آگاه نشد تا آخر عمل و التماس تمام آن در وقت  
 نمازش صحیح است و احوط اعاده است و هر که در میان نماز آگاه شد که رعایت رسیدن  
 نکرده و ندانست که وقت داخل شده یا نه عمل او صحیح است و او طاهر است از نماز تمام  
 و با یقین بد طول وقت اعاده نماید و هم چنین هر که جاهل بحکم عمل از او بدون ترس از قریه الی

واقع شود

واقع شود و بعد از التماس شود که در وقت بی اعاده عملش صحیح است و احوط اعاده است و  
 و حرکت عادل بنی القریه و واجب است در کفایت نکردن بانها است و جایز نیست اعتقاد  
 هر چند شوند عادل و وقت شناس باشد و هم چنین غیر از آن چیزهای که یقین از نماز  
 لغایت میکنند هر چند صورت مظنه باشد بلی کفایت میکند مظنه بداخل شدن وقت  
 کور و زندانی و مانند اینها و هم چنین در روز و افضل و احوط در هیچ انصاف انتظار را  
 بقیه است و هر که بعد از نماز آوردن نماز ظاهر شد که تمام آن پیش از وقت واقع شده  
 باره در وقت بی آورد و هر که چیزی از نماز در وقت واقع شده باشد هر چند سلام  
 باشد عمل صحیح است هر که یقین شود که چیزی از عمل واقع شده و شک در این باب با  
 اجتناب ندارد هر چند اصل عمل باطل باشد اعتماد کرده باشد و هر که اعتقاد داشت که وقت داخل  
 شده و التماس شد که در اعتقاد خطا کرده همین تفصیل در آن جاری است و بدان و احوط است  
 دن و رفیق عمر بعد از رفیق ظهر و رفیق عصر بعد از رفیق مغرب و باخیافت و یقین  
 بواسطه ندانستن حکم مسئله باشد آنچه را پیش انداخته اعاده نماید و هر که مسوا  
 پیش از ظهر بی آورد و در دو رکعت مشغول واقع شده باشد عمل صحیح است  
 و اگر در اثنا و رفیق عصر یا شب یا طهرش آمد که نماز ظهر یا مغرب را نکرده و در وقت  
 عدول نماز پیش بخاید و او را ظهر یا مغرب خود نماز میدهد و این در وقت است  
 عمل در وقت مشغول واقع شده باشد بی اشکال است و اگر در وقت مشغول باشد



باشد پس نیز وجهی از وقت آن گنایا احوط اگر قوی نماند این است که این عمل را پس از نیت عدل  
 تمام غوده اعماده نماید و زمان عدل از عشا مغرب و قبله شک و اخل در رکوع رکعت چهارم باشد  
 اگر نه عشا را تمام بکند و مغرب را پس از آن بجا آورد و پس از فراغ از عمل عدل فایده ندارد  
 عدل در چند رکعت موافق بکلی با باشند چون ظهر و عصر و کسیکه قضا میکند نمازهای را که در آنها  
 معتبر است یا غایت در ترتیب عدل نماید مانند نماز ادائی و مستحبین عدل از نماز  
 بسوی قوه شده که قضا آن لازم است مثل اینکه در اثناء ظهر بخوابد یا بیاید که نماز صبح از او قضا  
 شده و هنوز رکعت سیم را بی نیاورده و بدان افضل آن است که نماز را در اول وقت فضیلت  
 بی آورد مگر در بعضی عصر و در جمعه و در نه که عصر را در پی ظهر آوردن افضل است هر چند  
 فضیلتی عصر مانع نشود و کسیکه از غرات روانه میشود عشا را بگذارد در ضرر و فساد  
 هر چند تا ربع یا ثلث شب بکشد و کسیکه هم اگر کسی هوا دارد ظهر را تاخیر بیندازد تا آنکه  
 مثل شام شود و کسیکه قبل از توجه و اقبال بسوی عمل ندارد انتصار زمان اقبال  
 و مستراح نیست این اعماد قرار دهد و انتصار جماعت بهتر از رعایت اول وقت است  
 که از یاد طول نکشد اقسیم که اهل مال در نماز گفته شود و روزه دار یک سبیل بافتارد  
 نماز را بعد از افطار قرار دهد و هم چینی هر که کسی با انتظار او باشد و زن متی قضا  
 ظهر را در آخر وقت فضیلت آن بی آورد تا در وقت عصر در اول وقت فضیلت آن نماید  
 چینی مغرب را در آخر وقت فضیلت آن بی آورد تا در وقت فضیلت عشا نیز نماید و مستحب

ظلمه

ظلمه در شبانه روزی بایست یک دفعه جامه خود را بشوید و شاکم آن ذکر شد  
 تا آخر روز و پس از شستن جامه نمازهای ظهر و عصر را بی بیاورد مغرب و عشا را در  
 وقت آن در است نماید و نیز مستحب است از برای کسیکه تکلیفان تیمم یا وضو بپوشد  
 یا وضو بخوابد و هم چینی هر حاجب عذر است آنکه تاخیر نماز نماید تا عذر آن رفع شود  
 هرگاه امید رفع شدن آن داشته باشد و نیز مستحب است با حاجب بخوابد تا بعد از آن  
 بی آورد هر چند وقت فضیلت از او فوت شود و کسیکه نماند که از آن تاخیر و بقیه  
 اول وقت فضیلت آن بنماید تا نماند که تمام کند و کسیکه نماز قضا بزمه او بیند  
 نماز ادائی را تا آخر وقت آن بنماید احوط است و تاخیر بقیه در موارد مذکوره واجب  
 نیست بیاورد و بدان مگر و الا بی آوردن نماند که سبب معین ندارد و در وقت  
 انقاص و غروب آن در حال قیام آن که قریب بوقت زوال است و بعد از نماز صبح و بعد  
 و بقیه عصر و بکر و نهیت در این اوقات بی آوردن نماز زیارت و حاجت و طواف  
 آن از نمازهای دیگر از شرع وارد شده و هرگاه شروع بماند خود و یکی از او تا  
 مذکور و داخل شد تمام کردن کراهت ندارد مقدمه و اول در قبله است و در آن  
 بوقت است بوقت اول در میان قبله و آن مکان نیست که خانه کعبه مشرفه در آن بنا  
 و محاذی آن تا با سمان و هم چینی تا باختر زمین قبله است و در آن کعبه و مسجد است و آن  
 قبله است حکم دارند و قبله جمیع مردم همان قضا نیست که خانه در آن قرار دارد و حجرا



داخل در قبله نیست هر چند در طواف که داخل است و واجب است بر عاقل گذار توجیه  
 بقسمیکه در عرف بگویند و بقبله است هر چند جبری این حدیث نشود بل احوط  
 آن است تمام بدن متوجه قبله شود و سمت چپ را که بعضی قبله دور از خانه دانسته  
 اند گفت نمیتواند بلکه بر همه لازم است روئیانه ایستادن و ضرر ندارد روئی قبله  
 صف بسیار بلندی با آنکه هر که از موقف هر کدام خطی مستقیم بیرون کنند <sup>آن</sup> قبله  
 خطی نمی رسد زیرا که همه در عرف روئیانه ایستادن مانند روئیانه ایستادن  
 رها و اجرام دور از شفق و شناخته میشود قبله هر یک معصوم در آن غایب  
 و هم چنین یقینی که معصوم در آن کسی را دشمن نموده باشد و باین دو مانند  
 یقینی قبله حاصل میشود و از علامت که میتوان بان تشخیص قبله نمود چند چیز است  
 اول شماره جدی که یکی از شماره های بنات النعش کوچک است پس اهل  
 سطع عراق مانند کوفه و بغداد شماره جدی را در پشت تنک راست که شانه  
 شانه و گردن است قرار دهند و احتیاط در این است که خط نصف النهار را که جدا  
 در اخر از ارتفاع و پستی بان برسند در پشت تنک قرار دهند و سزاوارتر این  
 حدیثی جزء مقابل گوش راست قرار دهند و اهل سمت غربی مثل اهل موصل <sup>آن</sup> یا  
 دو شانه قرار دهند و اهل شام جدی را پشت شانه چپ قرار دهند پشت  
 و اهل عدن در میان دو چشم قرار دهند و اهل حبشه نوبه بر گونه چپ قرار دهند

واقع

را اهل عراق که بر شانه راست قرار دهند

و دیگران از اهل بلاد مغرب بر گوش چپ قرار دهند علامت دویست و سی و هفتم  
 در جمع اینها ذکر شد مگر شماره جدی بسیار است پس اهل واسط عراق و رادان  
 سینه که مقابل پشت تنک است قرار میدهند و باین قیاس دیگران علامت <sup>سینه</sup> ذکر  
 افتاب است جهت اهل عراق پس همین که افتاب از نصف النهار بگذرد یقینی  
 اگر شفق روئی قبله جنوب بایستند افتاب از طرف بینی او بگذرد و افتاب <sup>غرب</sup> یقینی  
 قبله اهل بود هر که مقابل او بایستد متوجه قبله خواهد بود علامت چهارم  
 و مشرق اعتدال که اول حمل و میزان است از برای اهل عراق پس مغرب را بر دست  
 راست و مشرق را بر دست چپ قرار دهند و علامت دیگر ذکر شده که یقینی  
 این علامات شفق میشود و باینکه بتوانند تحصیل یقینی قبله غایب جابز <sup>عمل</sup> است  
 کند بعلامات و عارایتیکه یقینی از آنها حاصل نمیشود اگر چه احوط آن است که تحصیل  
 را پیش بپندازد هر چه ممکن شود و جابز نیست تحقیق شدن از آنچه بعلامت  
 شده و به پیوسته باندات اعراف از حدیثی بودن قبله بیرون رود و از اینجا  
 دانسته میشود که هر جقی را که عرفا سمت قبله بگویند روئیانه ایستادن <sup>پشت</sup> است  
 مگر آنکه موافق یکی از علامات باشند و کسیکه نتواند یکی از علامات مذکور  
 آنها تحصیل بطلان غایب قبله سعی نماید و تحصیل بطلان از هر چه حاصل شود  
 و عمل بان غایب هر چند قول کافری باشد اگر انعم بحدیسی خرد دهد و همبکله



مطلبه کرد باینکه قبله در کجی است اعتناء نکردن بقول یا ت عادل بلکه دو عادل که برخلاف  
 آنهاست بلد دهند بعد از آنکه قول ایشان برخلاف مطلقون باشد و بنا و کوچه مانند  
 نمودن آن در رجوع بمطالع و انقباض آن شرکین را اگر مطلبه بقبله حاصل نشود باینکه در بعضی  
 که او را عرض است قبله مسلمین باشد و هر که سمت قبله را هم نشناخت انقدر  
 نماز کند که یقین حاصل نماید بر اینکه یکی از نمازهای اولیست بقبله نموده و هم چنان قبله  
 دست رشت او و جهتی که او بان نماز کرده بوده ضرب با سبب دست چپ و جهت  
 و گاه میشود این یقین در دو نماز حاصل میشود باینکه قبله در دو سمت متضاد باشد و  
 میشود حاصل نمیشود مگر در چهار نماز و یا در آن خواهد شد و اگر مطلبه داشته باشد  
 که قبله از این دو سمت بیرون نیست بهمان دو سمت نماز کند بلی با حوط آن است  
 بود و نمازهای او را یقین کند که نمازهای او در مقابل میکه بایست مگر نماز کند  
 وقت یکی بیش از یک نماز یا دو نماز نداشته باشد هر قدر که زمان آن  
 دارد او را یکی او را بعد از آن و در رفتن وقت بر او چیزی نیست اگر وقت یکی است  
 از یک نماز داشته و احوال نمودن تا وقت تنگاشد پس آنچه میتوان در وقت یکی  
 همان نماز را آورد و یا در آن چیزی نیست اگر کسی به احوال معصیت نموده و با کجی  
 نداشتن زمان از برای نماز را از آنجا را میتواند بی او را بهر سمت بنوازد  
 دهد و اگر دو نماز بر او باشد واجب نیست در نماز اولی بهمان سمتهای که در نماز

اول آنها را اختیار کرده عمل را بجا آورد و هم چنین واجب نیست در مثل نماز عصر که  
 بعد از فراغ ظهر بی او را بیککه بنوازد هر ظهر و عصر بر اسبستی نماز کند بلی  
 بعد از فراغ شدن آن و ضعیفه ظهر و عصر بجا آوردن آن شرع و نماز عصر و ضعیفه  
 نماز قبله چنانچه اعتقاد نمودن بر قبله مسلمین در مساجد و قبرستان ایشان  
 و اگر با جهاد خود مطلبه کند که قبله برخلاف قبله است که قرار داده اند اعتقاد  
 بر قبله بلد نماید و اعتناء بمطالع خود نکند و احتیاط در این است دو نماز کند یکی  
 بقبله بلد و دیگری موافق مذهب خود و قبله بلد شناخته میشود یقین و قول  
 عادل و در آن کافی نیست مگر آنکه اطمنان حاصل شود بجهت آن نیست در  
 در بیان چیزها بیککه واجب است در آنها و بقبله بودن و الهامی چیز است اول  
 نماز واجب بجهت نمازهای شبانه روزی باشد یا غیر آن و از آنجمله است نماز  
 و نماز صبحی که بنذر و مانند آن بر خود واجب کرده باشد و نماز عید فطر  
 و انجی که در این از زمان واجب نیست حکم نماز واجب دارد و هم چنین نماز  
 که بر سبیل استیجاب اعاده آن می نماید احتیاطا یا احتیاطا بیککه بر عا از جانب است  
 می آورد حکم واجب دارد اما نمازهای صبحی پس اگر در وقت قرار گرفت بر  
 باشد پس واجب است در آنها و بقبله بودن و اگر در زمان راه رفتن و  
 باشد پس واجب نیست حتی در وقت تکبیر گفتنی و غیر آن از سایر ارکان نماز



در صفرا باشد یا خضر در مجمل باشد یا غیر آن بر شتر باشد یا غیر آن بخوبی معارفی سوا  
 شده باشد یا نه واجب نیست رو نمودن بجهتیکه حیوان سوار بر رویان  
 و حکم کشتی مانند حکم حیوان سوار است دوم انسان در حال اضطرار باینکه  
 پشت بر زمین و شکم بر او بقبله باشد و فرقی میان کوی چنانچه و بزرگ است  
 و دیوانه نیست سیم میت در هنگام نماز کردن بر او بجهتیکه سر او بطرف  
 راست نماز کند و پاهای او بسمت چپ او باشد چهارم میت در هنگام  
 دفن باینکه او را به پهلو بخوابانند و سر او بسمت مغرب و رو و شکم و پیشانی  
 روی بدن از رو بقبله باشد پنجم حیوانی که ندانید که بجهتیکه بجهتیکه  
 بقبله نمودن آن در زمان ندانید بجهتیکه سیم در احکام خلل واقع در قبله  
 بدانکه کسیکه تقصیر نمود در شناختن قبله و بستی نماز کرد و دانسته  
 خطای آن در قبله دوباره نماز میکند خواه در وقت بدانکه خطا نموده  
 یا بیرون وقت و هرگاه جهتی را تشخیص کرد و قضاء آن ظاهر شد یا فراموش  
 کرد قبله را و بستی نماز کرد بجهتیکه قبله را ندانید یا جاهل بحکم بود یعنی  
 نشت که باید نماز او رو بقبله واقع شود و عمل را فریاد الی الله بدون نیت  
 در صحت و بطلان آن بیجا وارد و خطا ظاهر شد در هر حالت از سه صورت ملا  
 نماید هرگاه قبله در پشت سر او یا در دست راست او یا در دست چپ او

یا مابین دست راست و پشت سر یا مابین دست چپ و پشت سر بوده و در هیچ  
 قسم نماز را در وقت اعاده مینماید و در بیرون وقت بر او چیزی که از نماز نیست  
 مگر اینکه فراموش کرده باشد قبله را یا جاهل بحکم آن باشد چه اقوالی  
 در حق ایشان لزوم قضا است هم چنانکه احوط در جمیع اقسام قضا نمودن  
 پشت مخصوص هرگاه دانسته شود که قبله در پشت سر بوده و هرگاه در  
 انشاء عمل دانست یکی از اقسام مذکوره خطا نموده نماز را بر هم نبرد و هر  
 گاه دانسته شد قبله مابین دست راست نماز گذار و پیش روی او بود  
 یا اینکه مابین دست چپ او و پیش روی او بوده عمل صحیح است و هرگاه در شناختن  
 نماز دانست که چینی خطای نموده است یعنی مغرب مابین یعنی و شمال بود  
 آنچه گذشت صحیح است و از برای مافی ما فله از عمل رو بقبله بایستد  
 وقت کنی لیس بر هم زدن بجهتیکه از سر گرفتن عمل دانسته باشد یا نه و هر  
 مخیر در قبله بود و بجهت تنگی وقت بیک جهتی نماز کند و بعد نماز کند  
 خطای آن ملا فظله تقصیر مذکوره نماید و هرگاه مظهر بقبله بجهت برساند  
 و ادوات یا ت رکعت از آخر وقت نموده داخل در نماز شد و ظاهر شد  
 که خطا نموده رو بقبله بایستد و نماز را تمام کند و بر او چیزی نیست  
 چهارم در بیان احکام پوشانیدن عورت و پوشانیدن کت و در آن چند نیت



بلوث اول واجب است پوشانیدن عورة در غیر غار نیست از سایر غارها و هم چنین نه  
هر چه تابع غار است از اجزاء فراموش نشده و سجده سهو خواهد پندیده باشد یا غار  
در تاریک باشد یا غیر آن و لازم است پوشانیدن ظاهر بشره بقدریکه زینت  
نمیزد اده نشود و مسایقه که از زیر جامه نمودار میشود ضرر ندارد اگر چه احوط  
نیدن آن است و اگر جامع را بر عورت به بچند و شکل آن دیده شود غار بچند شکل  
صحیح است و بپوشانیدن عورت غار مطلق است از روی عمل باشد یا جهل بحکم  
مسئله یا قرا مشرقه قرا مشرقه اول غار باشد مادر را نشاء آن هرگاه عورت غار  
شود و فراموش کند که پوشانند بلی اگر بوزیدن باد و مانند آن عورت در میان  
غار نمودار شود یا آنکه دلشسته شود که از او عمل بیرون بوده کنی غفلت از آن غو  
غار صحیح است و پس از آنکه نشدند بپوشانند و احوط آن است که چیزی غار را تمام  
کند و دوباره اعاده نماید خصوصاً هرگاه بعد از آنکه نشدند در نشاء پوشانیدن  
عورت محتاج بکند شستن زمان زیادی باشد و عورت مرد چنانچه در احکام  
گذشت بدو ذکر و بیفتان است و منت است پوشانیدن ناف و زانو و آنچه  
که مابین ناف و زانو است و احتیاط آن است که برکت آن نکند و عورت زنان در غار  
تمام بدن و موی ایشان است بلی واجب نیست بر ایشان پوشانیدن آن قدر  
زیر که در وضو شستن آن لازم است و هم چنین واجب نیست پوشانیدن دستها

بنده

بنده انچه در پاها تا بجد ساقی و رگفت با مثل پشت آن است و واجب نیست بر زنان پوشان  
نیدن موی زبان و دندان و مانند آن از آنچه در اندرون بینی و دهان است هم چنان  
واجب نیست پوشانیدن سر به چشم و وسمه و خضاب و غیر اینها از زینتها چون  
دست بند و موی که موی خود میسبب اند بلی واجب است پوشانیدن غیر از اینها  
و دوست و پانایقین شود که تمام آنچه باید پوشیده شود پوشانیده شده و غرض  
نیست در آنچه ذکر شد میان آنکه پندیده از غارم باشد یا نه و اگر دانست که  
روی باد است و پای او یا زینت آن را بخورام نگاه میکنند و خود را از آن پوشانند  
ریش صحیح است هر چند کلاه کرده و پوشانیدن سر و کردن بلبی از نه سال بشرط آن  
که ضرر نیست و واجب نیست بر کفنی پوشانیدن سر و کردن هر چند از آغای خود  
فصل باشد و اگر بعضی از آن ازاد شده باشد بایست مثل زنی تمام آن ازاد است همه  
بدن خود را بپوشانند مگر آنچه شنبلی از او رود دست و پا و هرگاه زن آن که  
مشغول بیمار کنی دن بود تمام او یا بعضی از او ازاد شد پس اگر در آنجا عمل  
آهه نشد غار رکن صحیح است و هم چنین صحیح است اگر در بینی غار و نیست که  
ازاد شده کنی چیز نداشت که خود را بپوشانند یا آنکه وقت کنی پس پوشانند  
نند آنگاه باشد و هرگاه پس از آنستای خود را بپوشانند چنانکه منافعی بعید  
آورد غار شستن صحیح است و اگر در این وقت با امکان کوتاهی نماید غار شستن باطل است



در چند بخت انداختن حکم مستجاب شد و اگر بگویند این خوف باشد بر قلبه نماز نماز نماز  
برای نماز احوط آن است که نماز ۹ تنام کند بعد از آن اعاده نماید صحبت دیگر  
در نماز و غیره در آن چند چیز اول با کمال احتیاط است هر جا که بگویند  
نکند در چیز یا بگوید خوش نمانده عورت نباشد و تفصیل این احکام در کتاب است و اگر در وقت  
صبح بودن آنچه سه که در حال نماز بگویند چه بعد از نماز و در وقت بخت یا بعد از نماز و در وقت  
و نماز بر این حالت با طریقه در چند بخت انداختن حکم مستجاب است این نماز در وقت بخت  
بودن آن بخت خواه حکم مستجاب باشد یا پس از آن خوشی و غم خوشی که در بخت نماز جایز  
معد و در وقت بخت بعد از آن حکم مستجاب باشد یا اگر اعتقاد محض بر خود باشد جمیع و اگر مطلق بر  
عصیت باشد یا اگر پس از آن خوشی یا غم نماز جمیع و احوط در وقت خوشی و غم  
است خصوصاً اگر کاف یا غیر مسلم بود و جمیع مورد مذکور که اگر چه در کاف یا غیر مسلم که اگر چه در کاف یا غیر مسلم  
بر وقت نماز که در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز  
لیکن در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز  
بلکه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز  
نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز  
بلکه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز  
و احوط نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز و اگر چه در وقت نماز



خون چهلند نباشد خوه ساتر عورت باشد باند عالم باشد با جاهل از فرار روشی باشد  
یا از عید لباس باشد یا خزان یا تابیع ان خرمی باشد که زنده گنج در آن حلول میکند  
یا نه مثل موودندان و استخوان و هم چنین لعاب دهنی و شیر آن در جامه مصفا شده  
یا بدن او بلی جان است همان یا خزان انسان از خود معالی باشد یا خرمی چنانکه  
بر لب غار در جامه تنگ از روی انسان بافته باشد هر چه بقدر مساحت عورت باشد  
لکن کفایت میکند ساتر عورت تنگ از روی انسان باشد و با خود داشتن خرمی هر چه  
شست مانند قاب ساعت و دستک خرمی و اشغال اینها ضرر ندارد و لو طرقت  
ان لب و مو تنگ جامه یا بدن می چسبد ضرر ندارد و اصیاط شد بد در  
لب و هم چنین هر که بر لبمان چسبیده شده باشد بفس میگذرد خرمی لباس گفته نشود  
و جان نریست پوشیدن چیزی که در آتش نشسته باشد که از حلال گوشت است  
ان و غار در آن باطل است بلی ضرر ندارد لعاب و رطوبتی که در جامه بافت شود  
و حال آن معلوم نباشد و باکی نیست بهوم و غسل و ابویشم منزه از غیر آن و هم  
باکی نیست بخون پشه و شبه آن از حیوانیکه صاحب گوشت گفته نشود و آ  
در اجتناب از بوم و مانند آن است و جان نریست غار در کراک و پوست خرو  
پوستیکه اهل داد و ستد او را خرمی مانند و سات ای و تنگ می قصاب خرمی  
و غار در آن جان نریست و هم است و جان نریست غار در پوست و مو و کراک خرمی و

ان خوه

ان خوه تمام جامه آن را باشد با منزه و ج باشد بکراک خرمی و شبه آن و نیز جان نریست  
در پوست و کراک و موی سنجاب و اما در فتنات و سمور و حواصل خوار زمیه که  
از مویهای شکاری است که حوصله یعنی جانبدان و آب نریکی دارد پس غار در  
باطل لب جان نریست و اصیاط پیچ از اسوری که بخت نریست اینک از طلا نباشد پس  
نریست از برای انسان پوشیدن جامه تنگ زر طلا دارد و غار در آن باطل است  
خوه بقدر مساحت باشد یا نه تا و پوست هر چه و از زر باشد یا نه و فقره مطلقا  
همان حکم طلا و جواهر دارد چه آنکه با طلا و کشته باشد یا آنکه روکش  
طلا باشد و اگر چیزی با طلا لایم نموده باشد غار در آن باطل است و زر و طلا  
مانند آنکه نشو و نشان و قلاب گریزند همه بحکم پوشاک است و غار در آنها باطل  
است و ضرر ندارد با خود داشتن طلا خواه سکه را باشد یا نه از برای حاجت مصفا  
بود آتش باشد یا نه و هر که در دندان را با طلا آتش باشد باکی بجهت غار ندارد  
موی لب غار در زر و پوست خرمی و غار در طلا باشد هر چند پوشاک گفته شود  
و اصیاط در نریست آن لب ششم آنکه جامه هر آن از ابویشم خالص نباشد چه  
پوشید آن از برای انسان حرام و غار در آن باطل است و اما شرط لب در جامه  
توان عورت انسان شعاف مستوی اعتقاد را بان پوشاند و هر چه بقل آن  
چون عرق چینی و کلاه و بند زنجی جامه و کس بند پس پوشیدن آن جان نریست غار در آن

در جامه







و تصف دیگر از غیران بجهت سیم واجب است پوشانیدن عورت بهر قسم که بخوا  
 نده شود بهر چه او را پوشانند و کیفیت خاصه در پوشانیدن با ساتر اعضاء  
 ندارد پس جایز است پوشانیدن به پانجه و بکم و برست درخت و اشغال آنها  
 غرض آنست که استعمال آن مطلقا یا در نماز جایز نیست و احوط آنست که  
 اختیار کثافت بر است درخت و کپاه و غیر آن کنند و پوشانیدن عورت بکلی ف  
 آن اگر چه بجهت حفظ از نگاه کننده عثم کافی است لکن کفایت از برای  
 نماز نمیکند نه در حال اختیار و عثمی از غیران و نه در حال اضطرر و هم چنان  
 کفایت نمیکند در هیچ حال پوشانیدن عورت ببدستهای خود یا زانو و کیف  
 اگر چه کفایت میکند در حفظ از غلبه شده و هرگاه ممکن از ساتر نباشد  
 با اجتناب بودن از اطلاع اجنبی ایستاده بر نحو سر و پا نماز میکنند هر چند در  
 تمام بار کوع و موجود عورت آن ظاهر شود و واجب نیست در این حال دست  
 روی عورت گذاشتن با کل و مانند آن بان مایلند بلی احوط رعایت پوشان  
 دگی بهر قسم پوشیده شود و احوط آنست که بعد از نماز ایستاده نشسته عاز  
 باشد و بسر ببال از رکوع و سجود بجا آورد و اگر ایمن نباشد از دیدن کسی که  
 پوشانند عورت از آن واجب است پس هرگاه بتواند بکل و مانند آن  
 را پوشانند ستر عورت نماید و ایستاده نماز کند و هم چنان اگر نتواند

گویی برود که عورت افاد بده نشود واجب است در آن زینت مثل حلال اختیار  
 نماز کند و اگر آب کل الودی یا بشوهر یکی باشد داخل در آن شود و از برای رکوع  
 و سجود اشاره بسر نماید مگر آنکه نتوان بدون کشف عورت رکوع و سجود  
 متعارف بجا آورد چنان وقت نماز نماز میکند و اگر هیچیک از اینها ممکن  
 نباشد نشسته نماز میکند و از برای رکوع و سجود بسر اشاره نمیکند و سر را در  
 زمین از برای سجود سر را پست تر نماید با انگشت اشاره از برای رکوع و سجود  
 تا بجای که عورت دیده نشود واجب نیست هم چنانکه واجب نیست بلند کردن  
 بدن سجده گاه از برای سجود غودن و احوط رعایت جمیع آنهاست اگر عورت  
 ایستاده نشود و مشروط است از برای جماعتی از برهنهها اینکه جماعت  
 نماز کنند پس اسلام ایشان از برای رکوع و سجود اشاره میکنند و هرگاه از  
 سومی که ایمنی از اطلاع غیر باشد رکوع و سجود نماز بجا بیاورد هر چند در  
 اول باشد و هرگاه ایمن نیست از پوشیدن از برای رکوع و سجود اشاره میکنند  
 چند در صف اول باشد اگر همه در مکان تاریک باشند تاریکی نماز کنند  
 نماز نماز را بجا بیاورند و هم چنان هرگاه بکل و مانند آن عورت را حفظ از  
 عوده باشند نماز را ایستاده بار کوع و سجود تمام بجا بیاورند بجهت چهارم و  
 اجتناب از کسی که ستر عورت ندارد آنکه تحصیل آن غایب نظیر آنچه در باب



وضوء کند شستن واجب نیست بر او صبر نمودن تا آخر وقت مگر آنکه بقیه داشته باشد  
شد در آخر وقت متمکن از سائز خواهد شد بلی مستحب است صبر نمودن تا آنکه  
خواهد سائز یافت و هرگاه با وصعت وقت و یا فتنی سائز برهنه نماز کرد و  
فراخ از نماز متمکن از سائز شد اعاده نماز بر او واجب نیست هر چند صحت  
و اگر در تنهای بجا آوردن نماز سائز یافت و توانست بدون فعل شافی خود را  
ند سائز عروه نماید و نماز را تمام کند و احتیاطا اعاده نماید و اگر نتوانست بداند  
فعل شافی خود را ستر نماید نماز را بر زمین و بعد از ستر عروه بجا آورد و اگر چاره ازین  
نی هر بر و مانند آن بخت سرپاوشیده اند انداخته باشد بان ستر عروه غرض نماز  
تجاری میکند هر چند سائز نماند آشفته باشد و هرگاه اگر در سجد باشد  
آنکه ستر نماید چنانچه در همه حال پوشیدن آن حرام است چون طلا و برنج  
جامه عصبی و چیز که همان حال نماز حرام است مانند پوست غیر مالکوم  
اختیار دوم نماید و اگر امرش ناخوش شود مابین استعمال طلا و برنج خالص و  
استعمال عصبی اختیار اول نماید اینها همه در حال اضطرار است اما در غیر  
آن پس جایز نیست نماز کردن در هیچیک از اینها بلکه برهنه نماز میکنند و اگر  
سائز که نماز در آن جایز است مشقه شود بجز آن پس هرگاه استعمال  
غیر در همه حال حرام باشد خواه در نماز و خواه غیر آن از همه اجتناب کنند

عائزی آورد مگر آنکه متمکن باشد از تحصیل غیر مشقه و هرگاه استعمال آن  
غیر در همان نماز جایز نباشد شد آنکه سائز جایز مشقه شده باشد بجامه از غیر  
کمالی حیثی و فتنی در همه آنها نماز کند تا بقیه نماید بنماز در جامه بی عیب  
اگر بلیت جامه که نماز در آن صحیح است مشقه شود بدو جامه که نماز در آن صحیح  
نیست سه نماز کند و اگر بعکس باشد یعنی دو جامه بی عیب مشقه شود بلیت  
که نماز در آن جایز نیست و نماز کند و اگر وقت شاک باشد و انقدر کنایه  
ندارد تا تحصیل بقیه نماید بنماز صحیح بلیت نماز برهنه بجا آورد و باقی را در  
مشقه هر قدر وقت باقیست و اگر زیاده از بلیت نماز وقت ندارد برهنه  
کند و اگر بلیت جامه بیشتر نداشته باشد و حال آن جامه مشقه است که  
از برنجیم است مثلاً یا غیر آن پس در غیر نماز پوشیدن آن جایز است و اما در نماز  
پس احوط آن است و نماز بکند بلی را در آن جامه و دیگر برهنه بقسمه  
شد هر چند اقوی آن است که نماز در آن کافی است و جایز نیست نماز در  
با تمکن از نماز در زمان بابر اقوی و احوط است نیم هرگاه نماز کند از هر طرف یا  
بر کنار سر راحه صفی ایستاده باشد واجب است پوشانیدن عورت بقسمه که  
از دیده نشود اگر چه کسی پوشانیدن آن لازم است حاضر باشد و این  
وقت است که عورت خود را بپوشد از پائین بام و زیر صورخ و در غیر این صورت



ضرر نندارد و هرگاه از شکاف جامه پاکس بیان پیراهن صری در وقت رخت  
 یا سجود عورت آن دیده شود واجب است حفظ خود نماید هر چند بکلفتی جای  
 پا پوشاندن برپیش نبوده باشد و نماز صحیح است هرگاه گفته شود نماز جامه  
 عورت نموده و اگر نگویند نماز باطل است بجهت ششم در مستحبات و مکروهات  
 اما اصل است اما مستحبات پس پنج چیز است اول عامه از برای امام جماعت  
 اگر چه مکروه است و ثانی آن درباره امام جماعت نه دیگران و مستحب است در  
 او نجفیت تحت الحنکات خصوص در هنگام بیرون رفتن از برای حاجت سفر  
 مکروه است نماز در عامه که نه طرفی از آن او نیت کند و نه تحت الحنکات دانسته  
 و کفایت میکند تحت الحنکات از نیت او بجهت گذاردن دیگران و معتبر نیست  
 تحت الحنکات اینکه از طرفی بگذرد بطرف دیگر عامه بوده شود بلکه کفایت  
 کرده اند گذاردن از عامه را بطرف زیر رخت و دیگر پوشیدن رداء یا باشد  
 یا عرقان بلکه مکروه است از برای امام جماعت بوقت آن سیم زجر جامه پوشیدن  
 چهارم نماز نکردن در بغل عیروان غیر کفشی عربیست پنجم سجدات از  
 زنان با خود داشتن زیور از گردن بند و مانند اما مکروهات پس چهار  
 و پنجم اول مکروه است از برای هر چنان و زنان نماز کردن در جامه سیاه  
 بلکه هر چه رنگ آن تیره باشد یا آنکه او را بکل کاشته و زعفران رنگ سیوری

حال  
 و در

باشند

باشند و بهتر این است که نماز نکند در جامه زنا و اگر او که است ندارد نماز  
 رداء سیاه چه جامه باشد یا غیر آن و هم چنین در جامه سیاه و موزه سیاه دوم نماز در  
 عورت که بشیر را پوشاند لکن جهت نماز کمالی است عورت نمایان باشد سیم نماز  
 در وقت زجر جامه هر چند پارچه آن نازک باشد و بهتر آن است که جامه را خود را  
 در وقت نماز زیاد نماید چهارم نکات بستی از روی پیراهن پنجم بیرون آوردن  
 در طرف رد او یا غیر آن از زیر بغل راست یا چپ و انداختن آن بر سر شانه چپ  
 اهرام بستی یا شانه راست و این است مقصود از التحاف مما و کراهت آنچه در کبریا  
 شد در حق امام بیشتر است ششم بستی کبریا بکمر بند یا شال هفتم در همان خود را یا  
 بستی ششم نقاب او بجهت زنان لایم بستی قبا به بند های آن چنانچه در قبایع اعظم  
 اول است یا شال و مانند آن دهم نماز کردن در جامه کسبیده برادر زنجار است یا هر چه  
 رد یا زده هم نماز در جامه که در آن صورت باشد و هم چنین در آنکه تیره نقش  
 دارد و دوازدهم نماز در چیز که پشت پارچه شانه و ساق پای بیرون باشد نوزدهم  
 عکس و هست یا خود داشتن انگشتان و از این قبیل است هجدهم بستر شیشه یا شیشه  
 دهم مکروه است از برای زن نماز در خلعتی که بالوان باشد بلکه هر چه یک خواهر  
 بریشان نماید مقدم چهارم در مکان غلط و در آن چند بحث است بحث اول جای  
 نیست نماز در مکان غصبی و هرگاه دانسته در حال اختیار نماز کرد نماز باطل است



هر چند غار مستحبی باشد یا غار غاصب نباشد و اگر جاهل بود بغصبیت مکان یا پس از  
اطلاع فراموشی غوه بود یا چاره از ان کتاب غصب نداشتند اولاً یعنی  
ان مکان حبسی کرده باشند یا آنکه بجهت حفظ نفس عمره خود یکبار گذشتارند  
بر رفتن در مکان مخصوص پس غار کرده در آن درجیع این احوال صحیح است  
بعده المثل تصرف بر فاعل معنی قرار گیرد و لازم است اینان بنابر بار کوع و جود آن  
بر شمس بر شمس قرار نگیرد و اگر غار این راه است که مکان مباح است پس خدای تعالی  
نماید که بجهت حفظ غصبیت و عدم اولیای بانی از کند پس شمس خود ملک من  
و صاحب آن در تصرف و بچنین و قریب است و در این حکم مسلم که حرام است تصرف  
مخصوص آنجا اول ملک در آن عدم باشد یا نه پس باید که نازد این مال باطل است و باید بجهت  
بلکه در هر دو صورت باطل است ملک بجهت جاهل محذور باشد بجهت متنبه از بار کوع و جود آن  
و متنبه از حرمت باطل است نه بدین و این وقت صحیح است بلکه قریب الی الله فانه بعد از آن  
و بدین متنبه است در میان متنبه یا از هر چه جز آن است بکار می بیند بجهت کسی که در آن  
گفته باشد غاصب یا محذور و کسی که آن ملک متصرفان شده و آن ملک بجهت اهل باشد یا نه متنبه  
آنجا و کلامی که در آن متنبه است و بدین و این متنبه از بار کوع و جود آن  
و متنبه از حرمت باطل است نه بدین و این وقت صحیح است بلکه قریب الی الله فانه بعد از آن  
و بدین متنبه است در میان متنبه یا از هر چه جز آن است بکار می بیند بجهت کسی که در آن  
گفته باشد غاصب یا محذور و کسی که آن ملک متصرفان شده و آن ملک بجهت اهل باشد یا نه متنبه

بهر حال صحیح است که بجهت قسم در تصرفات مختلفه فاعل از حاکم یا متولی باشد و بدان که هر کس  
در کار تصرفات باطنی عاصمه می بیند چون مریض و در وقت مقتضای و متنبه باشد بجهت کرامت و در آن  
بجهت تصرف بجهت این بکار و اگر کسی در اینجا عاصمه از باری و کار کند عاصم صحیح است و در حد حرام  
و احوط این است که اگر کسی باین کار کند بجهت آنکه نازد آن بجهت آنکه که ملک متصرفان شده و آن ملک  
بجهت آن که بجهت باین بجهت است در ملک متصرفان که بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
پس بجهت ملک متصرفان و احوط است که بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
در آن ملک فاعل یا بدین صورت که آن ملک متصرفان که بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
آنکه تصرفات ملک است و آن بجهت بجهت قسم آن ملک بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
آوردن که در آن است بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
فانها و در آن بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
بقول بعد از آن بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
چنانکه در هر یک از این تصرفات بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
ملک بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
آن که بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
آنکه بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
آنکه بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت  
آنکه بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت



باکین این رخصت صرف در آن بنشیند و بدان یکجای بجز است و در آن یک از این چهار چیز  
جایست که نماز گذار بر آن قرار بگیرد اگر چه بجهتین در سطح باشد و نه بر کعبه و نه بر کعبه است و آن  
و سجده در آن تصرف می نماید پس ضرر ندارد نماز در حقیقت معصوم چه جای آنکه ریحان نامی  
خفیه باشد یا خانه که دیوارهای آن عقیق باشد و احوط اجتناب از جمیع آنها و احوط  
نیست نماز نکردن بر حیوان سوار است که نعل آن عقیق باشد چه جای آنکه هر که زین یا پادان نماید  
آن یا خود انقباض باشد یا فرماید چند مسئله اول هر که وقت تنگ شد و غاصت شد  
معموده بیرون رفتی از مکان معصوم در همین حال غار کنند و رعایت قبده و سایر  
را نمایند و اختیار کنند نزد یکتر را هر که او را از عصب بیرون کند و احوط آن است بعد از  
فراغ از آن فضا تا بدین خصوص هر که بیرون رفتی بجهت پیشمان و نویسه از تصرف عصب  
و اگر باذن مالک در مکان او بود و بعد از اتمام نمود بیرون سرود و اگر در آنجا  
بیرون رفتی وقت غارت تنگ شد مشغول نماز نکردن میشود در حال بیرون رفتی  
چنانکه رعایت کنند مسئله دوم هر که با رضای مالک شروع در نماز نمود  
پس از شروع او رنج از تصرف کرد نماز در این مکان با نفع مالک آن صحیح است  
خواه وقت بجاایش بر هم زدن و یا آوردن عمل در مکان دیگر مباح داشته باشد  
باذن صاحب تصرف معوده باشد یا نه اذن در صلوة باشد یا بر تصرف که بخواند و احوط  
آن است در وقت نماز کند یا در خارج وقت فضا نماید بی هرگاه فرض شود که نماز

این نماز

این نماز ضرر زیادی بر مالک ندارد میشود چنانچه وقتی بیرون میرود در حالت تنگ  
نماز است مسئله سیم هر که با اعتقاد اینکه مالک را ضرر تصرف است شروع در نماز نمود  
بعد علم از آن شد که را ضرر بر آن نیست پس اگر وقت تنگ است بیرون میرود در آن  
مشغول نماز نشود و اگر وقت بجاایش در در نماز را بر هم بیند و احوط آن است که بر هم نبرد  
بیرون برود و بعد از فراغ از آن استیفاء نماید بجهت دوم مکرره است از برای هر یک از مرد  
در نماز آنکه راست هم بالیستند با آنکه زن با پیش الیستند و نماز هر دو صحیح است بنا  
بر اقوال بی احوط نوتر آن است و هرگاه بیست مرتبه اهرام نماز بنندند احوط آن  
است که هر دو عاده نمایند چنانکه اگر یکی بعد از دیگری داخل نماز شود احوط در هر دو  
این است که عاده نماز نماید بلکه احوط در باره هر دو و هر عاده صحت چنانکه احوط آن است  
در صورت جهل بر افعه حال نیز عاده نمایند و زیاده میشود که است و اجتناب از یکی  
از هر چیز اول آنکه در میان ایشان حایلی مانند دیوار یا پرده باشد و بهتر آن است که  
حایلی بعد از آنکه که مانع از دیدن یکدیگر نشود و دوم آنکه مقداره در ابعاد بر عادت  
دوری در میان ایشان باشد و بهتر آن است که این مقدار از دوری را از سجده  
مرد تا قدم که زن در جبع احوط رعایت نمایند و اگر مکان نماز یکدیگر باشد نماز هر دو صحیح  
دیگر آنست که عرفا گفته اند نشود راست هم ایستاده اند یا زنی پیش از مرد ایستاده  
در چنان حال باکی بنماز ایشان نیست و آنچه ذکر شد وقتی است که نماز هر یک از آنها



صحیح باشد و اگر یکی از آن دو بداند که غار کبک به پهلوی او ایستاده بجهت مانع از رفتن  
صلوة یا بنویسند شرط فاسد است چنین وقتی نماز او بی اشکال صحیح است و محل رعایت  
اجتناب نیست و هم چنین است حال اگر زن بداند مرد که پشت سر او ایستاده  
نمازش فاسد است یا مرد بداند زن که پیش از او ایستاده نمازش فاسد است  
پس در صورت اول نماز زن و در صورت دوم نماز مرد صحیح است بجهت ستم حق  
است در سجده گاه مصلی اینکه با حق باشد پس جایز نیست سجده بر محل نجس و نه  
بر محلی که مشتبه بنجس باشد بالعصار مورد شنبه و نیز بقررت اینکه سجده بر یکی از  
سه چیز باشد اول زمین دوم بیت نبی کیه از چوب و غیر آن سیم خاکند و  
صحیح نیست سجده بر غیر اینها اما زمین پس جایز است سجده بر هر چیز که تعظیم بر آن  
جایز است و میماند آن که پشت فرقی بر آن میان حالت و غیر آن نیست اما کیه پس  
جایز است نماز بر هر چه از زمین روید و از خوردنهای پا پوشیده بجا نیاید در میان  
مردم شد اول است بنا بر این جایز نیست سجده بر نان و پختنی و کتف و جود  
و سبزی خوراک میماند تره و نعنا و اقوای آن است که نماز بر سوره و پوست و استخوان  
آن بر هیچکدام جایز نیست خواه پوست یا استخوان آن از آن جدا شده باشد یا چسبیده  
و خواه زمان خوردن فاسد رسیده باشد یا نه و جایز نیست نماز بر محال که کتف و جود  
پوستش برنج و پوست آن هر چند از آن جدا باشد و یا که گیاهها که بر روی آب میروند

و از زمین نیست سجده بر آن جایز نیست و جایز است سجده بر قطل و خرزب و ان میوه خار  
لیست که او را میسوزانند و هم چنین جایز است سجده بر کاه و قصب و تنباکو و ریشنه  
کاسنی و غیر آن از ریشنه ها و گیاههای چند که زمان حاجت معالجه شیر و آن خور  
آن خورده میشود و نیز جایز است سجده بر آنچه از زمین رویده باشد و عادت  
بر پوشیدن آن قرار گرفته باشد چون پنبه و کتان هر چند ریشنه نشده باشد  
احوط اجتناب از آن است پیش از آنکه برسد محلی که قابل برای ریشنه بشود  
و بایکی سجده بر چوب پنبه و بولت آن نیست و ایحدی است بر پوشیدن آن  
قرار گرفته باشد مانند لیف خرا و بولت آن پس سجده بر آن جایز است هر چند  
از او جامه یا غلاف شمشیر و غیره بپاقتد یا از آن فرشی بسازند مانند بویا  
و حصیر و جایز است سجده بر قیل و احوط اجتناب از آن است خصوصا هرگاه آن  
او پوشاکی بسازند و اما کافند پس جایز است سجده بر آن هر چند از آب ریشنه یا پنبه  
یا کتان ساخته باشند یا در آن اجزائی از اهانت باشد بلی مکره است سجده  
کافند نوشته هرگاه سجده بر غیر جابر نوشته شده قرار گیرد و اما اگر بر نوشته  
قرار گیرد و آن نوشته غیر از رنگ باشد بغیر هر که جابل شود یا بپیشانی و خود  
کافند بنا بر این چنین وقت نماز صحیح است و هم چنین صحیح است هرگاه آن جرم جابل از  
غیر آن باشد که بپوشان سجده بر آن نمود و اگر سجده بر آن جرم جابل یا بر آن باشد

در زمان نماز و غرض از سجده بر آن  
نیم روز و جایز نیست سجده بر آن



عازر باطل است و از این جاد است می شود که جایزه است سجده بر کافه زبانی و بر باد زبانی  
کار زبانی یا نشانه زبانی و سجده بر زبانی افضل است از سجده بر غیر آن و سجده  
بر مرتبه سبیل الشهداء علیه افضل القیمة و الثناء افضل است از سجده بر غیر آن  
و در حدیث وارد شده است که نوز و روشن تر مرتبه مقدسه از اسماء و  
جایها میگذرد و تا هفتم حقیقه زبانی روشن تر است و بدان هر که نیست  
چیز از آن که سجده بر آن جایزه باشد یا آنکه یافت لکن بجهت سربا که ما تقید  
نست سجده بر آن نباید چنانی و قمر سجده بر هر چیز که پیش از او قرار گیرد  
جایزه و پیش از او در این حال مانند شش عضو دیگر است و لکن بلکه احوط این  
است که در این حال سجده بر جسد از پلنگان و مانند آنرا مقدم بر غیر آن باشد  
و هرگاه ممکن نشود سجده بر معادن زمین چون فیروزه و مانند آنرا اختیار  
نماید بر غیر آن و بعد از اینها اختیار نماید سجده بر پشت دست و نیز بدان جایزه  
نست سجده بر کل مگر آنکه پیش از در آن قرار بگیرد پس سجده بر آن جایزه است  
لکن هرگاه بر پیش از چیز از کل بچند بجهت سجده دیگر آن را بپا است نماید اگر  
عاید شود باینکه پیش از و سجده که و این حکم در نفاق شک نیز جاریست و اگر چه  
او متعطل است در سجده کردن بر کل یا اینکه پیش از بر آن قرار نمیکند سجده نماید بر  
نکته ای پیش از در این وقت ضرر ندارد و هرگاه زبانی بقدر کمال باشد که اگر سجده بر آن

نار کند

نار کند رخت های او بکل الوده خواهد شد در چنین حال جایزه است بر پا ایستادن  
بعد از رکوع بجهت سجده اشاره نماید بلکه واجب است در این وقت نشستن  
از وی نشسته بنا بر اقوای بحث چهارم بحث است در مکان نماز فرقیه اینکه محل  
ستقرار باشد در چیزهای نیکه طمانینه در آن لازم است پس بر نیت نماز بر نیت  
در حال اختیار و همچنین جایزه نیست بر حیوان سواری و سرب و غیر اینها از هر  
که ممکن در هنگام نماز نتواند بر آن قرار و آرام گیرد بلی جایزه است نماز در کسبی بعد  
از رعایت استقبال قبله هرگاه آرام است نماید بغير که نماز گفته شود و مصلی در حال  
ستقرار است و اگر در اول ایستاد یا بجهت قرائت یا حتم شدن بجهت رکوع یا  
سر گذاشتن بجهت سجود مستقر نباشد لکن بعد از زمانه مستقر شود نماز نشستن  
مجدد است و اینان نباید بقرائت و ذکر در زمان استقرار و این وقت نیست که نماز  
زیاد طول نکشد که ماحی صورت نماز بشود و هرگاه کسی اول شروع در نماز آرام  
داشتنه باشد لکن اطمینان بر اینکه تا آخر عمل آرام خواهد داشت ندارد نماز نشستن  
مجدد است پس هرگاه با قرائت بر حالت استقرار تا آخر عمل نماز نشستن مجدداً و آنرا با قرائت  
نماز نماز بر هر چند و احتیاط در این است که نماز نکند و چیز که اطمینان بر استقرار  
آن تا آخر عمل ندارد آنچه ذکر شد در حال اختیار بود اما در حال اضطرار پس جایزه  
نماز بر حیوان سواری و در این حال میتوان در وقت قبله باشد باید رعایت آن نمود



حیوان خفت از قبله شود او را رو قبله نمایند و هرگاه متواتر رعایت نموده  
 انگشاء کنند با استقبال در وقت گفتنی نگیرد الا حرام و هرگاه متمکن از آن نباشد  
 رعایت قبله مطلق است و الا نرم نیست در این وقت بنا بر اقوای اجتناب  
 مستحبی که قبله نبرد بکتر باشد هر چند احوط رعایت آن است و از آن جهت که متمکن  
 دانسته میشود سایر واجبات غیر از رو قبله بودن پس آنچه را که متمکن از آن  
 باید آن را در رعایت میکند و با هر مایه قطع میشود اعتدال آن تا وقتیکه ضرورت  
 در ترک آن باشد و عرف نیست در این احکام میان پیاده و کشتی سوار و غیره  
 از کسایمکه میتواند در وقت نماز قرار گیرند بحث بیستم جایز است ای آوردن نماز  
 مطلق و چه فرقی باشد و چه نماند در میان خانه کعبه هر چند رو بدو کار  
 بسته باشد و هم چنان پیام آن علی او بلکه احوط اعتبار میان هر مکان است و هر  
 صورتی بپایم کعبه نماز کند و اینست چیزی از خانه پیش روی خود قرار دهد  
 تا در همه حال رعایت قبله بعمل آید و آنچه گفته شد در نماز فرایض است از او استخفاف  
 مختار اما مضطر و ناخدا گذار پس نماز ایشان در اشکال صحیح است و اما مقدم بر  
 عصبوم ایشان یا مجاد از آن شدن بر وجهی که مکان نماز مساوی با قبو مطهر باشد  
 پس هرگاه جایلی از دیوار و شبدها در میان باشد که رفع دارد باید پیشانی  
 جایز است و اگر جایلی در میان باشد چنانچه وقتی اولی و احوط تر است آن است که

تحت نماز هر چند پیش روی قبله مطهر باشد و بعضی آن است چنانچه که نماز باشد  
 غیر از ضرب مقدسی یا صندوق مبارک و رو پوشی آن باشد بحث ششم در رکوع  
 هات نماز مکرره است نماز در حرام هر چند پاکیزه باشد ریشی آن و بعضی آن است که در حرام  
 حرام هم نماز نکند بلی نماز در حرام حرام باکی ندارد و بی مکرره است نماز در سربله و چنانکه  
 کشنده که کوسفتند مانند آن است و هم چنین مگایکند اب غساله از حیوانات در آن  
 ریخته میشود و یا با یکدیگر در آن بول میشود و بی مکرره است نماز در شراب خاند و  
 قرارگاه شتر که آن را معطوف مینامند بلی که است در آن سبب میشود با یکدیگر از آن  
 و آب روان باشد و بی مکرره است نماز در جاهای خیل و قاطر و الاغ که آنها را رام بگویند  
 بنامند و کاه و کوسفتند بلی که است در سرخس و غم یعنی خواب که کوسفتند کمتر از غیر  
 آن از سایر اقسام حیوان که ذکر شد و نماز در هر مکان غیر نظیفی مکرره است و هر چند  
 غیر مذکور است باشد و بی مکرره است نماز در شارع هرگاه مقرر بمقدور نباشد و در  
 صورت ضرر حرام و باطل است و مکرره است نماز در زمینی که خانه های موجود  
 در آن است هر چند وقت نماز موری در روی زمین نباشد و بی مکرره است نماز در  
 کف لهر و رودخانه و سبیل که چه خوف است اب در وقت نماز نباشد  
 و مکرره است بنیت نماز در مکانیکه بحث اب ایستاده قرار شده باشد و یا  
 گردن در حوض اب و کف اب انبار و بی باکی بنیت بنماز در اب سقیف که از



زیر آن آب روان میکند چون بلبل و جسر مانند اینها و سگ و هفت نماز در شوره زار  
و در چهار مکان که بختان و وادی شقرم و میداو و صلاصل میباشد و بختان بفتح  
ضاد نقطه دار و سکون جیم بعد از آن کوهیست در ناحیه مکه و شقره لغیم بیتی  
نقطه دار و سکون قاف یا بفتح اول و کسر د و م در راه مکه است و میداء مایه حدیقه  
مشرقه و مکه معقده است بکاتیل بدی الحلیقه مانده و صلاصل بیتی مکه است  
هزار تانی ها نیست که خداوند عالم و الهی غضب فرموده بعد از آن که در آن  
آن یا بفتح و فر بودن آن بلکه این کراهت در هر تانی عذاب و خسف جان  
است و بیتی مکوه است غار بر روضه در آن شکده و هر جای که قرار داده شده باشد  
بجهت آتش بر آفر خفتی چون سطح و کل ضحی عام و هم چینی مکوه است در عالم عجیب  
چند و هجرات باشد یا قضا و محی خانه و اگر بر تین آن آب پیارند و آرام گیرند تا خفت  
شود کراهت زایل میگردد و باکی نیست بجز از گردن در عبادت خانه یهود و لغار  
که اول در لغت عرب نیخته و دوم گویند چنانست هر چند آب روان باشد  
و در الهی حاجت باذن گرفتن از اهل آنها با متولی و ناظر در الهی نیست هم چنانکه  
در مساجد عبادت حاجت باذن خواستی نیست و نماز را الهی در هر حال صحیح است  
و مکوه است نماز کرده باشد یا مکه آتش بر آفر خفتد یا چرخ در پیش روی او باشد  
صورت حیوانی در پیش روی او باشد چه آنکه آن صورت از اجسام باشد یا نقش

در راه

چند آنکه اجزاء آن صورت تمام باشد یا نه و زایل میشود کراهت بپوشاندن  
آن صورت بچیزی و بهتر آن است که بر هیچی نباشد از نماز و اوطاقیکه در آن صورت  
باشد بلکه خانه که در آن صورت باشد و هم چینی مکوه است هر گاه در پیش روی  
آن قرار نیاکند لب کشوده باشد بلکه مکوه است از برای غار گذر غار و بچیز مکه  
نگاه کردن در آن خاطر را پوشانند نماید چه آنکه نقش باشد یا غیر آن و بیتی مکوه  
است غار و بیتی در یکدیگر در طوبیت بیت الخلا و کیف از آن ظاهر شده باشد و بفتح  
پیشوند این کراهت باشد در پیش روی و مانند آن بگذارد و سزاوارست  
اینکه اختیار نماید جاز آن که در پیش روی او نجاست عذره نباشد و بیتی مکوه است  
غانه بوقی و در میان دو قبر چه آنکه یک پیش روی باشد و دیگر پشت سر باشد آنکه  
در یکی باشد و دیگر در بسیار و اگر یک در طرف راست یا چپ باشد و دیگر  
پشت سر قرار دارد و مکانیکه در پیش روی قبر باشد و در کورستان یا بی فرقه  
پیشوند کراهت صورت دوم و سیم بقدر احوال یا چنانکه معتدله باشد و یکی از  
الطرف خود یا پیش روی خود اگر چه آن حایل چوبی یا مانند عصا باشد و بیتی فرغ  
پیشوند کراهت بدو بودن از قبر بمقدار ده ذراع پس اگر در میان چهار قبر  
باشد باید از هر طرف ده ذراع دوری او باشد آن قبر و اگر پنجو اهدر فرغ کراهت  
بصفت حایل نماید بکاتیل از طرف چپ یا بسیار قرار دهد و یکی پیش روی باشد















و اگر کسی که در وقت اذان با اذان و قافله داخل اذان بشود و گفتن جایز است  
 و جایز نیست اینکه عدول بنامند غایب فائده پس از عدول بسوی آن قطع فائده عوده باشد  
 و اگر همان اذان را قرائت موشی خود باشد قطع نمیدانند بلکه احوط این است که قرائت موشی  
 اقامه با اینکه اذان سوگفته باشد رجوع نماید و اگر قرائت موشی کرده باشد بعضی از فقهاء  
 اذان و اقامه سو قطع جایز نیست بلکه در صورت قرائت موشی اذان معتبر در آنها نیز احوط  
 این است که قطع نماید و در اینست که جایز است ابروی اصلی گفتن اذان پس از آن  
 عمدا و اگر اقامه گفت با عزم بر اینکه قرائت اذان نماید پس از آن خواست او را  
 اول اذان است و اقامه را عاده می نمایند تا قاطع ترتیب شده باشد و چون  
 حکم سهو از آن نیست و اگر در اذان با اقامه خواهید یا اینکه دیوانه یا  
 یا برنگشته یا بفرمان صلی علی نبی اذان پدیدار شد یا بفرمان آمد یا تو بر تو بجایز است  
 محل که یکی از این موارد عمل اقامه کند بشود آنکه می لاف که سابقا ذکر شد فیه نشانی  
 و اگر در اذان قرائت موشی را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 آنست که گفتن اذان را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 اقامه را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 و اگر در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 اقامه را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 و اگر در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 اقامه را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است

فائده

و اگر کسی که در وقت اذان با اذان و قافله داخل اذان بشود و گفتن جایز است  
 و جایز نیست اینکه عدول بنامند غایب فائده پس از عدول بسوی آن قطع فائده عوده باشد  
 و اگر همان اذان را قرائت موشی خود باشد قطع نمیدانند بلکه احوط این است که قرائت موشی  
 اقامه با اینکه اذان سوگفته باشد رجوع نماید و اگر قرائت موشی کرده باشد بعضی از فقهاء  
 اذان و اقامه سو قطع جایز نیست بلکه در صورت قرائت موشی اذان معتبر در آنها نیز احوط  
 این است که قطع نماید و در اینست که جایز است ابروی اصلی گفتن اذان پس از آن  
 عمدا و اگر اقامه گفت با عزم بر اینکه قرائت اذان نماید پس از آن خواست او را  
 اول اذان است و اقامه را عاده می نمایند تا قاطع ترتیب شده باشد و چون  
 حکم سهو از آن نیست و اگر در اذان با اقامه خواهید یا اینکه دیوانه یا  
 یا برنگشته یا بفرمان صلی علی نبی اذان پدیدار شد یا بفرمان آمد یا تو بر تو بجایز است  
 محل که یکی از این موارد عمل اقامه کند بشود آنکه می لاف که سابقا ذکر شد فیه نشانی  
 و اگر در اذان قرائت موشی را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 آنست که گفتن اذان را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 اقامه را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 و اگر در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 اقامه را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 و اگر در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است  
 اقامه را در وقت که قطع قرائت موشی است یا در وقت که قطع قرائت موشی است

فائده



عقید  
و عقید

اندکس جل شانده و شکر بر غشای ظاهر و باطنه و الطاف ~~خفیه~~ اش و نحو  
اینها و شواب بودن یا خلاصه از عذاب و نحو امیدواران از حد و استعجاب  
همند مقصود از عمل در عبادت و واجبات تعیین عمل مقصود هرگاه عمل بیشتر  
باین طرف بود باشد و پس ازین قربت و تعیین عمل اگر محتاج بان باشد از کم  
تغلب از صفات مانند وجوب و استحباب و قضاء و اداء و قصر و تمام و غیر  
در مواضع مخصوص باین قصر و تمام باشد و هرگاه تعیین بر قصد یکی از امور مذکور باشد  
در تعیین وقت رعایت آن لازم است و هرگاه در واجباتی قصد خلاصه شود  
عمل صحیح است و هم چنین در حال اداء و قضاء و قصر و تمام پس قصد خلاصه  
ضرر ندارد و احوط در جمیع موارد قصر و تمام عاده عمل است خصوصاً اگر  
قصد خلاصه نموده باشد در غیر محالان و لازم نیست تمام کردن عمل بر خود که در اول  
تصدان نموده پس اگرگاه نیست تمام دانسته جایز است عدول بقصر پیش از آنکه  
شستن از محالان و هم چنین بشوای تمام نماید اگر بقصد قصر داخل عمل شده باشد  
بلكه حتی تمام عدول از قصر تمام در حق کسیکه شك در عدول نکند نباید  
بقصر بکند نه بخانه چهار کعبه از برای آن علاج باشد و پس از عدول و تطهیر ثبوت  
عمل جایز است و نفی عبارت آن از اداء نیست که داعی بر عمل پیش از واکشی میشود  
نظر کردن نمواند و امور دیگر بر آن عمل مترتب است و اخطا در اداء و افران



در قلب خود و کند بندگان آن در ذکر لازم نیست و تفصیل در نیت هر یک  
افعال واجب نیست و همان قصد بسوی صلوة اجمالا کافیت و قصد آن  
نماز واجب میکنم یا اینکه پاره افعال مستحبیجا آورد ضرر ندارد و هنگام آن  
بانهایت استجاب لازم نیست چنانچه بظن کثرتی آنها در اول عمل لازم نیست  
و لازم است در نیت قصد بسوی تمام عمل نماید اجمالا یا بسوی اجزاء  
تفصیلا که راجع به نیت تمام عمل میشود و نیت اجزاء بیک نیت بدون قصد  
و بجا آوردن در ضمن مجموع عمل مجزئ نیست مثل بیکه نیت تکبیر نموده او را بگوید  
و بعد نیت قرائت نموده او را بجا آورد و هم چنین در سایر اجزاء باشد  
آنکه قصد صلوة و اتمام آن نماید و کسیکه نماز را بگذارد و پس از آن  
با موعظتی و تلقینی دیگری افعال را بجا آورد عمل او صحیح است و بزیان  
آوردن آنچه نیت بنماید صحیح است و احتیاط در ترک آن است اگر چه قوی  
صحیح است و قصد ریاء در افتاد و عمل و استناء خواه در اجزاء و اجمالا باشد  
و خواه در غیر آن مبطل است بنا بر این صحیح اگر چه آن ریاء مقصود بالبیع باشد و  
در صفت عمل چون رعایت اول وقت و در آن جماعت و اختیار مساحت  
باطل میکنند و ریاء بعد از قرائت اگر چه حرام است مبطل نیست و هم چنین ریاء  
در ترک موانع چون تفقه و بخوان و مجرد خطر ریاء در نیت اگر چه در ابتدا

علا هکذا

عمل و حکام نیت باشد ضرر ندارد چنانکه ضرر ندارد عجب پس اگر  
اگر چه حرام است بنا بر اقوی و هر چه جمع آن با خلاص نیت در صحت  
نشاید و او را باطل نماید و از این قبیل نیت ضم نمودن پاره از عبارات را  
بوجهی عمل واحد و مقصود بالبیع منافات با اصلاح ندارد هر چند از امور  
جمعه باشد مثل اعلام غیره بلند کردن او از در قرائت و ذکر و بخوان  
و اگر پاره افعال قصد صلوة و غیر آن صرف و نماید مثل آنکه در قیام و رکوع  
قصد تعظیم برپا در سلام قصد استناد قوی بطلان است اگر در افعال واجبه باشد  
چه محل آن باقی باشد و ندارد است نماید بانه چه قلیل باشد آن فعل یا کثیر  
احوط در سجعات نیز همین است و هر گاه قصد محض غیر صلوة نماید عمل تا باین حتمه  
باطل نمیشود و باعتبار دیگر چون کثرت فعل یا بودن آن امور یکده ایشان بان  
بین خارج از نیت فاسد خواهد شد و بدانکه وقت نیت حکم شرعی  
تکبیر الا حرام است و امر بدان بابرکت خوار است اما بنا بر لزوم ظاهر  
پس کتفاء میکند اتصال اخر جزء از تصور آن با اول تکبیر و احتیاط در استمرار داشتنی  
است تا اخر تکبیر و واجب است ستند داشتن نیت تا اخر صلوة و خالی نمیداشتنی  
جزو از آن حال را از آن و هر گاه قصد برهم زدن عمل و بیرون رفتن از آن کرد بعد از  
آنکه نیت صحیح نموده بود و از این غرض میگذشت پیش از آنکه ساقی عمل را بگذرد



از افعال صلوٰه بقصد آن یحایا با ورد نمازش صحیح است با عود بسوی نیت اولیه  
اقوی و هم چنین اگر در رکعت اول قصد نماید بر هم زدن در رکعت دوم  
یا آنکه معلق کند قصد بیرون رفتن از محل را بر او حرامی چون داخل شد کفایت  
شد با آنکه قصد ایستادن یکی از نمازات نماید و یحایا آورد پس اقوی در جمیع محت  
یا آنکه در اول عمل باینست محمد داخل در آن شده باشد و لحوط استیفاء عمل است  
و هرگاه متردد شد در صحت عمل با بطلان بواسطه روی دادن چیزی در آن  
پس به اشکال عمل صحیح خواهد بود و اگر قصد صلوات نمود بعد بخاطرش <sup>صلوات</sup> آمدن  
سابقه بر آن عدول میکنند بسوی آن چه هر دو وارد باشند مثل آنکه در عصر  
بخاطرش آمد که ظهر ادائی را یحایا آورده یا در غشاء ادائی شد که غریب گشت  
هر دو قضاء مثل کسی که از او ظهر و عصر هر دو فوت شود و داخل در دوم شد  
و اول بخاطرش رسید یا آنکه دوم ادائی باشد و اول قضا کنی معتبر است <sup>جمع</sup>  
نکته شنی از محل عدول پس هرگاه فوت شود از نماز صحیح و او در نماز دیگری  
میوم را انجام آورد یا داخل در رکوع آن شد عدول نمیتواند کند بچنانکه <sup>حال</sup> آنکه در  
نیام از رکعت میوم باشد چنینی و وقت هدم نیام نماید بنا بر اقوی و بعد از آنکه  
محل عدول عمل را تمام کند بعد ایستادن نماز سابق نماید و واجب نیست عدول  
چنانکه هر دو ادائی باشد و یکی سرتب بر دیگری چون ظهر و عصر و غیره

یا هر دو قضائی باشد یا ترتیب سکون را عدول از اداء بقضاء پس منقذ  
بنا بر اقوی و عدول از قضا بسوی اداء واجب نیست بنا بر اقوی پس هرگاه <sup>خل</sup> داخل  
در قضا شد بعد از آنکه کفایت و وقت آن نجات شده آن طور <sup>ده</sup> بر هم  
شروع در اداء نماید و جایز نیست عدول از نماز بسوی عدول در نماز  
چند شنیدی و جایز نیست عدول از صلوٰه جمعه بنا فله در باره کسیکه نماز <sup>بگذرد</sup>  
نماید سوره جمعه را و بعد از آن شروع در سوره توحید کند یا غیر آن و از نصف  
پس عدول بنا فله نموده نماز را تمام کند و هرگاه شروع در غیر توحید نمود  
نصف کند شده شد کسی که دیده عدول بسوره جمعه نماید و عدول بنا فله  
و هم چنین جایز نیست از برای کسیکه درین فریضه بود و اما جمعه شده و وقت  
فوات پیشی که <sup>در آن</sup> نهی امام را بر کفایت آنکه رجوع بنا فله نموده نماز را تمام کند  
جماعت نماید و این در صورتیست که بعد از دخول در فریضه جماعت منعقد  
و از محل عدول بسوی نافله کند شده باشد و جایز نیست عدول از نافله  
فریضه و نه از نافله بسوی نافله بنا بر اقوی حتی در جای آنکه چون فریضه <sup>وقت</sup>  
و مرتب باشند و باکی نیست بعد از عدول با آنکه پس از عدول <sup>عدول</sup> متذکر  
دیگری گشت پس عدول بنماید و هم چنین از تیمم بسوی دیگری و بخیر <sup>مکرم</sup>  
مجرد نیست و حاجت بسوی آنچه نکرش در ابتداء نیست و هرگاه عدول



در جائزگیه جایز نبود اول در دیر مرد و باطل خواهد بود و هم چنین اگر که نیت عصر در ظهر غایب  
 بر مبنای حال غایب کند و اگر که در ظهر شد بخیال آنکه در آن وقت نیت کرده و بعد در آن وقت عمل  
 مشکک کند که ظهر را نیت کرده و صبح نیت عدول بسو عصر و اگر عدول کرد بکمال آنکه عمل  
 آن نیت و خلاف آن بعد از فراغ یا در آن وقت و صلاوة مشکک شود یا آنکه از عصر عدول کند  
 غایب و بعد معلوم شود که ظهر را نیت کرده پس اقوال صحیح عمل است و محسوب از عصر است  
 و احتیاط در اعاده و استیفاء است و هرگاه پس از دخول در فریضه غفلت از آن غنوه  
 با عتقاد نیت تمام عمل یا بعضی از آن را نیت می نماید و در عصر صحیح خواهد بود و اعتبار بقصد است  
 و هم چنین است حال نماز بالنسبه با تمام آن با عتقاد فریضه و هرگاه نیت نمود و بعد  
 بکسیت ظهر بعد یا عصر نیت ندارد بر آنچه حکم بر اینست در نیت صلاوة شده و هرگاه او  
 نداند عدول ممکن باشد عدول نماید و اگر نیت نماز باطل است و هرگاه النیاء بیکه  
 ظهر پس چنانکه بطور یعم غودان بطور فرزند او و اعتبار بر نیت و صلاوة است  
 این مقام بداند که سر او را نیت از بر او غایب گذارد آنکه تمام نیت خود را مشغول  
 کند و با حضور تمام در احوال و انحال از زمان دخول در عمل تا اتمام نیت  
 زیرا که محسوب نمیشود مگر آنچه مقرون بحضور و اقبال باشد و سر او را نیت که با  
 وضو و نیت و فکر خود بود در جمیع افعال و اطاعت افعال و موی خود مقراست  
 باینست از بر اینست که مثالی است در نیت دلیل خواهد بود در خدمت افعال خود و بداند

ممکن

و از آنکه

و از آنکه مستلزمات نیت باید و باید که مناجات میکنند و سعی نمایند که در گفتن ابالات  
 و ابالات نیت حائنی راست گو باشد و عبادت و استعانت خود را حقیقه  
 مخصوص کند به پروردگار و عالم چه عبادت غیر او را نشاید و عبادت هوا  
 نفسانی نکنند و استعانت از غیر خداوند عالم بخوبی و باطن خود را موافق  
 عبادت رکوع و سجود نماید و بداند عبادی که باطنش بر حقیقه عبادت نیست  
 مانند زشتی است که جامه نیک با و پوشانده باشند و اگر کسی قصور است  
 و نتواند تحصیل این مقام کند علامت این است که رجوع بکتاب علماء نماید و بر  
 ریکه از برای صلاوة ذکر فرموده اند آگاه شود و هرگاه بنده نیت نامل نماید نخواهد  
 دانست که شخصی که عبادت مینماید و قلبش مشغول با مورد نیافز کند و در نیت  
 نکرده است با خدای خود مثل معامله که با بنده کاف او میکنند و رعایت با این  
 و احتیاط قلب خود را توجه بایشان و هرگاه انصاف دهد با اینست از جواهر  
 گذاشته شود پس باینست نیت بدل جهد نماید در حفظ خود از تفکر در امور  
 و بر ایشان شدن خیال هم چه آنکه سر او را نیت سعی نماید در بر همین نموده  
 مباد شیطانی و وساوس او چون از سخن خدا و بنده کان او همیشه در پرتاب  
 شخص عابد را در شلک بندازد و او را از توجه رو غودن بسوی خداوند عالم  
 معروف سازد پس همان که انسان دانست که شیطانی دام خود را انداخته

نیت



در مخالفت آن و او را با بوس سازد از راه طبع پیدا کردن بسوی بنده و دماغ او  
بجای آن حال و دیگر در عمل و عبادت در آن تر است غایب و از جمله دعاها می آید این است که  
شخص را بجهت نیازند تا آنکه ما شود از قبول عبادت او زیرا که عبادت با عجز  
عبودیت بلکه کماله است سران اینست که و توبه باشد بهر جهت از آن ایست  
بدانکه حدیث نکو و حقوق واجب و حسد و کبر و غیبت و خوردن حرام و شرب مسکرم  
و قمار و زدن و کفر و عین غلام و غیر اینها از سایر گناهان حدیثی است که از او مانع میشود  
از قبول آن بلکه بمقتضای آیه شریفه اغنا بقول الله عن المتقین این است که از هیچ  
قبول نشود و چه چیز کنایه از آنکه با کسالت و تنگی خواب نماز با آنجا که در آن بازی  
با سعی بود این باشد نزدی اول تمام و در حالت حاجت و تنگی یا بچیدن با دست  
نزلت عبادت کنی و آب دماغ یا سینه یا دهن در غایت بیرون شدن زور و استقامت  
نگاه میکنی و چه خود را بهم بگذار بلکه چشم خود را بجا بان شبیه کسیکه بکماله چشم  
خود را بر هم گذاشته باشد و دست خود را بر کمر بگذارد که تکیه است بر دست  
و آن باشد بلکه سزاواران است شخص بر همین غایب از هر چه مناف با خشوع باشد  
با آنکه لعب و بازی کنند شود با حجب عرف و عادت منافرا عبادت باشد  
با آنکه شرب باشد بیکر یا خلقت و چنین قرار دهد که آخر نماز است که بجا می آورد  
و اگر گشت در آن غایب و سزاوار است با خشوع و وقار و آرامی و بوی خوش و لباس

خوش بپوش

خوش باشد و بدین از دخول در عمل مساوات غایب و رایت خود را نشانه غایب  
در آن گشت نکشتن عقبت و نشانه باشد زیرا که بت گشت نماز با آنکه تن عقیق معانی  
بافزار گشت مقام دوم در تکیه الاحرام و در آن در محبت اول بدان  
الاحرام رکن در صلو است با خلل بان چه عدا و چه سهوا و هم چنین بزیاد نمودن  
عمل باطل میشود و همانکه تکیه الاحرام دوم باطل شد محتاج تکیه الاحرام  
خواهد شد و هم چنین در هر زوجه باطل و در هر فردی صحیح است و معتبر نیست  
ابطال بزیادتی قصد بسوی نماز دیگر بلکه عجز قصد بسوی بیکر افتتاح بطلان تحقق  
میشود و هر که از روی سهو شروع در صلوه دیگر نمود بیکر گفت عمل را احتیاطا  
تمام نموده است بنا بر غایب و صوره تکیه الاحرام الله اکبر است و صلوه منعقد  
بدون آن اگر چه افتاده همین معنی غایب و لحظ در آن موجب بطلان است چه در صلوه  
باشد یا اینکه اداء حرف از غیر خرج غایب یا کم کند حرف را یا زیاد نماید یا در آن  
در تکیه یا مواله یا این حرف باشد و هم چنین ادغام در غیر محل و وقت و غیره  
آن و اشباع نماید در هر حال با منع هر چه یا بخوبی از صوره معصومه تکیه نماز خوا  
نشد و مبطل است و جایز است حذف هر چه از جمله بواسطه متصل نمودن آن سابق  
از دعا با الفاظ نیست هر که تلفظ بان غایب و احوط تر است این معنی است نه بایک و دو  
و صل سابق اداء هر چه غایب که در چنین حال باطل خواهد شد بلکه قطع کلام با دعا

سزا



غایب و ابتداء تکبیر الا حرام کنند و چنانچه احوط رعایت و وقف بر آنست در آخر  
 و اقوی عدم وجوب است پس بنویسند اظهر اعراب ان غوده غایب بدانند  
 و اگر با اتصال ترتیل اعراب غایب اقوی بطلان صلوته است و احوط اقتضای تکبیر  
 و زیاده نکون چیزی در آخر آنست که چند ریسمان معنی تکبیر از شایع رسیده باشد مثل  
 من کل شیئی یا من ان یوسف بقیام او قعود یا من ان یلبس بالید و یدرت با تکیه  
 و هرگاه چیزی را در گردن احتیاط آنست که عمل به تمام کند پس از تمام غوده غایب  
 غایب کشاقوی محض و عدم وجوب اعاده است و احتیاط در ترتیل تفهیم عدم و  
 و ترتیل مدوا شایع در هر یک است و با تکیه نجوی که از قانون عربی خارج نشود  
 و اگر خارج شود عمل باطل است و واجب است در تکبیر الا حرام قیام تمام و باطل  
 در آن عمل با سهو و اغماض باطل است بلکه لازم است از بابت وجوب مقدمه پیش  
 انداختن قیام بر تکبیر الا حرام تا یقینی نماید که اول جزء از آن در جای قیام واقع  
 و فرقی نیست در این معنی میان ما معنی که در تمام در حال رکوع غایب و غیر آن باشد  
 و لازم است بر ما معنی در چنانی وقتی از رکعتی بعد از تکبیر فاصله تا یقینی کند  
 تکبیر با تمام در حال قیام و معتبر است در تمام استقرار رکعت اگر سهوا استقرار  
 عمل باطل نیست و احتیاط مقتضای رعایت حکم قیام است در استقرار در بطلان بنوعی که در وقت  
 چه از روی عمد باشد یا سهو و چنانچه واجب است مقرر نبودن آن به نیت نجوی

شکندی

شکندی و اگر در آن باره ای سهل است و واجب است تلفظ بان نحو یکم خود بشنودان حقیقه  
 باشد بر او واجب است استاموختن تکبیر الا حرام بر کسی که او را نداند  
 ندانند و این نیست از برای او داخل شدن در صلوته با وسعت  
 وقت و امکان استاموختن آن در هرگاه تفصیر نموده در استاموختن تا آنکه وقت  
 تنگ نشد و عصیت کرده و نمازش صحیح است بنا بر اقوی و احتیاط در وقت  
 بعد از تعلم آن و اگر متواند مستقلا ایمن بان غایب تبعیت کند کسی را که حرف  
 بهم راهی آن بگوید و اگر ممکن از جمیع نشد پس احوط آنست ایمن غایب بخواند  
 و در باقی گفتار ترجمه کند بعد اعاده نماز کند و در تکبیر ترجمه جمیع را بگوید و اگر از تکبیر  
 هیچ چیزی را نداند بدل آن ترجمه شدن را از غیر عربی بگوید و اقوی عدم لزوم ترجمه  
 معنی است اگر چه احتیاط در آنست و چنانچه اقوی عدم لزوم رعایت لغات  
 معلومیده و لغت مناسب عربیست اگر چه احتیاط در آنست و اگر احتیاط تمام  
 موقوف بر مکرر حمل باشد مکرر غایب مثل اینکه بکتاب نماز غایب یا ترجمه بلغات  
 کتب سماویة و یا کتب نماز کند بلغات نزد بکتاب عرب و مخیری نیست بدل  
 ترجمه تکبیر غیر آن از سایر اذکار اگر چه عربی باشد مگر آنکه مراد فیکر باشد  
 یعنی معنی از او داشته باشد پس لازم است مقدم داشتن آن بر ترجمه چنانکه  
 مقدم بدارد ملخون در ماده و اعراب و کلمات باشد که نتواند ایمن تمام تکبیر



صحیح غایب گفتار بر قدر ممکن نماید و با غیر غایب بر قلب خود بگذراند آن را و بدست  
 و زبان و او را اشاره نماید بخوبی که بیان سایر مقاصد خود میکنند و قوی  
 احکام بخود مذکوره است در تکبیرات مستحب و جاری است حکم تکبیر الا  
 حرام از باطل شدن زیاد نمودن و کم کردن و سایر احکام در بدل آن حتی در  
 اشاره آخرش بحث دوم مستحب است اضافه کردن شش تکبیر پس تکبیر  
 الا حرام تا مجموع آن هفت تکبیر شود باین افضل است و اقل آن در فعلت تکبیر  
 و پس ترازان سه تکبیر است و مستحب است بعد از تکبیر الا حرام ایتان بجمع تکبیر  
 صلوٰه و نمایند آن این است که هرگاه یک از تکبیرات در محلش فوت شود آنچه  
 که اول گفته شد بعد از آن قرار بگیرد و عدد آن در صلوٰه صبح غیر تکبیر الا حرام  
 یازده است و در غروب شانزده و در چهار رکعتی بیست و یک پس مجموع این  
 تکبیرات در جمع صلوٰه نود تکبیر است و باضافه تکبیر الا حرام نود و پنج است  
 و افضل خواندن دعاهای مأثوره است ما بین تکبیراته اقتضایه و جایز است ترتیل  
 و گفتن هفت تکبیر در عقب یکدیگر و غیره در تعیین تکبیر الا حرام از باطل شدن  
 و بجز قرار دادن تکبیر آخر است و هرگاه ایتان بجمع تکبیرات نماید و قصد افتتاح کند  
 یکی از اینها بدون تعیین آن با آنکه نیت که عبارت از ادعایست مقرون بقلبه  
 پس وجه قوی تحت علمت و در واقع محتمل است اول از اینها تکبیر الا حرام شود

واحتمال اخیر هم صبر و در احتیاط در خلاف استیناف عمل است و نیت احرام و تکبیر  
 آن در جمع هفت تکبیر یا پنج یا سه جایز نیست بنا بر قوی مستحب است چهار  
 تکبیر الا حرام از برای امام جماعت بر وجهیکه بشود کسیکه با او قنای  
 مخالف شش تکبیر دیگر مستحب در آن اخفات است و مستحب است بلند کردن دستها  
 تا بگوشتها در حال تکبیر و دست ترازان تا محاذی رو و دست ترازان تا گردن و  
 بلند کردن دستها در ابتدا تکبیر نماید و یا نهاء آن ختم نماید بعد از شش  
 خود را سر از بر کند و لازم نیست انطباق مذکور و در اوله در انداختن دست  
 محافظت بر آن بلکه کفایت میکند مقدار تکبیر یا بلند کردن دستها بدون  
 مطابقه متوسطه شیهه آن بلکه کفایت بلند کردن حال تکبیر است بدون ملا  
 وقت مزبوره و همانکه اداه تکبیر نمود و دستها را تا محاذی بلند کرد و سر از بر نماید  
 و سر او را نیست گذراندن دستها از محاذی گوشها و سر او را از سر انگشتان  
 بهر چه بسیارند حتی انگشت کوچک و شصت و باطن دستها را و قبله غایب و ملا  
 آن است که بلند کردن دستها شرط در تکبیر نیست مقام سیر در قیام و در آن برود  
 بحث اول بدان قیام رکعت در تکبیر الا حرام و هم جنبی در رکوع باین معنی  
 لازم است از آن مشتق شود بر رکوع و با اخلاص بان در این دو جا چه از روی عمد یا  
 روی سهوا باطل است و واجب غیر رکعتی است در حال قیام است پس با جلال بان در صورت صلوٰه



عند عمل باطل و در صورت سهو صحیح است و جایز است در غیر اینها قرائت آن خون تمام  
حال تنوت پس مشخص شد که آن تابع علیست که در آن واقع میشود در وجوه  
و غیر آن و در رکعت و غیر آن و واجب است صلی مستقلا نیست مگر در قیام متدل بر کوع  
از آن و بعد از آن کتب قیام قبل از رکوع رکعت بخلاف قیام بعد از آن پس هرگاه  
اینان نماید تمام رکعت در حالت جلوس صلی نشین قطعا باطل است اگر چه در حال  
متدل شود و بر همین حالت فحشا بر خیزد و هم چنین هرگاه نشین از رسیدن بخدا  
منتقل شود و بر همین حالت با عدم اعتدال قیامت بر خیزد اگر چه متدل باشد  
بر اقوی و اگر بعد از آنکه تمام بعمل آورد اتمام قرائت غوده یا غوده سهوا نشین  
بخواهد آورد رکوع او و ایستادن او با آنکه قیامت خوانده معتدل است و بجهت  
اتمام قرائت نماید یا آنکه بر کوع رود صلو تشش باطل است بنا بر اقوی و اما بعد  
قیام سهوا مثل آنکه بالنزوم نشین از برای تشهد یا ایمان صحیده دیگر بر خیزد و نماز  
باطل نیست و عمل از قیام اعتدال و راست ایستادن بجهت حال نماز گذار  
و احوط آنست که رعایت این معنی در رکعت نماید اگر چه اقوی این است که بیکه نیست  
انداختن سر چنانکه بیکه نیست بفرار گذاشتن پاها اگر فاحشی و زیاد نباشد و  
در حال قیام ایستادن بر دو پا و ایستادن بر یک پا یا چیزی نیست و احوط آنست که بر تمام  
ها بایستد نه بر پینه پا و آنکه نشان بلی هرگاه پای سیم زایدی عجل صل خلقت داشته

ایستادن بر آن لازم نیست و واجب نیست رعایت تسویه مابین دو پا در تکیه و اعتدال  
بر آنها واجب است در صورت اختیار استقلال و تکیه نکردن بر یک پا در حال قیام و  
با تکیه دادن با قدرت و توانا و مستقل ایستادن باطل است اگر چه حال عبد باشد  
در حال سهوا حیاط در اعلا است بالنسبه بقیام رکعتی و اقوی صحت نشین و با فطر است  
عدم تمکن از استقلال تکیه میکنند بر چیزی خواه انسان باشد یا غیر آن بدین  
تفاوت در افراد آن و اینرا مقدم بدانند و بر نشین و زیاد فرار گذاشتن پاها  
و غیر شدن و سبل کردن یکی از دو پهلوی بجهت نشین که بواسطه تکیه از آنها عزایز است  
برون رود و با فطر قدرت نداشتن مگر در یکی از اینها تحریر است در اختیار هر یک فقط  
است تحریر چینی که بر آن اعتماد کند یا اجاره کرده که کسی بر آن تکیه نماید یا توفیق  
و معتد نیست از برای بریده یا اینکه تکیه نماید بر چوبه که از برای راه رفتن خود قرار داده  
بلکه جایز است اعتماد بر غیر آن و اگر متعذر رسد از ایستادن در تمام احوال یا بعضی  
بهمه قسم حتی بر صورت رکوع نشین نماز گذار راست به نشین و انتساب به نشین  
حلال را بعد از ایستادن قرار دهد و هیچ آنچه شنیدی در قیام با اعتدال است  
ندیدل آن از نشین بیکه نیست خر بوره جار است و با تعذر از نشین بر پهلوی  
نخوابد مثل هیئت مدفون در قبر و با تعذر خوابیدن بر پهلوی راست بر پهلوی  
چپ بخوابد عکس آن و با تعذر از این سهوا هم به پشت بخوابد مثل حالت احضار و با



از رکوع و سجود اشاره نماید پس خود و تعداد را از اشاره دست چپ اشاره نماید و در اشاره  
 دست چپ سجود زیادتر شود و در اشاره دست راست سجود با اشاره بدلت رکوع و اجتناب  
 اشاره دست چپ است که زیادتر چپ کند و در سجود با اشاره بدلت رکوع و اقوی است  
 که واجب نیست و پس از هر از مراتب مزبوره و طیفه معینه در شریعت مظهر نیست بلکه  
 بهر چه که توانا بود و در نماز رکوع و سجود نماید در رعایت اقرب احوال بحالت مختار پس  
 اقرب احوال بحالت مظهر یا باحوط و با قدرت بر قیام در بعضی احوال واجب است رعایت  
 و باره و در غیر بنشیند و رعایت نماید در این زمان ترتیب افعال صلوٰه و تنظیم آنرا پس  
 از برای قرائت اگر چه بدانند زمان رکوع خارج شود از ایستادن بنا بر این و اگر خارج شود  
 از رکوع و سجود اگر چه در حال جلوس باشد نه قیام بایستد و بجهت رکوع و سجود اشاره نماید  
 و بهتر آن است از برای اشاره سجود بنشیند و واجب نیست با غیر از این دو خدشیدن بقدر  
 امکان و اگر ممکن نشود از رکوع و سجود در حال نشیمن نشیند از برای این دو و بنا بر این  
 اهرام شود مابقی ایستادن و اشاره کردن بدلت از این دو و نشیمن یا در رکوع سجود  
 اختیار ایستادن نماید و اشاره کند و احتیاط در اعاده صلوٰه در حال نشیمن و  
 در رکوع و سجود اگر در اثناء عمل غیر با قدرت روی داد و طیفه آن عمل نماید  
 پس اگر خارج شد از قیام در اثناء بنشیند و با غیر از آن بپهلوی بیفتد و کسیکه به پشت  
 و قدرت بر قیام هر سه باشد منتقل بسوی آن شود و با غیر از آن بسوی نشیمن منتقل شود

بخارا از آن بسوی پهلوی خوابیدن منتقل شود و هم چنین است حال در نماز  
 صورت در اثناء قرائت ترتیل آن نماید تا در مرتبه دیگر قرار گیرد خواه از قرائت  
 بخرا باشد یا عکس آن و با قادر شدن بر ایستادن بعد از اتمام قرائت بایستد  
 از برای رکوع و مستحب نیست از برای او اعاده قرائت و اگر در بین رکوع و سجود  
 نشیمن پیش از طمانینه در آن قادر شود بر همین حالت ایستاده که در او است  
 بعد رکوع حال قیام قرار گیرد و راست ایستادن در این وقت بجهت در  
 رکوع قیام جایز نیست و هم چنین جایز نیست بعد از طمانینه در رکوع بر حالت  
 جلوس پیش از ذکر از ذکر واجب بنا بر این بلکه پیش از ذکر مستحب و هر که بعد  
 رکوع و ذکر آن قادر شد بایستد بجهت در رکوع قیام بعد از رکوع و اگر بعد از  
 نشیمن از رکوع قدرت بر قیام هم رسانند واجب نیست ایستادن از برای  
 شدن بسجود اگر چه احتیاط در آن است و پیوسته نیست حال عکس این صورت  
 جمیع آنچه ذکر شد پس اگر خارج شد از ایستادن در حال رکوع بعد از ذکر است  
 بجهت معتدل شدن بعد از رکوع و اگر پیش از ذکر حالت غیر رود بعد از آن  
 ممکن شود از آن بیکه بر همین حالت سر از زیر شود تا زیادتر رکوع بعمل نیاید  
 حالت رکوع سر از زیر شود بجهت نشیمن پس از قرار گرفتن ذکر بگوید و اگر  
 ممکن نشود اگر کیفیت مذکوره بنشیند بجهت معتدل و دیگر رکوع نکند و

بر رکوع حال ایستادن باید شود



استقرار در قیام و غیر آن از افعال چون رکوع و سجود و نشستن حتی در قدر متجاوز  
انها اگر چه بوجوب مشروط باشد نظیر وجوب وضو برای نمانده و در نیت  
اعتبار استقرار در سجده سه است اصلش احد بعد از سجده پیش و اگر از برخواستن  
و یا بعد از استقرار و غیر آن مقدم بدارد ایستادن بدون قرار بر نشستن بجا  
و هم چنین رکوع قیام یا اضطراب مقدم است بر رکوع در حال جاوس با استقرار  
و همین حال دارد قیام از رکوع و سر بلند کردن از آن و اگر امر دیر شود بیان  
در حال راه رفتی بجهت قیام و مابین نشستن با استقرار در نشستن را مقدم دارد  
سایر مراتب مذکوره بعد از جاوس مقدم است بر راه رفتی در حال ایستادن  
در هیچ حال نمیکنی آنرا که رفتی نشود وجوب ساقط و مراعات کند در این  
اقرب بحال قیام پس ایستادن با اضطراب را مقدم دارد بر غایت در حال راه رفتی  
و اول در حال سواری صحت دوم صحت انداختن شانهها و سر از بر گردانیدن  
و گذاشتن دست راست بر ران راست و چپ بر چپ محاذی زانو ها و چپا  
انگشتان یکدیگر و نگاه کردن بسجده که و راست کردن کردن و فقرات پشت  
انداختن بر هر دو پا با تسویه و گذاشتن پاها محاذی یکدیگر بخوبی پیش پیش  
و روی قیام کردن انگشتان پاها و در گذاشتن قدمها را از یکدیگر اگر چه  
الگشت باشد و فتنهای فضیلت پاک شایسته و متجلی است از برای نماز گذار

در حال نشستن یکباره دوران و ساقهای خود را بلند نماید در جفت فرشته امام در حال  
رکوع پس نه نماید پا های خود را و مابین دو سجده پشت پای راست را بر یک  
چپ کند و پای چپش را از طرف یمن بیرون بیاورد و هم چنین در وقت تشهد  
الظهر مقام چهارم در قرائت و در آن نیز و صحت اول واجب است در رکعت اول  
و دوم از قرائت خواندن فاتحه الکتاب و یکسوره غام پس از آن و جایز است گفتن  
گروه بخمد در حال مهر و تعجیل بجهت امر مهم و واجب است سقا طسوره با تکبیر  
و خوف و تشبه این دو از مقامات ضرورت و هر که بعد از مقدم بدارد سوره را بعد  
اعاده صلوٰه نماید بیا بر می و اگر سهوا یا شد و پیش از رکوع متذکر شود اذاعه نماید  
سوره را بعد از حمد و بهتر آن است که همان سوره را اعاده نماید و واجب نیست اعاده  
حمد اگر خوانده باشد از این باب و جایز نیست خواندن سوره یکبار خواندن آن و  
فوت شود یا بعد بر این عمل باطل و استیناف واجب است اگر چه سوره را تمام نموده  
باشد و با غفلت و سهو و تنه کردن در سینه خواندن سوره عدول نماید بخلاف با  
وقت و هر که متذکر شد پس از تبارک شدن از خواندن آن و فوت شدند و  
غافل تمام کند اگر چه مقدار یک رکعت در وقت نکرده باشد اعاده سوره نماید  
نیت خواندن سوره های یکبار در آن سجده واجب است و اگر بعد از چنین کاری  
صلوٰه کند اگر چه بعضی آن خوانده باشد حتی بمسجد و در صورت سهو و تنه آن



سوره دیگر بخواند خواه از نصف گذشته باشد یا نه متذکر شود پیش از غم کردن  
 یا بعد از آن و با خواندن آیه سوره از رو غفلت از آن تا خیر نیاید سوره را از غم و  
 خرافات انکار و بجا آورد و احتیاط در آن است که باین سوره غم را غماید بدل از سوره  
 صلوٰه و اعاده صلوٰه نیز نماید و هم چنین هرگاه واجب شود سجود بواسطه شنیدن  
 آیه آن و خواندن سوره مای که مذکور در نماز باشد متذکر شود سوره انرا بخواند  
 بعد از خواسته شدن تمام میکنند و هم چنین هر حال هرگاه در پیش تا قبله اش غماید  
 غمیری است در سوره یکی از حوز شنی یا بلخ و اقوی آن است که کوا فی الضحی و الم نشرح است  
 و هم چنین الم ترکیف و لا یلا فیس خواندن بلسان اینها غمیری نیست بلکه جمع بینا بدین  
 ترکیب مذکور و گفتی بسم الله ما بین آنها بنا بر حوط و احوط اجتناب و اختیار غیر از اینها است  
 جزء هر سوره ایست در اول آن مگر در سوره براءت و اقوی عدم وجوب چنین سوره  
 گفتی بسم الله بسم الله الرحمن الرحیم که چه احوط رعایت آن است و جایز است عدول کردن در  
 سوره بغیر از آن مادامیکه از نصف گذشته باشد مگر در سجود و توحید که عدول از آن بدو و غیر از اینها  
 مطلقا بلکه احوط عدول نکردن از یکی از این دو است بدینکه بی جایز است عدول نمودن از این  
 سوره جمعه و منافقین در فریضه ظهر و عصر چه اندک ظهر باشد یا بعد از آن حال پیشوا  
 نماید مادامیکه از نصف نگذشته باشد و هم چنین از غیر سجود و توحید عدول مجوز و منافقین بخلاف  
 با شرط مذکور و اینها در وقت اشتباه غفلت داخل در غیر سجود و منافقین شده باشد اما غفلت

بسی احتیاط

و اگر در وقت خواندن در سجده در پیش است

بسی احتیاط در عدول نکردن متذکر شود چنانکه احتیاط در عدم عدول از سجده یا توحید یا  
 توحید از عدم عدول از سجده منافقین است پیش از رسیدن به صوفی و زان در دو نماز است  
 و تمام آنچه شنیدید در وقت ایست که فرمود است داعی و عدول نشود مثل فراموشی کردن  
 سوره یا اشتباه شدن وقت یا خیر این از سایر دواعی پس با هر یک از اینها عدول میکنند که چه  
 قید با توحید باشد یا توحید و از نصف آن و نقل بلکه احوط عدول بسوی توحید است با امکان آن و  
 بر همان در سجده و غریب و عشاء چهار در فرات و در ظهر و عصر اخفات آن نکردن بسم الله و این  
 غیر از سجده است اما در آن پس متذکر است که هر نماز در صلوٰه ظهر یا بر اقوی خواه امام باشد یا  
 آن و هر که در موضع چهار اخفات و در محل اخفات چهار کند غایت باطل است با عدول از آن  
 فراموشی از آن یا جهل حکم مسئله و غفلت از سوال صحیح است و هر که در نماز فرات متذکر  
 آنکه آن خوانده اعاده نمیکند بنا بر اقوی و جاهل حکم چهار اخفات ذکره فائز از نفوذ است  
 این دو شد و اعتدال متذکر سوال نکرد بدو علم صحیح است و هر که متذکر شد و سوال نکرد پس  
 نداستند و علم صحیح چنان احتیاط نماید که سیکله فی الحکم بداند حکم چهار اخفات و تفرقه  
 طالب این این دور اگر چه محل بجز هر یک از این دو دانسته باشد و اگر فراموشی نماید اگر چه در وقت  
 در جمع محتمل است با فرض حصول نیت فرات بی جهل بی جهل و اخفات متذکر است و  
 نیت و احوط استیناف عمل از جهل بوجوب اخفات در فرات از برای ماموم صحیح است  
 فکر شدن از جهل و حکم آن در حق مردان بود اما نسأله پس واجب نیست باینسان چهار چرخ

احوط

بسی احتیاط

بعضی

از

و اگر چه

در

بسی احتیاط

و اگر چه

بسی احتیاط

بسی احتیاط

بسی احتیاط

بسی احتیاط

بسی احتیاط

بسی احتیاط



اعانت اربابی مثل خود میکنند و خبر از حاجتی با این بودن از نام و نشان  
 بر ایشان اخفات در موافقت و برهان واجب است و مسایل معلومیت جاهل و ادب  
 ایشان نیز جادیت و انظار از پنج جهت است که شخص هیچ کوشش تر در دست عملی است و از او  
 اخفات پس ظاهر تحقق آنست تحقیق اصل لفظ بخوی که خود تلفظ خالی از مانع بشود  
 چنانکه در تکیه گذشت و شنیدن کسیکه در اهلیت از برای شنیدن اقرب از خود است  
 با و از او با غرض او است اعتبار ندارد بلی شنیدن غیر که دو تر از خود مصلی با و از او باشد  
 در تمام لفظ مفرست اگر چه این خواندن با و از خودی باشد بر او علیه آنچه که بعضی است  
 اخفات است که دور از مصلی او را بشنود و در محل شیبه خواندن او را که در تمام  
 مرتبه چهارن است که از حد اعتدال معارف خواندن بیرون نرود و بیرون رفتی از حد  
 عمل فاسد است و واجب است در قرأت رعایت اداء حروف از خارج و هم چنین رعایت  
 اعراب و تنوین و مد و اجابت و تشدید و سکون لازم و نیز واجب است حفظ ترتیب  
 ایاء و کلمات و حروف و موالاته مابین آنها و با حفاظت نکردن امور مزبوره قرأت  
 فاسد است و ایاء هر دو وصل و حذف هر دو قطع در انبطل است و اقوی و احوط  
 قطع و وصل اجتناب از تغییر حرکت و وصل بسکون است بلکه ظاهر و خوب رعایت  
 آن چنین است که در علم نحو و صرف علماء و ان لازم دانسته اند بلی واجب نیست  
 بر رعایت علم قرأت فکرا کند راجع شود با مورث که کور حقی مقام توین با نون است

در یکی از

در یکی از حروف بر ملون که واقع باشد در ابتدا کلمه دیگر مثل المکین له و من رایت  
 جدا حواطر عاید ان است و ملاد در قرأت است بر استقرار استعمال عرب است اگر چه  
 از قرأت آن سبع باشد و احتیاط در شایع یکی از قرأت قرأ سبعه است اگر چه واجب  
 نیست خصوص بعد از آنکه خود لازم ندارند و کسیکه عالم بقراءت نباشد و او را میخواند  
 ممکن از افتد عودن باشد و اگر عارض باشد از او خوشی بان محرم است و او را آنچه که قادر بر  
 باشد واجب نیست و از دخول در جماعت هم چنانکه با حریفان لازم نیست و بهتر از  
 برای هر دو افتد و اتمام است و هرگاه ثابت از برای او خوشی داشته باشد و اگر  
 هم از آن غایب تا وقت شامت شود پس احوط از برای او افتد نکردن است اگر نمیتوانی  
 آن شود و اگر نه بخواند آنچه را که میداند از قرأت بشرط آنکه دانسته او را قرآن  
 به حاجت بقصد و بقدر آنچه را که نمیداند از جای دیگر قرآن بخواند و این قرآن  
 کیفیت مذکوره آنچه را که میداند بکمر نماید بقدر مقام قرأت و اگر چیزی از قرأت  
 را نداند یا آنکه آنچه که میداند معتد به نباشد مثل کلمه الحمد الله بخواند از قرآن بعد  
 ایات تا شام و رعایت میکنند قدر بودن در شمار حروف و میگوید خوانده میشود  
 بودن بر حرف ف تا حد ضرر ندارد و اگر اول هم نتواند تسبیح و تکبیر بگوید و احوط آنست  
 اربع را بگوید و چنانکه احوط آنست ملاحظه مقدار حرف ف تا حد نماید آنچه ذکر شد  
 حمد و دوا ما سوره پس واجب است اموختن آن و اگر توسطه شکی وقت باقران نمیتوانی



نشود آنچه را که از خود بداند میخواند و آنکه از خود نداند میخواند و آنکه از خود نداند میخواند  
بهمان نام میخواند و آنکه از خود نداند میخواند و آنکه از خود نداند میخواند  
تفسیر خود بخواند و آنکه از خود نداند میخواند و آنکه از خود نداند میخواند  
در خیال میخواند و آنکه از خود نداند میخواند و آنکه از خود نداند میخواند  
قرائت را خواند و آنکه از خود نداند میخواند و آنکه از خود نداند میخواند  
یکی بفهماند و آنکه از خود نداند میخواند و آنکه از خود نداند میخواند  
میخواند و آنکه از خود نداند میخواند و آنکه از خود نداند میخواند  
مقدار قرائت را بداند و آنکه از خود نداند میخواند و آنکه از خود نداند میخواند  
از روی نوشته خواندن هم چنانکه جایز است و آنکه از خود نداند میخواند  
ابن عباس در صورت تعدیل حفظ و احاطه در این حال اقتضا بدیدار است و آنکه  
در رکعت سیم از غریب و هم چنانی در رکعت جبره از غشاء و ظهر و عصر و آنکه  
فاتحه کتاب و گفتی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والحمد لله اکبر و آنکه  
اول فراموش نموده باشد حمد را و چنانچه گفتی آن یک دفعه و احتیاط در سه  
که مجموع از کاران دوازده پیوسته و احاطه از آن گفتی استغفر الله ربی و انوب الله  
در آخر آنها و افضل اختیار تسبیحات از برای امام و مأموم و منفرد و کسیکه غفلت  
کار مذکور نشد اینان بطلان ذکر غایب و معنی نمیشود تا بعد از تسبیح تسبیح شود

بیستون

سپس میتواند بعد از شروع عدول از آن غایب که چه احتیاط در قرائت عدول است و آنکه  
تفسیر تسبیح نماید گاهی تسبیح تسبیح خود بقا نمیدارد این احتیاط در کفایت نمیدارد  
و هر که شروع در تسبیح از این دو عود با نعلت از تعیین و قصد تسبیح پس از قرائت  
اگر صلوات مضی و خلاف آن باشد و عزم از اول صلوة بر یکی از این دو ندارد اگر چه احتیاط  
در این تناف است و واجب نیست موافقت هر رکعت اخیر نبی در نماز و تسبیح  
میتواند یکی جدا بخواند و دیگر تسبیحات و لازم است اخفات در هر رکعت  
و احتیاط اخفات در سجده هر که احتیاط نماید و قوی استجاب بجمعه و آنکه  
جهل و لیسان در این هر رکعت از تسبیح تسبیح که سابق گذشت والله اعلم بحث  
و غیر تسبیح گفتی اعوذ بالله السبع العظیم من الشیطان الرجیم در رکعت اول  
از شروع در قرائت با اخفات در آن و هر چه در سجده در مواضع اخفات حتی در  
اول و ترنیل و میگویند که او از بدو و قرائت تسبیح که در هر دو تسبیح از آن و توقف  
بر سر سجده و اوقات حاذق اینها بخواند و مستطاب من مضامین آن و سوال نمودن در  
خواندن آن یک نعت یا نعت تسبیح که مناسب مقام تسبیح و سکوت نمودن مابین قرائت  
و شروع در قرائت تسبیح و هم چنانی باین سوره و دیگر از برای تسبیح و قنوت  
گذاشتن سوره بعد از خواندن توحید و اختیار نمودن سوره مائده و تسبیح تسبیح  
سوره محمد یا یا خیر از آن است چون اذ جاء نصر الله و العظیم التکاشی از برای تسبیح و سوره

اعتبار



وسط چون اعلی و الشمس در مشاء و ظهر و سورهای طویلی چون هلالی و قضا  
در صبح و عصر و اشیار سوره قدر و شریف برای رکعت اولی و توجید از برای  
در جاها نیکه سوره کوچه احتیاج نماید بد جهت استعمال این دو سوره و تفصیل  
نامه بلکه در حدیث استجاب این دو و احتیاج آنها در جمیع فرایض بلکه هر  
عدون نماید غیر این دو سوره بسوی این دو از جهت در تفصیل سوابق  
خواهد داشت و وارد شده از آنکه صلوة الله علیهم که تکیه نمیشود غافل  
دو سوره بلکه نفی شده از آنکه خواندن توجید در تمام فرایض پنجگانه یعنی در  
در صلوة جمعه و همچنین صلوة ظهر و عصر و جمعه خواندن سوره قدر در رکعت  
و منافقین در رکعت دوم از آن بلکه احتیاط در محافظت بر این سخن و هم چنان  
در فریضه صبح و عصر و جمعه خواندن سوره قدر در رکعت اول از آن خواندن سوره  
توجید در دوم از آن و هم چنان در رکعت اول از مغرب و عشاء و جمعه سوره  
میخوانند و در دوم سوره اعلی و در صبح روز پنجشنبه و شنبه و در رکعت اول از آن  
هلالی میخوانند و در دوم سوره غاشیه مقام چهارم در رکوع و در آن نیز دو جهت  
جهت اول واجب هر چند در رکعت از فرایض یوسه باشد رکوع و آن رکعتی که در آن  
کند و رکوع خود از آن عمل یا سهوا عمل یا تملک میگردد جماعت که ثباتی بدان فرایض نیکه  
خواهد آمد بطلان نیست و لازم است در آن خبر شدن بخوبی شعاری تا جحد یکباره

و موافق

و موافق حال او باشد بتواند دست خود را اگر چه تمام سر نکشاند باشد زیرا  
نوی خود رسانند و احتیاط رعایت زیاده بر این نیست تا جحد یکبار تواند کف دست  
بزرگوار رسانند و هم خبر شدنی کفایت در اینجا آمدن رکوع نمیکند و آنچه را که از طرف  
شعار رکوع بیرون است بخیری نیست قبل بیرون آوردن پشت و نفی کردن آن  
و سینه و بلند نمودن زانوها و کسیکه دشواری موافق خلقت سایر بدن او نیست  
نماید بمعارف از مردم در کوتاهی بلند دست بحسب خلقت او و کسیکه نتواند  
شرعی بجا آورد اگر چه یکبار که چون و غیر باشد آنچه میتواند ختم شود و احتیاج نیست  
ایستادن نماید اگر نتواند ایستادن یکینیت رکوع نشسته کند و قنمکن از ختم شدن پنج  
نیاید اگر نتواند نشسته رکوع نماید بنا بر اقوی و اگر نتواند بسراشاره نماید حال  
قیام و اگر نتواند سرش را حرکت دهد بدو چشم خود اشاره نماید پس بعد از  
چشم قصد رکوع نماید و بکشدون قصد رفع رکوع کند و رکوع در حال نشستن همان  
که ختم شود اگر چه بمقابل شدن رو یا زانو باشد و احتیاط رعایت زیاده از این است بحسب  
نقی او مخافی مسجد کعبه او شود و واجب نیست در آنجا راست نشستن بجهت رکوع  
اگر چه احتیاط در این است و کسیکه در اصل خلقت یا بواسطه ناخوشی قامت او خنده  
تا جحد رکوع انقضاء نماید نیست از برای قیام و رکوع و واجب نیست زیاد خبر شدن بنا  
شدن بد جهت خرق میان قیام و رکوع و احتیاط رعایت است مگر یکبار به الهی باشد که بخوبی

بر او  
رست  
شود



از حد رکوع بیرون رود و نتواند راست بایستد بجهت رکوع کردن بلحاظ احتیاط در آنجا  
 کردن بسبب اینست که از برای رکوع و رفع از آن و یکسکه بتواند راست بایستد که  
 بدو یکسکه کردن باشد بخوبی که از اسم رکوع بیرون رود و واجب است ایستادن و خیز شدن  
 رکوع و هرگاه نتواند این کار را بکند بر او چیزی نیست اگر چه در حفظ بر قدر امکان  
 و اگر سر از زمین بجهت غیر رکوع ناانگردد آن رسید پس قصد رکوع نمود کفایت میکند  
 اقوی و هم چنین است حال در سجود و واجب است در رکوع ذکر از تسبیح و تکیه و تقلید و غیره  
 بنا بر اقوی و لازم است سه ذکر گفتنی اگر چه بتکرار است ذکر باشد فعل بلکه سه سبحان  
 یا لا اله الا الله یا غیر آن بگوید و احتیاط در اختیار تسبیح است مابقی اضرار ذکر و غیره  
 در میان سه سبحان الله گفتنی و گفتنی تسبیح کبری یعنی سبحان ربی العظیم و بحمد و بابت  
 و احتیاط در اختیار کبری است و احتیاط از او سه دفعه گفتنی آن است و واجب نیست  
 ذکر واجب اگر چه بضرر رعایت آن است و واجب است رکوع طمانینه مقدار ذکر واجب  
 در خلل بان عمل باطل میشود بخلاف سهو یا بول و احتیاط بعد از فراتر راستی  
 و با شروع بتکرار بیانی از رسیدن بحد رکوع یا عدم استقرار یا تمام کردن آن پس از آن  
 دانستن اکتفا بان نماید بلکه اقوی بطلان عمل است اگر چه در محل تجدید ذکر نماید و  
 در تمام و اعاده عمل است و ذکر نماید و بپز عایت طمانینه بایستد بشود و با  
 بان احتیاط در راستی و جامع از آن استقرار طمانینه موقوف است کنی واجب است گفتنی

پیش از این

پیش از بیرون رفتن از حد رکوع و واجب است در رکوع سر بلند کردن از آن تا آنکه  
 راست بایستد و اطمینان بجای آید و بسوی سجود رفتن پیش از این عمل صلوته با  
 محبت و در سجده گفتنی بگوید برای رکوع در حال قیام بگفتنی که در یک یا آخر  
 گذشت و احتیاط در ترتیل نکردن تکیه و تکیه احتیاط در ترتیل ملا خطه خصوصیت  
 رکوع و هرگاه در میان سر از زمین بر روی تکیه بگوید و نیز مستحب است گذاشتن دستها  
 یا کشادگی انگشتها و سر را بپوشانند و دستها بر زمین نهند و واجب است  
 که از اندن زانو ها بپشت آن و سادی کردن پشت و کشیدن نکردن زانو محاذی  
 آن بپشت و بیرون آوردن منقین از روی پهلوی و نه بالخرج و نه مکرر در میان دو  
 سه مرتبه یا هفت مرتبه یا دویست و هشت گفتنی تسبیح کبری و یا یکی برآوردن از آن  
 بلحاظ سزاوارتن است که عددان فرموده و مستحب است از برخواستن گفتنی سبحان الله  
 حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و اکبریا و العظمة الحمد لله رب العالمین  
 خواها امام باشد خواه ماموم خواه منفرد یا با جماعت ظاهر و باطن مستحب بلند کردن دستها  
 بجهت روبرو ایستادن از رکوع و اما مکررهاست پس مکرر است در آن سر بر زمین انداختن  
 و هم چنین سر از زمین کردن شانه ها و کمر رفتن و شانه ها بیکدیگر گذاشتن و شانه ها  
 بلکه احتیاط اجتناب از آن است و هم چنین مکرر در رکوع و سجود قرائت قرآن مقارن  
 و هم در سجود و آن چند محبت است محض اول واجب شود هر گاه از نماز بخارج



کمر نهد و باز یاد خود و سجده دیگر ملو باطل میشود چه در رکعت اول باشد  
 ان خواه عدل باشد یا سهوا و کم در سجده باز یا در رکعت ان مبطل نیست باو  
 مگر انکه از روی عمد باشد و متحقق بشود سجود خیر شدن و گذاشتن پیشانی بر  
 بر وجهی که نماز سجده گفته شود و همین تدبیر حقیقت ان حاصل میشود بالنسبه  
 احکام مذکور و ظاهر تحقیق صدق عرفی است در گذاشتن مقدار در هم از پیشانی  
 متفرق باشد یا غیر ان و احتیاط در رعایت مقدار هم و اجتماع این مقدار اگر چه  
 انکشاف صدق عرفی است و پیشانی مابین رستگاه موی سر است تا سر داغ  
 و اینها حسب طول و مابین جبینی حسب عرض و معنی است بدان چند چیز را که  
 شکم و شانه و زانو ها و دو انگشت بر رست از پاهای بر روی وضو ان و بالاحوال یکی  
 شش موضع عمل باطل میشود بخلاف صورت سهو و غما و غی و هرگاه عاجز باشد از  
 گذاشتن شکم خند شانه است کف دست را ببدن از شکم ان فرار دهد یا غیر ان از  
 بکف دست و بکف دست او را بگذارد الا ضرب مخالف کفایت میکند در کفایت  
 کف دست و هم چنین زانو ها مقدار یک سمای عرفی بعلل اندوختن نیست گذاشتن  
 دست اگر چه تمام انها باشد اما دو انگشت پارسین غرض نیست باین ظاهر انها  
 انها و احتیاط در رعایت طریق این است و کسیکه از انگشتان پای او چیزی بریده باشد  
 مانعی بگذارد و با وجود بریدن تمام انها یا تنه او بود بخوبی که تواند بر روی گذاشت

مانعی از قدم

مانعی از قدم بگذارد چه محل انگشت باشد یا نه کنی اولی ملاحظه محل انگشت  
 و لازم است گذاشتن خود پیشانی بر محل سجود هر چه مانعی از اجزای و غیر ان داشته باشد  
 از الله عابد او و احتیاط نیست سنگینی انداختن بدن بر هفت موضع جدا  
 انگشت سومی باشد و سر ندارد سنگینی انداختن بر ذراع دست و باقی انگشتان  
 بلکه معتبر صدق اسم سجده است اگر چه سینه و شکم را در این حال بر روی بگذارد  
 و بهتر بر رست است و واجب است گذاشتن پیشانی بر آنچه سجده بر آن واجب است  
 چنانچه در مباحث شنیدی گذشته و اگر چیزی که سجده بر آن واجب است بر پیشانی  
 چسبیده باشد و به همین حالت پیشانی سجده نماید سجده اش صحیح نیست مگر آنکه  
 در عرف بگویند بر چیزی که سجده بر آن جایز است سجده نمود در این صورت اگر چه  
 صحیح است کنی احوط خلاف ان است دوم ذکر است بر تکیه در رکوع گذاشتن و او  
 بدانچه این است بدلت الخطم الا علی بگوید هرگاه اختیار تسبیح برای غایب سیم  
 و لازم کمر رفتی بقدر ذکر واجب چهارم بودن هفت مضمون بین و شبیه ان تا فر  
 از ذکر قبل ان شروع در فکر و بر داشتن غیر پیشانی از موضع اخ و دوباره گذاشتن  
 ان سر ندارد اگر چه عمد باشد چه بواسطه غرض یا تند خوان بدین بدن باشد  
 پنجم بر داشتن سر از سجده اولی و داشتن بر حالت اعتدال قامت و احتیاط چنانکه  
 در سر بر داشتن از رکوع شنیده شد شکم انگشت شود از برای سجود تا بحدی که

واجب







این است که در تکبیر کند و منتهی شد دعا تا تکبیر پیش از سجده و بعد از سر برداشتن از آن قائم  
شده و بنویسد منتهی شد ذکر که مکرر بگوید و بعد از آن قرار دهد مثل سر و دست و در پیش  
بعد از سر برداشتن از سجده دوم اینک است بنشیند آرام کرد و احوط این است که ترک نشاید  
تخلیه بر زمین بگوید بحول الله و قوه و اقوم و اتقوا الله و دست خود تکبیر کند و وقت بر خیزد  
و از نوای پیش از نشستن از میان بلند نماید و در سجده دعا بگوید آنچه میخواهد بگوید و منتهی شد  
و بنویسد منتهی شد ذکر که در حال نشستن میان سجده و بعد از سجده تکیه بکند و رکعت بنشیند  
پایدار است در تکبیر بکند و بگوید که در سجده تکیه بکند و در سجده تکیه بکند  
بر پاشنه پا خود بکند و نیز منتهی شد ذکر که در سر از پیش بجهت سجده اول دستها بر زمین  
بکند و مساوی کردن موضع پیشانی با محل سجده و ان میاید تمام پیشانی بر محل سجده  
بکند و در این احوط است که در پیشانی منتهی شد ذکر که در سر از پیش بجهت سجده اول دستها بر زمین  
علیه قدر ممکن بکند و دستها را به پیشانی کند و انگشتان را بهم چسباند و دستها را در پیشانی  
و کوس خود رو بقبله بکند و در حال سجده نظر را بطرف پیشی بیندازد و در وقت نشستن  
بدانسی منتهی شد ذکر واجب است سجده و در صلوة بتقصی بکند ذکر خداوند  
نگوید و در این و هم چنین خواندن با گوشت دادن ابایک در چهار سوره از قرآن متراش  
واضح علی و اینک بگوید و نام تبارک و تعالی در هر فصل است واجب است بجا آوردن  
در این مواضع بجا آوردن نام تبارک و تعالی در هر فصل است واجب است بجا آوردن

بجا آورد

بجا آورد و هم چنین اگر تسبیح خود در زمان شای در زمان دیگر بجا آورد واجب است  
سجده بر کسیکه بدو تسبیح ایست سجده را بنشیند بی متعجلت بجا آورد و بنشیند  
از این آیات اگر چه لفظ سجود باشد واجب نمیشود بلکه سبب وجوب تمام است  
و مکرر سجده بکند سبب آن و منتهی شد ذکر سجده در غیر مواضع مذکور و معصوم  
از آن بازده موضع است در سوره اعراف سجده و در سجده و در سجده و در سجده  
و احوط در محل و قفلون مانو و در سجده سر را بل و خرو و سجده و در سجده  
و بکند و در سجده موضع آن یکی بگوید یا شاه و دیگری افعال الحی و در سجده و در سجده  
تغوی و غلب العرش العظیم و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده  
فری و سر را بر آن سجده در سجده که در آن امر سجده شده سجده نماید و در سجده  
در این سجده بکند و از آن و نه تشهد و سلام بی متعجلت بکند بجهت سر برداشتن  
و احوط قرأت نکردن آن است و معتبر نیست در آن طهارت از حدث و نجس است  
سجده میکنند ظاهر و واجب است بر آن سجده در سجده واجب است و منتهی شد ذکر سجده  
و هم چنین معتبر نیست در آن رو بقبله بودن و نه پالت بودن محل سجده و نه ساتر و یا  
بودن آن و جوان از احکام ساتر حتی با حلق اگر چه حیاط در حلقه لباس شود در حال  
بی معتبر است با حلقه و بلند نبودن محل سجده از مقدار مذکور در سجده نماز  
در گذاشتن نشستن مخصوص بکبر است و عبادت بودن محل سجده است از این جهت و قضا







ابن الحزم که بگوید التعلیم علی عمری ووالد عمری نیست بدل اشهاد علم وخوان بگوید  
 از گفتن اشهاد بجای میباید متعارف بلکه لا فیم الحزم حفظ بر کیفیت متعارف از شهادت  
 و عدول بغير ان نماید اگر چه انا ده یعنی ان نماید و هم الحزم ترتیب مقدم داشتی شهادت  
 و حدایت و شهادت بر رسالت و اولاد و صلوات و رعایت الفاظ صحیح و در  
 نشانی از برای شهادت استقرار در ان بهم کیفیت باشد اگر چه خواص باشد یا عام و  
 متماکن از گفتن نیست و در تعلیم بگوید و باجم انان شایسته غیر نماید در خواندن و  
 و قتلان صیقل باشد ترجمه انرا از سایر لغات بگوید اگر بعضی از شهادت بر او بداند  
 بخواند و باقی را ترجمه کند یا غیر از ترجمه مقدار او ذکر نماید و بهتر اختیار کردن  
 عالم الشریع و غیر از آنکه در شهادت قطعه شریعتی از ان مقدار ان بنشیند و بقیه بگوید  
 و صحیح است شهادت چند چیز است و ان کذا یعنی یا را است و در حکم بار خدای  
 او در ان بار خدای را شهادت است تا آنکه بر او واجب نیست که در ان بخورد و خود  
 زیاد از کوارده حتی بجا آنکه ابو بصیر در شهادت خیره روایت نموده و حدایت  
 شهادت بسدر الله و الحمد لله و خیر الاسماء لله بگوید پس از شهادت اول در مرتبه  
 بگوید الحمد لله و هم چنانی سه دفعه یا هفت دفعه بگوید سبحان الله و یکایک نیست زیاد و نه  
 دعا و تقبل الله و فرج درجه بعد از صلوات در هر دو شهادت کیفیت میکند و در  
 شهادتی گفتن الحمد لله بدل آنچه ذکر شد از اقوال مجتهدان ها مقام مقدم در اسلام

و ان غیره

و ان جزء واجب در صلوات و بیرون می رود شخص بان از تمام کفایت میکند و ان  
 بنا بر اقوی گفتن السلام علینا یا السلام علیه و واجبیت تعین السلام علینا یا السلام  
 و حمد الله و بگوید یا سبحان الله از تالیفات شهادت و در جواب ان از ان بیرون  
 و احتیاط در محافطت و ان اگر چه قیاسان حتی از روی عدم وجوب بطلان نیست  
 و احتیاط در جمیع مایه دو میباید مذکور شود در این وقت مقدم صلوات  
 اولی و دوم و سیم هر کدام که در و عباد الله الصالحین در اول زیاد  
 و در حمد الله و بگوید یا سبحان الله در دوم و احتیاط در قیاسان نکردن شریعت نیست و در  
 رفتن الصلوات از صلوة قصد خروج در وقت سلام دادن بلکه با وجود نیست خلا  
 و بیرون رفتن از محل خارج از ان چنانچه احتیاط در چنانچه حال استیفاء است  
 و عیان نیست قصد تحلیف حقیقی در ان بان مسبب الامام باید ماموم یا غیر ایشان باشد  
 بقصد سلام همان و نحو آنرا که انرا بیدن شخص منفرد و مملکت موکل بر وجود او و غیر ان  
 و در ان کسانیکه میباید ملاحظاتی از برای ایشان داشتند باشند و هم چنانی خواص  
 گفتار بیدن امام مامومین و ماموم امام را که در جمیع بر نحوی که تجمل متعارف  
 شهادت ان نباشد بلکه شهادت بلوغ باشد و واجبیت هیچ یاس از انها و کفایت میکند  
 گفتنی میباید با غفلت از سخن و مقصود از ان و ان هم شهادت در سلام عربیه و اعرا بیه  
 مذکور و اگر بگوید یا سلام سلام بگوید صحیح نیست و واجب است بر جاهل احواف



که در تشهد گذشتند هیچیک واجب بخردن نشستی با استقرار بدن نیست  
 تورات و غیره چینی از برای امام اینکه بگوشه چشم راست خود اشاره بکند یا سمت  
 بخوبی که از قبله رو کند و اندوختن از برای ماسوم آنکه در رکعت سلام بسم الله  
 اشاره کند و در دیگر رکعت چنانکه در طرف چپ او باشد از ماسومین و اگر کسی  
 همان جهت رکعت انشاء کند مقام هشتم واجب بخردن صلوته ترتیب مابین افعال  
 آوردن چیزی از آن در غیر محل آن عمل باطل میشود و اما سهواً این اگر در آن اثر  
 موجب بطلان باشد و در غیر آن چون ایشان بر کعبه پیش از اتمام بقراست و با امکان  
 ترتیب در آنجا تا بیک داخل در کعبه آنرا کارکن نشده باشد عود بان کرده با ترتیب عمل در  
 مقام نهم واجب است مولات در فعل صلوته و در بیرون آنجا بخوبی صورت عمل خود  
 و با فعل مابین افعال آن بر حسب که ماحی موره باشد تا باطل است حتی در صورت سهواً  
 در واجب نشستن مولات بین کلمات آن و همین حکم در قرائت و اذکار و تسبیحات جاریست  
 در کلمات و آیات و حروف و ابقاء محل اعاده نماید یا کلمه در رکعت عبادت  
 و با قرائت محلی که در مولات از روی عمد بوده عمل باطل و الا محلی خواهد بود  
 بشرط آنکه مولات در صلوته قوت نشده باشد و مولات سهواً یا جهل شنیده  
 در مولات معنی مذکوره بود اما زیاد بر مولات بیکسان حفظ صورت صلاتی میشود  
 پس بدان در مولات صلوته خواهد آمد و تحقق میشود باین مقصد چند چیز اول

باید

چنانکه در مولات صلاتی از برای ماسومین و اگر کسی در رکعت سلام دادن

صحیح

در آن

قوت

قوت در هر یک از نمازها بر بینه ماعدی نماز جمعه و در صلوته چهار رکعت باشد  
 اخطا باشد بلکه احوط آنست که در آن پیش از رکوع رکعت ثانیه است  
 با بواج بعد از فراغ از قرائت و با نماز موشی کردن آن بعد از رکوع و قبل از سجده  
 یا بیاورد و اگر در این وقت متذکر نشد بعد از فراغ از صلوته بجا میآورد و هر چه  
 یاد نیآورد مگر بعد از انصراف از صلوته بجا میآورد و او هر زمان که متذکر شود  
 اگر چه زمان طولانی باشد و کسیکه عدل ترتیلان غوطه اتیان بان در غیر محل آن نمیکند  
 این در غیر صلوته جمعه بود اما در آن پس متخلف در قنوت یکی پیش از رکوع رکعت  
 اولی و دیگری بعد از آن در رکعت دوم و بنی متخلف در هر نماز عده دو رکعتی قنوت  
 در نمازها گذشت و هم چینی متذکر نشد در نماز عده و تن در همان رکعت پیش از رکوع  
 و معتبر نیست در آن قول مخصوص بلکه کفایت میکند باجحد را که اختیار نماید  
 و دعا و حمد و ثنا و تجزیه گفتنی بسم الله یک دفعه و هم چینی سبحان الله و  
 تحمیل بر تمام صلوته دانسته باشد یا نه چنانکه در حال تقیه باشد یا نه و بعد  
 بعد از آنکه گفت که در این باب و ارشاده از ادعیه ماثوره و ادعیه قرائیه و کلمات  
 فرج در جمعه و نور و سلام علی المرتضی از کلمات فرج است و متخلف در طول آن  
 قنوت و باید که در دستها تا خجادی وجه و کشودن آنها و بودن سکم دستها  
 با آسمان و کشیدن در باطن دستها و تکیه گفتنی بدین زبان و دستها از برای تکیه

در محل















آنکه بر وجه حرم باشد مثل اینکه دو مورد بعد از نماز بخواند یا آنکه از سجده  
تلاوت نماید و اگر قرائت و مانند آن بجهت دلالت نمودن و این که در حق غیر باشد  
بر او بی نیوی پس هرگاه این دلالت بواجب قرائت در غیر محل آن باشد که باین واسطه  
شود غرض او یا بواسطه بلند کردن او آن باشد پس ضرر ندارد و اگر از خود قرائت  
تصدان احرار بی نیوی نماید و استعمال آن در بیان مقصود کند پس مانع باطل میشود  
چنینی است حال اگر هم قصد قرائت و دعا نماید و هم قصد بیان اهر بی نیوی در این صورت  
بی باطل میشود چنانکه اگر دعا هم باشد مثل اینکه نفرین کند بر مؤمنی ظالم هر چند  
جهل باشد باطل میشود بی باطل اگر بیسبب جهل بوضع باشد مثل اینکه آن شخص بی  
وعم مسلک کافر باشد پس نفرین کند بر او بیسبب هم نفی او مانع باطل نخواهد شد  
چنینی باطل باشد و علاوه بر این اقوی اگر تکلم کند بجزایه مشرب باشد میان قرائت و دعا  
از غیر شخص قرائت آن باینکه کسی که شخص و معینی قرائت آن باشد منع باطل نیست  
اگر شخص باشد بقرآن پس احوط اجتناب از بیان آن است بدون قصد آنکه آن  
قرآن است یعنی اگر آن بیان نکند یا آن بعنوان آنکه آن کلمات بقرآن است احوط اجتناب  
بلکه بطلان منتهی است در صورت اقصی و جریان آن شخص بلسان شخص با علم  
بقرائت آن و ظاهر این است که سلام بقصد تجدید از کلام است پس جاری میشود و این  
مکان هم چینی غیر سلام از الفاظ تجدید اگر قصد کند بیان قرائت و دعا باشد

مطلوبه

سبحان الله بجز مسائل الله بخواند و احوط سلام و فی امان الله و غیر اینها  
است تسلیم صلوة یعنی اگر بیان قصد نکند آن کلام خواهد بود و بطل صلوة است بی جایی  
ایمان با الفاظ تجدید که دعا و قرائن باشد چنانچه جایی است در سلام تجدید بلکه  
است اگر تجدید بجز صیغه قرائت باشد یعنی اگر کسی در آیت نماز جمعی سلام  
بصفت تجدید و بصلی جایی است بصلی آن بلکه واجب است اگر چه سلام بجز  
صیغه قرائت باشد لکن اگر قرائت کند بجز ایمان باطل نیست و معنی در صورت  
اشغال با قوال صلوة که مفاد این میباشد مثل قرائت و خواندن در این احوال  
باینکه بقرآن کند که اگر قرائت و واجبات آنکه در مسائل باشد با سلام هر چند آن  
بجز صیغه قرائت باشد که سلام علیکم است باشد بلکه احوط مراتب تنبیه است در  
و تنبیه و افراد و جمع در صیغتان که عبارت از سلام علیات و السلام علیکم است  
علیکم و سلام علیکم است پس اگر در صیغه سلام علیات گفته باشد در جواب  
کند تنبیه و افراد را اگر گفته باشد السلام علیات و السلام علیکم است که تنبیه و افراد  
هم پس در جواب بگوید السلام علیات و اگر گفته باشد السلام علیکم در جواب  
کند تنبیه و جمع را و همچنین در صیغه دیگر لکن وجوب مماثلت خالی از وضع نیست  
مدرسه و یک جواب بصیغه قرائت که سلام علیکم است باشد و اگر سلام تجدید بجز  
و فاعل یا بصیغه علیکم السلام باشد واجب است بجز طعن و بتقدیم السلام بر آن















بجهت درالت فضیلت اوقات قطع صلوة بخوبی در مسئله اولی ذکر شد و اجتناب از آن  
ان الترتیب کبک با ثبات در وقت زمان داخل در صلوة آیات شد و بعد خوف غفلة  
حاضرها و در واد قطع خود پس از این بفرمایا تمام عمل را بدار چنانکه قطع صلوة مؤثر  
چهارم کبک وقت آن و سخت ندارد و شروع در صلوة از بابت تمامت بر وقت نماز  
و بعد قطع کرده این بفرمایا که بعد تمام از محل قطع کند و احتیاط در چهارم و سابق  
صلوة آیات بعد از فراغ از آن است و انشی که باقی وقت آیات و سخت زمان فراغ از آن  
بایات نماید و چنان بداند هرگاه بعد از دخول در فراغ از آن است و وقت آیات صحت  
قطع و بفرمایا و در آیات در وقت بکند لکن هرگاه عصیان خود و بفرمایا و تمام  
عملی صحیح است و چنانچه حال هرگاه با و سخت زمان آیات و صبیح زمان بوسید این  
بایات نماید پس عمل صحیح و آنست که بجهت تمام در کیفیت آن و آن در وقت  
در وقت پنج رکوع و تفصیل آن اینست که تکبیر که حرام است بگوید و ناخدا  
خواند بعد رکوع رود و بعد از رفع راس از آن ناخدا و سوره بخواند و رکوع رود  
رفع تارکوع بخیر و بعد از رفع راس از رکوع بخیر سوره و بعد از فراغ سجده تری  
سابق رکعت دوم بجا آورد بعد نشد و سلام بجا آورد و بداند که چنانچه  
سوره مابین تمام آن و بجهت آن لکن هرگاه تمام سوره را خواند در تمام دوم لازم  
اعاده ناخدا بخلاف آنکه بعضی از آن خواند را بر صورت در تمام بعد از آن ناخدا و سوره

و تکیه بر

و شروع میکند از چنانکه قطع خود بلی هرگاه بعضی سوره در رکوع سابق ختم باخرا از آن  
کدام حد در رکوع دیگر اعاده ناخدا نماید و فرقی نیست در بعضی سوره مابین تمام آن  
آن و چنانچه در سوره است و پنج قسمت نماید لازم نیست تساوی اجزا آن  
قسمت میشود و در رکوع یک سوره بخواند چنانکه میتواند و زیاده بر آن تلقی  
سوره بخواند و هرگاه در رکوع پنجم تنقلا از بعضی سوره کثرت در رکعت دوم اعاده ناخدا  
نماید و بداند که صلوة آیات در جمیع احکام مشارک با فرایند دیگر است و در جمیع و اجزا  
و مندوبات حکم آن با سایر صلوة یکسان است و شاعدر رکعت آن موجب بطلان است  
و کلمات با تمام از آن رکعت و نیز یاد کردن رکوعی بر آن یا که در رکوعی از آن  
بالا نهد و هرگاه شاعدر رکوعی خود را با یک در محل آن نشانیان میکند و بای  
از محل اعتبار باشد خود نمیکند و صلوة او صحیح است مگر آنکه ظاهر شود نقصان یکی از رکعت  
و اگر شاعدر رکوع رابع بسوی شاعدر رکعت تنقلا آنکه نداند رکوع پنجم را یا اگر رکعت  
اولی باشد یا ششم یا اول رکعت دوم باشد در چنان صورت عمل باطل است و بجهت  
صلوة جماعت خواه او باشد خواه غفله یا فرقی قلم و غیر اینها و بجهت این مورد است  
جماعت آنست که امام در پیش از رکوع اول یا در خواندن مدت نماید رکعت اولی  
پس از آن رکعت ثانیة او اولی خود قرار دهد و در رکعت دوم منفرد بجا آورد و در  
از سایر موردی که این را اولی آنست و ما موم قرائت نمایند لکن سایر اقوال



را که ساور و سنجک است بر دران قنوت در هر دم رکوع پیش از آن که جمیع قنوت  
 بشود و جایز است اقتضای بر و یگو قنوت یکی پیش از رکوع و دیگری پیش از رکوع  
 هم چنانکه جایز است گفته نمودن بیک قنوت پیش از رکوع و هم پیش از رکوع یکی یکی  
 هر رکوع قبل از آن و بعد از آن مکرر در سر بر داشتن از پنج و هم که در این میگوید  
 این چند و بیک سجده میگوید سجد دران طول دادن عمل خصوص در رکعتی افتاد  
 چینی خواندن سوره طه یا نفاذ سوره یس و روم و کاف و اشلان و علم کردن  
 در هر تمام و مساوی قرار دادن قنوت و رکعات و سجدهات و در طول  
 دادن بجهت تقریب و جمع کردن بقرائت دران چه در شب باشد یا روز حتی یک  
 افتاب بنا بر این و واقع ساختن از آن حد مساجد بلکه در مکانها و معاصی از آن و غایت  
 حصول سبیل و اجتناب هر مکه مکه بر جان و نفسا که بر ایشان واجب نیست  
 و نه در ذات اسباب نه اداء و نه فقده اگر چه احتیاط در ذات اسباب چون باد شدن  
 هوا و اشلان آن انکه بعد از حصول رکعت بی آورد و مقصد چهارم در احکام خلل  
 در مسأله و در آن چند بحث است بحث اول در احکام سابقه گذشت که سبب خلل است  
 حدیثه غوره باشد مملو اش باطل است چه از روی علم باشد یا جهل و باطل یا سهو  
 و چینی تفصیل خلل را بنظر از این است حکم شود اما خلل متعلق باجزای مملو است  
 هر که کسی خلل را بنظر از این غایت نماز نش باطل است هر چند حرکت و سکون

فرائض با انکار و اوجه دیگر باشد خواه حکم بطلان عمل را سبب خلل بنظر از آن دانسته  
 باشد و هم چینی باطل میشود عمل بر آن که در آن جرئی در آن خواه در اول نماز نیست  
 آن که در آن باشد یا نه خواه جزء باشد از افعال باشد یا افعال موافق سایر افعال  
 باشد یا نه زیاد بکند آن بعنوان جرئی است یا بعنوان استیجاب قتل آنکه سجده نمی باشد  
 زیاد نماید یا آنکه در هر رکعت قنوتی باشد تشهد یا ایما و بعد از آن یکی نیست بخواندن  
 و ذکر و دعا در آن اگر چه بدین صلوٰه بنا شد مگر آنکه ماحی صورت عمل است  
 و نیز در آن حکم فعل قلیل غیر ماحی صورت را پس اعاده تفصیل آنها مناسب نیست  
 بنظر از آن که اگر جرئی از اجزای غیر رکعتی را نیت نماید یا نیت کند سهواً عمل  
 بآن صورت نیت جرئی از اجزای هر که از محل آن گذشت و هنوز داخل رکعتی از آن  
 کان مملو نشده رجوع میکند جزا مؤش شده را در محل آن یا میاورد و آنچه را  
 که بعد از آن می آورد یا نیت می کند و اگر داخل رکعت شده باشد رجوع نمیکند  
 کلاه رکعتی مؤش کند و پیش از دخول در رکعت دیگر بخواند برسد رجوع  
 نماز مؤش شده را با آنچه بعد از آن مؤش میاورد و اگر بعد از داخل شدن در رکعت دیگر  
 بخاطر سهو یا بیاد و غلش باطل شود و از این دانسته شد که هر که فرائض باطل  
 بعضی از امور معتبره در آن مؤش نماید و پیش از رسیدن مجدد رکوع  
 شش بر سر رجوع نماید و بخوبی بایست بی آورد یا نیت میکند مگر در جهات



که فراموشی از مشربیت و پس از شدن عود بسوی قرآن یا ذکر یا دعا  
و هم چنین هر که ذکر رکوع یا بعضی امور واجب در آن فراموش نماید و پیش از آن  
رفتنی از حد رکوع بخاطرش برسد رجوع میکند بخلاف آنکه از حد رکوع بیرون رود  
چون وقتی عود بسوی رکوع بجهت ایستادن بفراموشی شده جایز نیست و اگر تمام بعد  
رکوع یا اتمام کرختی در آن رکوع عوده باز شود پیش از داخل شدن در سجده  
مستند که شود رجوع میکند بجهت نذر رکوع فراموشی شده و هر که پیش از این  
رفتنی از حد سجده مستند که شود که ذکر یا دعا یا نماز یا طاعت عوده یا کمال  
موضع سجده و بر زمین نکند نشسته تلاقی فراموشی شده عوده ایستادن بواجب است  
ان میکنند و اگر پیش از داخل شدن در سجده و هم بخاطر میاورد که راست نشستن  
بعد از سجده اول یا طاعت عوده در آن حالت از تواتر عوده رجوع کند تا بوطافه  
علا فایده و اگر پیش از داخل شدن در رکوع مستند که شود بابت سجده از رکعت پیش  
فراموشی عوده عود میکند و فراموشی شده در سجده میاورد و هم چنین هر که پیش از  
سلام گفتن بخاطرش رسید بابت سجده از رکعت آخر فراموشی شود عوده  
پیش از داخل شدن در رکوع یا سلام گفتن و است در تشهد و شربطان اخلاص  
رجوع میکند و اگر سلام نماز فراموشی کرد و پیش از ایستادن منافی بخاطرش  
سلام میکند و اگر در یکی از مواضع مذکوره حکم در آنها اندر است عود فراموشی

شد بود

شده بود از آنکه عوده مذکوره نماید عملت باطل است بل و انستی هر که مستند که فراموشی شده  
نشود مگر پس از داخل شدن در یکی از رکعات عملت باطل است و ایستادن بفراموشی شده در هر رکعت  
ان نمیکند و لازم است در صورت فراموشی کردن سجده یا تشهد تمام ان یا بعضی از ان  
قضای فراموشی شده بعد از انقراض شدن از نماز و اگر دو سجده رکعت آخر فراموشی کند  
بعد از سلام پیش از منافی بخاطرش برسد سجده تثنی میاورد بعد از ان ایستادن  
بدنشده و سلام میکند و اگر بعد از ایستادن یکی از بطلان تکمیل و سهو عمل  
باطل میکند بخاطرش برسد صلوٰه باطل است و احوط آن است که در صورت بخاطر او  
بعد از سلام پیش از ایستادن منافی اعاده صلوٰه نماید بعد از تمام کردن ان تقبیله کند  
باقی ماند میان چند مسئله اول اگر که در انشاء عمل یقینی کرد دو سجده فراموشی کرد و ممکن  
عینک انداز بابت رکعت بوده یا دو رکعت قضاء دو سجده فراموشی شده را یا ایضا  
واجب است عموما عاده میباشد و هم چنین هر که بعد از نماز از صلوٰه یقینی کرد که دو سجده  
فراموشی کرده و نداند که از بابت رکعت بود یا دو رکعت و اگر یقینی کرد که از دو رکعت  
انقضای میکند بقضای فراموشی شده و عملت باطل است هر چند از دو رکعت اول باشد  
بل و مسئله دوم هر که بعد از داخل شدن در سجده یقینی کرد و بابت که اگر فراموشی  
کرد یا قرائت هر نماز تمام میکند و احوط بعد از ان اعاده ان است و هم در سجده  
یقینی نماید که بارگویی از او فوت شده یا سجده در این صورت سجده قضاء



و حال یقینی بعد از فراغ مثل یقینی در اثناء عمل است مسئله سیم هرگاه بدینی از رکوع یقینی  
 کرد که بر آنکه یاد و سجده از او در رکعت بدیش فوت شده باقرات رکعتی را که در  
 سجده باورده رجوع بکند و سجده را بجا بیاورد پس از سجده استی فراموشی در سجده  
 نماز تمام میکند و آنرا عاده عمل است پس از تمام نمودن مسئله چهارم هرگاه رکعت  
 فراموشی نماید و بعد از تشهد و بدیش از سلام داد و نماز را برسد و بدیش را بیاورد  
 میکند و اگر بعد از سلام دادن و بدیش از نماز صافی در حال سجده و عمل نماز را بیاورد  
 بر بدیش نماز تمام میکند و اگر بعد از نماز صافی سجده را برسد نماز تمام و بار بجا بیاورد  
 نیست در حکم مذکور ما بانی نماز چهار رکعتی و غیر آن و نه بابت رکعت و نیاده بر آن مسئله  
 اگر بابت رکعت بدیش از سلام دادن زیاد نماید نماز باطل است خواه بعد از تشهد باشد  
 از آن بقدر تشهد نوشته باشد یا نه بجهت عموم در احکام متعلقه بابت است  
 آن چند مسئله است مسئله اولی اگر بعد از خروج وقت شاک کند در اتمام بفرقیه  
 وقت آن و عدم اتمام بان اعتنا بابت خود نماید بخلاف آنکه بدیش از خروج وقت  
 نماید در چنانی حال لازم است اتمام بفرقیه تا یقینی بر آن داشته حاصل نماید و هر  
 باقی بماند مقدار صلاه عجز شاک در ظاهر بن نماید شاک بالنسبه بظاهر اعتبار  
 و هر چه عجز بجا بیاورد و اگر مقدار بابت رکعت از وقت باقی ماند و شاک رومی  
 مسئله ذمه وجهی است که بابت رعایت احتیاط نماید و را اول از آن بابت اعتبار بابت است

و ظاهر

و ظاهر فرقی نیست در احکام مذکوره ما بانی شاک و مظنه مسئله دوم اعتبار بابت است  
 نماز از شکوات قبله نیست خواه در کتب باشد یا غیر آن در رکعت باشد یا غیر آن مسئله سیم  
 شاک اعتناء بابت خود میکند چه در عدد رکعات باشد و چه در غیر آن از سایر افعال  
 او این است که بما گذارد بر وقوع عمل شکوات قبله مگر آنکه کذا شکی بر آنکه شکوات قبله  
 موجب فساد عمل گردد پس در چنانی وقت بنا بر عدم اتمام گذارد و بداند که در رکعت  
 و همچنان علیت که بالنسبه بان کثیر الشک و بدیش را بیاورد و اگر کسی در سجده  
 الشک باشد اما در این چون اعلی شاک باشد در شاک متعلق بصلوة عمل حکم آن میکند  
 در کثیر شاک بر نظر اهل عرف و شاک واجب نیست بر کثیر الشک آنکه ضبط نماز خود نماید  
 یا کسیکه در احوال او باشد در نماز اگر چه احوال او بابت مسئله چهارم اعتبار بابت ماموم بود  
 رکعات نیست بالکراهه ام حفظ عدد آنها خود و یا شاک بلی مظنه کما برای ماموم حاصل میشود  
 در حق او اگر چه شکی با اعتقاد اهل علم باشد و از اینجا ظاهر میشود حال یقینی ماموم بطریق اولی  
 یقین اعتبار بابت امام با ضبط ماموم نیست پس رجوع میکند بصلوة اگر چه شاک باذن باشد  
 و اقوی آن است که مظنه هر یک از امام و ماموم بجهت التزام برای دیگری هرگاه شاک نماید  
 و اگر شاک در اعداد رکعات بود اما شاک در غیر آن پس هر یک متابعت میکند احکام شاک  
 چون متفرقه و هرگاه امام و ماموم هر دو شاک خود و ندو هر یک ضبط اعداد نه بطریق اولی  
 بطریق مظنه نکردن در چنانی وقت هر یک عمل میکند بجهت شکی خود اگر شکی شاک خود







شنیده شده و هرگاه شک در تسلیم نماید انفات نماید هرگاه داخل شده در امور یک  
 متنب بر فراغ از علت چون تعقیبات و بخوان یاد بعضی منایات از چیز که بنده  
 حال عدم اثبات با آنها تسکین پس از فراغ اعل و برود رتی از آن بسلام گفتی  
 هرگاه ماسوم شک در یکم نماید در حالتیکه خود در بهریت جماعت گذارد و اقامه  
 به بند اعتناء بشک خود نکند مسئله اگر پس از شک در فعل ایتان بانی در  
 و بعد شکست کند که ایتان شکست نده خود بود قبل از شک پس هرگاه  
 نیده از ارکان باشد عمل باطل است و اگر بخواند باشد صحیح است و چنانچه در بعضی  
 محل و عدم اعتناء با آن مشکف کرده که مشکوک نیده از بی بنا و ده بود پس اگر  
 ارکان است بعد از رد رکن دیگر نده عمل باطل است و قبل از رد رکن دیگر عمل  
 و هم چنانچه هرگاه آن شکست نیده از ارکان بنا شد عمل صحیح است مسئله هرگاه شکست  
 در بی ایتان یا بعضی که در بعضی احوال متقدمه بر آن سابق شکست خود بانه  
 بانی شکست نکند و هم چنانچه هرگاه شکست نماید که در سابق سهو خود بانه و هرگاه  
 از دخول در عمل لاحق شکست نماید که سهو خود بانه ایتان بانی مشکوک نیده  
 مسئله هفتم شکست در رکعات فرقی پس از استقرار آن شکست مفسد است مگر در  
 پسند از نمازهای چهار رکعتی انهم پس از آن که شکست راجع بدور رکعت اول باشد  
 یقین بایمان در رکعت اول داشته باشد یا یک سوره سجده دوم برداشته باشد و شکست

دور کتی و مغرب و هم چنان در رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی موجب  
 علت و صورتی که با وجود شک عمل دادن صحیح است چند صورت دارد اول  
 شک مابین دو سوره بعد از سر برداشتن از سجده اخیره در چنین حال بنا  
 بر سه و یک گذارد و نماز تمام میکند بعد از سلام یک رکعت ایستاده یاد و  
 نشسته بجا میآورد و احتیاطا در جمیع مابین این و نماز احتیاطا و بعد از آن  
 استیناف عمل است صورت دوم شک مابین سه و چهار در هر موضع که شکست  
 دهد و حکم آن چون سابق است حتی در احتیاط منور صورت ششم شکست مابین  
 و چهار بعد از سر برداشتن از سجده اخیره نماز تمام میکند بعد از رکعت  
 احتیاطا بجا میآورد صورت چهارم شکست مابین دو سوره و چهار بعد از  
 برداشتن از سجده اخیره بنا بر چهار میکند و نماز تمام میکند بعد از  
 نماز ایستاده و در رکعت نشسته بنا بر صحیح بجا میآورد و احوط اگر تکوین افعی  
 بود رکعت ایستاده و در رکعت نشسته صورت پنجم شکست مابین چهار  
 پنج بعد از سر برداشتن از سجده اخیره بنا بر چهار گذارد نماز تمام میکند  
 بعد از سجده سهو بجا میآورد صورت ششم شکست مابین چهار و پنج در حال  
 قیام و هم چنین پس از نشستن شکست راجع به سه و چهار و طیفه از اینجا  
 صورت هفتم شکست مابین سه و پنج در حال قیام در چنین صورت قیام را هم ترک  
 میکنند



شلت راجع بعد و چهار خواهد شد و طبقه انرا بنویس با و در صورت شلت  
 شلت مابین سه و چهار راجع در حال تمام هدم ان عود شلت راجع بسوی دو  
 و چهار میشود حکم ان گذشت صورت نهم شلت مابین پنج شش و در حال تمام  
 شلت راجع بچهار راجع در حال جاوس خواهد شد و حکم ان گذشت و در این صورت  
 و سجده سهو و در فعله جا میاورد و شش منتهی رکعات شلت و همین که  
 گذشت با این شلت داخل در فرض سابقه شد عمل باطل است و احتیاط در پنج صورت  
 که افریز شد استنباط است هم چنانکه احتیاط در ان است که تمام شدن ذکر سجده  
 دوم را یعنی سه سر برداشتی از ان قرار دهد پس و طبقه شلت را بجا آورد و بعد  
 عمل نماید اگر چه او ای ان است که تمام شدن رکعت بسر برداشتی از سجده دو  
 و چنانکه شلت در دو و غیر ان است پیش از برداشتی عمل باطل است بلکه همین احتیاط  
 را نیز بجز کند یعنی جبهه بر محل سجده و سجده اخیره رعایت نماید و هم چنین احتیاط  
 در شلت مابین دو و چهار راجع و در مابین سه و چهار راجع و شبیه این دو عمل  
 شلت است پس از ان استنباط عمل در هر که بعد از تجاوز از محل که در ان شلت عود  
 شلت نماید که یا شلت ان از صورت صحیح بود یا از صورت فاسد مثل آنکه ندانند بعد  
 دخول در رکعت یا شلت نمود و دو سه قبل از اتمام سجده بین یا بعد از ان بنا  
 بر محنت عمل یکبار و دوم که بعد از فراغ از عمل شلت نماید که شلت ان موجب یک رکعت

باد و رکعت

باد رکعت میان بهر دو قرار بدهاید و احتیاط در عاده شلت پس از اتمام نماز احتیاط در  
 شلت ان موجب دو رکعت بوده بعد در بین نماز احتیاط منقلب است بشکی که موجب یک رکعت است  
 انفاست که در عمل خود را به نیت ناکه تمام نماید و احتیاط انفاست بر یک رکعت است اگر داخل در رکعت  
 رکعت دوم نشد و اگر داخل شده تمام میکند عمل یک رکعت را بعد عاده نماز میکند احتیاط در  
 برای او شلت روی داد و کیفیت انرا آموزش خوده کنی سلام انرا صورت سجده بیرون نیست  
 مابین احتیاطات میکنند و ان حرکت ایستاده شلت و دو رکعت نشسته شلت و سجده سهوی  
 احتیاط عاده عمل میباشد و اگر هیچ نحو ندانند چه کرده عمل را استنباط میکند مثل  
 ندان شلت چند رکعت رکعت شلت مستحکم بود شلت در مسابلی که شنیدی یا  
 بودن دو احتیاط است در نظر مکلف و با رجحان یکطرفه در نظر ان عمل بان میکنند چون  
 خواه در انبان بعملی باشد یا نقل شان در رکعات و نحو ان و هر که شلت خود او را  
 نقلی شد اعتبار با خبر است و هم چنین در عکس در هر که تحصیل فطنه خود بعد نماز شلت  
 عمل شلت را بجا میاورد و هم چنین در سکوات منقلب مثل آنکه اول شلت شلت مابین سه  
 نمود در حال تمام بعد منقلب شد و دو و چهار بعد از راجع راس اخره و پس از  
 اشتغال انهد شلت راجع مابین دو سه و چهار شد و هر که نداند حالت او حالت شلت  
 با حالت فطنه او حکم شلت جاری سازد و هر که محتاجی از برای او رود او پس از دخول  
 در یک شلت خود را در یک حالت سابقه شلت بوده یا فطنه پس حکم نماز در ان شلت



مسئله اگر رکعات اصلاط و اجابت از پیش ترک آن و اعاده اصل عمل اگر چه توان  
ان التی که هرگاه ترک صلاط عوده بفرمان یا نحو دیگر و وجه یک خطا با احتیاطا قضا  
و اعاده اصل عمل خود نیز از برای او و کسی که عود و مشغول نشد بدو رکعت احتیاطا بعد  
یاقت بلیسی از ایمان بانی بر صلاحت قضا اصل صلو و احتیاط در آن است که قضا صلو  
تین نماید پس از آن قضا با اصل عمل و هم چنین است حال در آخره و سببه امام و سجده سهو و  
قضا آن و است و احتیاط از آن اعاده علت پس از آن مسئله حکم کلام است در صلاحت احتیاط  
جانب حکم جزئی و رکعات اخیر و قضا و استقلال عمل بگویند تا بل نفل و مقهور و غیره بود  
با نیت پس ایانی بنما فراموشی است عمل مایبی غار اصلی و احتیاطی نیاید و در صورت نیت  
الاحرام و سایر اجزاء صلو غایب حکم آنکه قوت در آن نیت اگر چه در رکعت باشد و هم چنین  
در آن نیت بلکه گفته می کنند بقا تحت الکتا بوجه بیان می کنند و این غار از آن و انما  
مسئله باز هم در سابقه است چیزی غیر که قضا با احتیاط از برای آن عمل که نرم از آن بود  
و احتیاط آن صلو و در زمان قضا نیت می کنند که آنچه را می سازم و می فراموشی و نیت  
و نیت در اول آن نیت و جمع واجبات صلو و در او معتبر است هم چنانکه جمع مواضع عمل  
منفصل است و جابر نیت تا صحت آن از عمل صلو و فعل مایبی آن و دیگری از مواضع بل جابر  
خواندن دعا و افعال آن از اموریکه که این بان در نیت اصل عمل جایز است و احتیاطا بعد  
ان التی هم چنانکه احتیاط در ترک است ایضا نیت مایبی اصل صلو و رکعات احتیاطا و آنچه که

بعد از آن

بعد از فراغ اعمال از مقوله تعقیبات اظهار بعد از فراغ از رکعات احتیاطا  
می آید و هرگاه متانی در حین حال خواهد بود یا سهو مایبی قضا یا اجزاء فراموشی  
شده و اصل عمل ای او در عمل استیفاء کند و احتیاط در آن است که بعد از قضا و فراموشی  
شده اعاده اصل عمل کند و هم چنین حال در تعذر به صفا فی حال عمل متانی و همی که سهو  
شود ضرر بعمل ندارد و هم چنین است کلام در رکعات احتیاطا هرگاه در رکعات احتیاطا  
موجب هو نماید احتیاطی است که بعد از فراغ از آن سجده تینی می آورد و اگر چه  
احتیاطا قوت یک از رکعت نماید باز باید که عمل آن باطل است و استیفاء اصل عمل می کنند  
در ایمان با احتیاطی پس از آن اعاده اصل عمل نماید و اگر فراموشی غایب سجده یا تشهد  
قضا می کنند و در پس از فراغ و هرگاه فراموشی غایب بعضی اجزاء تشهد فراموشی  
و ممکن باشد تذکره آن ایمان می کنند بان و اگر ممکن نباشد عمل آنکه یاد آورده بعد  
ایمان بنما فی حد حال عمل سهو و استیفاء صلا می کنند و احتیاطی آوردن تشهد پس از آن  
عمل اگر متعدد باشد فراموشی شده های او قتل آنکه در رکعت اول یا سجده فراموشی  
در دوم یا سجده دو سجده فراموشی شده در عقب یکدیگر می کنند و همچنین در رکعات  
رکعت که لازم نیت اگر چه احتیاطا در رعایت این است هم چنانکه احتیاطا ملاحظه تر است  
بالرعایت تعیینی و اشعار از این احتیاط و در ملاحظه ترتیب بالنسبه بسوی تشهد و سجده  
پس مقدم جدا در سابقه در غوات هو که شکت کنند در سابقه و حق هر یک است



و تفریح میاورد پس از آن استیفا میکنند و اگر چیزی دانست که فلان جزء سابق بود  
 و مقدم داشت بعد از آن استیفا نماید یا بکسی اجتناب در اعاده فراموشی نماید  
 بخوبی که پیش از آن استیفا نماید اصل صلوٰه غایب می ماند و در استیفا بدان  
 فراموشی شده با سجده سهو دانست که سهوی از او صادر نشده قطع میکنند  
 دارد و اصل صلوٰه صحیح است و اگر بعد از اتمام رکعات دانسته شود که اصل عمل غلط  
 آنچه کرده فایده محسوب خواهد شد و اگر مابین رکعات اجتناب محرم شد استیفا از  
 آن غام می کنند از هرگاه صلوٰه بیک رکعت باشد اجتناب در اضافه بیک رکعت دیگر است و بنا  
 بر رکعت تمام باشد رکعت دیگر بر آن اضافه نماید آنها در فرض مسئله بود با قطع  
 تمام عمل و اگر دانسته شد که اصل عمل ناقص بود پس خالی از آن نیست یا بقی از شروع  
 اجتناب صلوٰه معلوم او پیشود یا بعد از فراغ از عمل باید دانست اما اگر قبلا دخول در رکعات  
 باشد تدارک نقصان رکعت میکنند بخوبی که گذشت و اگر در استیفا باشد عمل اجتناب  
 موافق فراموشی شده باشد رکعت و کیف عمل آنکه بیک رکعت فراموشی کرده باشد بیک رکعت  
 استیفا هم در دست عارض پس اجتناب از تمام کند و استیفا بر آن غایب و اگر استیفا  
 مثل آنکه مشغول بدور رکعت نشسته باشد و قطع کند و وظیفه نقصان رکعت  
 چنانچه اگر چه داخل باشد در رکوع اخره از رکعت و اجتناب از بلی و استیفا  
 مطلقا و اگر داخل شود در رکعت اجتناب و بعد معلوم شد بیک رکعت از عمل و ناقص

بجای

پس اگر پیش از دخول در رکوع باشد بیک رکعت سلام بدهد و صلوٰه او صحیح است و اگر رکعت دوم  
 بیک رکعت باشد و اگر بعد از دخول در رکوع باشد و تدارک آن کند و عمل نقصان رکعت  
 او و تدارک آنرا بیک رکعت و فرقی نیست مابین آنکه شلت موجب بیک رکعت باشد یا دو  
 مثل شلت مابین دو و سه و چهار و یا بر آن مثل شلت مابین دو و چهار بعد معلوم  
 بر رکعت بی سلام گفته و اگر معلوم شود دو رکعت از او ناقص شده و او در  
 از قیام باشد بیک رکعت دیگر بر آن اضافه کند و سلام دهد و اگر دو رکعت نشسته  
 بود و از آن دو تدارک یک صلوٰه غایب اگر چه بعد از دخول در رکوع رکعت دوم  
 و اجتناب شد بدو در جمیع این صور استیفا عمل است بعد از اتمام عمل خود و از آن  
 شلت نشسته پیشود صورت عمل نقصان عمل بعد از فراغ از آن اجتناب پس عمل صحیح  
 و اجتناب استیفا از آن مسئله یادیم واجب شود بخود سهو از برای کلام سهو  
 چه بیکان پیوستن از غایت سلام در غیر نماز و شلت مابین چهار و پنج  
 چنین برای هر زیاده و کمی که در محل اختلاف آن از خود تدارک آن نماید اگر  
 هم بعد از صلوٰه تدارک نماید چون سجده فراموشی شده و تشهد فراموشی  
 اما اگر که در محل شلت گمان کند تدارک آن خود پس سجده یا و نیست یا  
 لغوی هم چنانکه واجب نیست در فراموشی قنوت و غنای آن استیفا بلکه عام و امان  
 بوده و فراموشی هر چه چینی واجب نیست خود بواسطه شلت در زیاده و نقصان



احتیاط در آن است و کلام اگر طولانی باشد دو سجده از برای او واجب می شود اگر کلام  
شماره شود بی هر کلام دو سجده و کلام بالبدن مثل آنکه اول کلام از او صادر شد پس از آن  
تکبیر و بار سه و غوره تکبیر کرد و در وقت تکبیر از برای او سجده سکون و تکبیر  
در غیر کلام از سایر اسباب پس نماز تعدد حکم است متعدد اسباب خواه جنبه آن باشد  
باشد مثل آنکه هر دو کلام باشد یا هر دو سلام یا غنای و اگر سلام از او یک دفعه صادر  
شد و سجده بی مباد و اگر چه هیچ صبح از آنجا که کند و اگر مکرر سلام بگوید از برای او  
دو سجده می آید و اگر چه احتیاط در تعدد آن است تعدد سلام و ترتیب در سجده  
نهایت بی ترتیب اسباب آن بنا بر اقوی اما ترتیب مابین سجده و اجزای نماز و اول نشستن  
احتیاط به سه و آخر از برای هر یک احتیاط در تاخت و اجزای نماز و اول نشستن  
احتیاط اگر چه در غوات مقدم باشد و اقوی غیر آنست بلکه اقوی مسلم است واجب تعیین است  
سجده سه و اولت بلکه هرگاه خطا غوره و سجده سه و از برای کلام بی آورد و حال آنکه  
آن از برای کلام بود بخیر اگر چه همان سجده و احتیاط در اعاده آن است چنانچه  
ناخبر بود سه و اولت و اجزای نماز و ترتیب آن و رکعات احتیاط و اگر تاخیر انداخت عذر  
غوره و صلوة و ترتیب آن بنا بر اقوی و ساقط است و واجب سجده از او هیچ عذر تاخیر بگوید  
اینان بان باز و تخیل در آن است آنکه هر کس غوره باشد در هنگام باد آوردن و سجده  
و با تاختی ماضی است و بعد از آنکه در اول مسماهی سجده و مستمر داشتی از

مسافر یا زن

مسافر زن شدن واجب نیست در او تکبیر اگر چه احتیاط ایشان با و مرتبه چنانکه احتیاط است  
چنانچه چهره های آنست که در سجده نماز واجب است مگر آنکه حتی طهارت از حدیث  
و مستوفای استقبال قبله غیر از سایر شرایط و چنانچه خالی بودن از مانع صلوة  
تخلیص بدن قهقهه و سخن گفتن در اثناء و غیر از سایر مانع چنانچه  
الترددان و اجابت سجده از طمأنینه و سجده بر اعضا و همگانند و گذاشتن  
الایمن هفت موضع بر مابین علیه السبحه و راست نشستن با طمأنینه مانع نیست  
اگر چه در وجوب سعادای آنچه سجده و تعدد آن موقوف بر آن است نظر است و اقوی  
و وجوب آنست که تردد در آن مطلقاً نه بلکه مخصوص شوند غیر از آن اگر چه به تفرق و احتیاط آنست  
در آن بسم الله و الله و صلواتی الله علی محمد و آله و عیالهم و سلم و اولت  
صلوات علی محمد و آل محمد بانه بگوید بسم الله و الله و صلواتی الله علی محمد و آل محمد  
و رحمه الله و بركاته ماهی میفهمد با و او در اول سلام بگوید بی و  
بعد از سر برداشتن از دو سجده تشهد و سلام بنا بر اقوی و در سلام  
بنا بر خروج باشد و احتیاط است که گفتن شهادتین واجب است چنانچه  
و آن شهادتین است با صلوة بلکه احتیاطاً اقتضای هر دو شهادتین است اگر چه اقوی  
بر آن است که یکی در تشهد صلوة گذاشت حتی متعارف در تشهد متعارف است  
در صلوة چنانچه در قصه و در آن چند بخش اول و اجزای آن بان نیز پیوسته







پس اقوی آن است که واجب نیست بودی منع ایشان از اینها <sup>حاکم بر غیر واجب نیست اگر</sup>  
 بهیضه ایشان <sup>و مستحب است</sup> با منی بترک قضا و نوافل شب و روزی بخلاف غیر آن  
 از سایر نوافل اگر چه بودند با آنکه خوش میساید خدای عز و جل که هر چه در دلتان میگذرد  
 و مسائل است بکنند با و در این حال بی شک نیست در حق ناخوش و ناخوشی اگر کسی بگوید  
 کسی که قضا نمیکند بدل آن <sup>صلوات</sup> بدهد بقدر وسعت حالش و کمتر خدای تعالی مددش را  
 هر چه در کفایت و اگر قادر بر این باشد بدل از هر چهار رکعتی و اگر قادر نشمارد برای صلوات  
 لیل است مدد آن برای نوافل و زیارت مد و کثرتی فافزافضل از صد مرتبه <sup>نیت</sup> قضا  
 قضا و نوافل مابقی اوقات پس میتوانند چنین غارتی را در ایست شب قضا کنند <sup>حاکم</sup>  
 فرقیست در قضا و غیر قضا میکند فرقیست روز را در شب و شب را در روز  
 و هر چنانچه فرقیست مابقی حالت سفر و حضر پس قضا میکند صلوات سفر و حضر اگر چه  
 و از حضر در سفر گاهی با تمام <sup>انها</sup> یک دوم واجب است ترتیب مابقی اوقات بوسیله با علم یک قیاس  
 پس ایامی میکنند با آنچه سابق فوت شده و اما در غیر اوقات بوسیله پس لازم نیست رعایت  
 ترتیب پس جای است قضا و خسوف پس اگر کسی خوف که خوف بتلاوت شده باشد  
 جایز است تقدیم آن بوسیله اگر چه در اوقات بوسیله پیش فوت شده باشد و هم چنین بکنند  
 اقوی سقوط ترتیب است در اوقات بوسیله یا جهل بکیفیت ترتیب در اوقات اگر چه آن  
 و رعایت ترتیب در آن موجب مشقت نگذرد <sup>و</sup> باشد که خواندن آن محال باشد

چندین

بتوان تمیز شد مثل اینکه فوت شود ظهر و مغرب و نماز کند کم پیش بود یک نماز ظهر مابقی و غیر  
 یک یا دو یا سه یا چهار نماز و ظهر و کفایت میکند در ترتیب تا اول پس اول آنکه نماز است و سایر آن  
 اگر چه مثلا یا غیر آن باشد پس نیت میکند اول ظهر را و اگر آن فوت شده بعد هم ظهر و کند و اگر  
 از او چندین نماز ظهر و غیره فوت شده و کیفیت آنرا نمیدانند چهار رکعت مطلقه بدون تعیین نماز <sup>حضر</sup>  
 در آن نیت آنچه بر او لازم است و اگر در وقت ظهر و عصر یا در بعد یک چهار رکعت <sup>نیت</sup> در آن نیت  
 و اگر در آن نیت که در وقت ظهر و عصر یا در بعد یک چهار رکعت در آن نیت <sup>نیت</sup>  
 چه نیک است نیت لهذا اگر چه در نماز او فوت شده و سابق و لاحق آنرا نتوان صورتی در آن نیت  
 بچند روز نماز بجا آورد بجهت بقی بصلوات ترتیب و اگر چه بفرقی بر آن رها شود شش روز نماز  
 انسان مسکند و هرگاه نماز را چند روز در سفر و حضر فوت شده باشد و ترتیب مابقی آنرا <sup>نیت</sup>  
 کفایت میکند اگر چه در نماز چهار رکعتی روزی یا یک رکعت نماز در صورت قصر <sup>نیت</sup>  
 و در صورت قصر تمام اینها بعد از وقت است که اراده احصا نماید و اقوی عدم وجوب بکار  
 پس اگر آنکه عمل آن موجب مشقت نگذرد باشد که عاده نتوان تمیز آن شد و اقوی وجوب  
 ترتیب است با علم آن و کسیکه قضا از قبل فراموشد که چنان قضا بخوبی ترتیب با یک یا چهار رکعت  
 ساقط شود ترتیب بجهت جهل یا آن پس در جزای آن از چند نفر بیک دفعه قضا بجا میآورند  
 و واجب است در ترک آن صورتی که چنانچه علی غایت یکی از آن و هیچ کس باقی نماند که کدام یک  
 نماز کند از مجموع یکسان صحیح است که کدام تصدیع آن را که در نماز آن است که حاصل است

را



از برای قضاء مساوۀ فوت شده از بیت نفر با جهل یا آنکه چگونگی بجا بیاورند و اگر کسی  
بیت با وصال یا با منبر ع جاہل بد ترتیب فوت شده از بیت باشد در بعضی <sup>حالی</sup>  
و جوب رعایت ترتیب ساقط میشود اگر چه بداند خود بیت عالم بر ترتیب <sup>آنجا</sup>  
در رعایت آن ترتیب خصوص با علم با آنکه خود عالم بر ترتیب بود و خصوصاً هرگاه و هیئت <sup>مطلقاً</sup>  
باشد و مفسر فرج خروم صلوة تعیین نکرده باشد و مرتب نیست حاضر بر نائنه  
بنابر این اگر چه معنی بیت عدول از آن بسوی نائنه هرگاه داخل در حاضر شود و یا  
آورده نائنه را در نائنه حاضر و حضور از محل عدول نکند شنبه باشد و واجب <sup>بیت</sup>  
تجیل در قضاء بنابر این و اگر کسی فوت باشد از او بیت فریضه و نائنه کدام <sup>بیت</sup>  
فریضه بود قضاء بمع و مغرب بجا بیاورد و بیت چهار رکعتی هر دو مابین ظهر و عصر  
به بیت آنچه در فمه او هست اما با سکند و غیر آن در آن مابین چهار و احتفا  
و هرگاه در سفر از او فوت شده باشد بیت سه رکعتی مغرب و بیت دو رکعتی  
سود مابین چهار نماز بطریق مذکور بجا بیاورد و هرگاه از او نماز معینی چنانچه  
در فمه فوت شود و شماره آنرا نداند انقدر مگر میکند تا آنکه مطمئن شود <sup>بیت</sup>  
و نماز آنچه بر او واجب بوده و هم حتی اگر چه فوت شد نمازهای چنانچه  
کثیر آنها را نداند و تعیین منفی نماید بحث بیسم واجب است بر وی بیت خواه  
باشد آن بیت یا از بنابر این خواه بنده باشد یا نداند آنکه قضاء کند از قبل <sup>بیت</sup>

آنچه که از آن فوت شده از سوم و صلوة با آنکه نمکین از قضای آنها در جوب <sup>بیت</sup>  
خود بوده و لایزال خود بلکه احوط نماز روزۀ آن است که از آن در سفر فوت شد <sup>بیت</sup>  
اگر چه نمکین اراده نشده باشد و ولی ترتیب نوبت اول و دوم کورت که نوبت <sup>بیت</sup>  
نوازش از کورت نیست نه اکبر ششم اکبر اول و دو و کورت خواه اناث یا از غایب  
در سایر طبقات حتی زوجینی و معق و ضامن جریر و اگر چه احتیاط در تعیین آن است  
معین و سلسله علی و ولی در زمان سوخت هم جائز است معین نیست عقل آن حد آن حتی بلکه <sup>بیت</sup>  
گاه یکی از آنها بالغ باشد و دیگر در سن بزرگتر دوم ولی است بعد اول مابین قوی <sup>بیت</sup>  
نیت در ولی آنکه وارث باشد پس محجب از ارث بواسطه کثرتی مورث یا  
رشت با کفر در زمان فصاحت میراث اگر چه ارث غیر دکنی قضاء بر آن واجب است <sup>بیت</sup>  
اکبر اول و دختی یا بیگانه از کورت خواهد بود اگر چه کوچکتر در سن باشد <sup>بیت</sup>  
اقوی و اگر اکبر اول و دختی باشد شود پس اقوی سقوط قضاء بر هر یک از مستبهمین <sup>بیت</sup>  
و احتمال آن بیرون که توزیع و فصاحت بر همه شود هم چنانکه احتمال تعیین بر همه <sup>بیت</sup>  
و اگر اول و دوم منساوی باشند در قضاء منساوی خواهند بود پس بالسنه <sup>بیت</sup>  
ببین ایشان فصاحت باید بود بنا بر اقوی و آنچه که مناسبت بماند که یکی <sup>بیت</sup>  
ببین منیت و احساب بر ایشان ایتان با آن بوجوب کفائی و ایتان یکی از ایشان <sup>بیت</sup>  
از دیگران پیشود و جائز است در چنین موردی این فرج باین علی فقه و صلوة و <sup>بیت</sup>



روزه بود و هر وقت اقدام بر روزه نمودن و هر کس از انسان پس از روزی که  
خود را در روزه قرار دهد و شهر رمضان بود و این احتیاط در آن است که هر یک از اینان  
افطار رمضان نمایند و حامل هر یک از اینی برنج بقضا از قبل و لیست  
و از این ظاهر میشود حکم برنج بعضی اولیا از بعضی دیگر بطریق اولی و هم چنین جایز  
از برای ولی استیجار غیر و اوطان است که ولد و قضا و خود را بجا آورد و هر  
کس حال موت آن باشد و اموی عدم وجوب آن است خصوصاً اگر در برای اولی  
باشد مگر ولد اگر از ایشان باشد مقصد ششم در احکام جماعت است و در آن  
بیت است اول مکان جماعت از استیفاء مؤکده است در جمیع موارد خصوصاً اگر  
و استیفاء هرگاه ادوا باشد سجاده صبح و مغرب و نشاء و سبأ از برای کسی که در سجده  
بلکه در حق کسی که از آن سجده پیشوند فضیلت جماعت بر فردی نیست و چهار  
است باینست پنج یا بیست هفت یا بیست نه و هر یک از این به بیت چهار  
است که اگر یکت از آن محبوب تر است بوی خداوند عالم از عبادت جهل سال  
جماعت افضل از سجده نمازی در مسجد کوفه با وجود آنکه آن محبوب بهتر است  
پس موافق این بیان فان جماعت افضل از نماز است بلکه روایت شده که آن  
نماز عارف محبوب است و روایت شده که آن نماز در خلف عالم بهتر از سجده است  
اگر در آن مضاعف خواهد شد و بیهوده هرگز میسر شد و اگر واقع در مسجد جامع

مختلف

مضاعف میشود و بر حسب تفاوت نماز در مسجد که محل درجه است و در غیر آن  
مجموع درجات بسیار است و از این سخن خواهد شد اینها همه با اتحاد ماسم است  
شعاع شوند مضاعف میشود در هر یک بقدر مجموع در سابقان بدو  
و همان که عدد ایشان زیاده بوده شد پس اگر کسی آنها را میداد شوند و در خانه  
و در بیابان یا بیابانکه نویسنده باشند نتواند شواب یکت رکعت از آن نویسنده  
جمع آنچند کند شد بدان آن واجب نیست مگر در جمع و عیدین یا شرايط آن که  
علمان فکر میشود و شروع نیست در نوافل حتی در صلوة روز عید غدیر یا  
و لوحه بل شروع است در صلوة استسقاء و یا یکی مذبت جماعت گذاردن و  
که نسخ شده بسبب اموری و ارجح چون صلوة و فریضه غیر که ایشان بان نمی بینند  
باشد بخواه عاده و جهت استیفاء و اقتداء میکنند سافر بخارج و اگر گذار بقضا کنند  
و هم حای بیکی و هم حتی بالاختلاف در وجوب استیفاء بلکه قوی از حوائز اقتداء  
فرا بعضی بویسه فریضه طواف و عکس هم حاکم عام است و اقتداء صلوة ابائی بصلوة  
دیگر و هم چنانی در خانه و عید بل غایت گذاردن در هر یک از اینها سه امتداد دیگر در غار  
دیگر عکس هم حاکم است و عکس هم بویسه گذاردن و طواف گذاردن چنانی در عکس  
چنانی نیست بلکه اوطان است که غایت گذاردن اقتداء بخار استسقاء گذاردن و هم  
در عکس این صورت اگر هم موافق موافق در نظم باشند و احتیاط در ثواب جماعت

و هم چنانی فریضه که  
بجا می آورد

عید



در نماز احاطه اگر چه نماز احاطه باشد و هم چنین احاطه طاعت است در نماز است  
و گفته می شود که جماعت بان منعقد می شود و بدو نفر از امام و یک مأموم و منعقد می شود  
مدت عودن مأموم امام در رکوع اگر چه بعد از اتمام از فکر باشد و اگر در رکعت  
بود در رکوع پس ادر آن جماعت در آن رکعت می تواند عود اگر چه رسیدن  
مأموم رکوع مفارقت شود با ابتدا سر بر افشانی امام از رکوع و اگر مأموم بر روی  
رسم و شاکت عود در آنکه در آن امام در رکوع خود یا نه حکم نماید عدم مدت  
رکوع مثل کسکه بقی بنده انداد است نموده و غار او باطل است و جایز است دخول  
در جماعت باشد در آنکه در آن نماید پس هر که امام در رکوع باشد یا صلوات  
او صحیح است و اگر در آنکه باطل است و باقی بعد از خوف جان نیست ابتدا او  
انتظار می کند امام را بجهت رکعت دیگر و اگر برسد مأموم از آنکه در طاعت شدن  
بصرف مدت امام در رکوع بکشد و احاطه طاعت بشود و بعد از دخول در رکوع  
مأموم سر بر افشانی از آن مأموم از نشستن از جهت سجود مأمومی سجده می  
مأموم از آنکه و باطل است و اگر ای رکعت عدم خود در طاعت نصف نماید  
اگر او ای باشد یا یک در حال راه رفتی بجهت طاعت شدن دخول بجای  
از قبل که قرأت و شبهه اینها از چیزهایی که مجزئ است در آن استقرار است  
و آنکه خوف از قبل نشود و آنکه در حال ابتدا و آن و بر باشد و بخوبی

افتد

افتد و بان قدر در هر رکعت از آنکه و باطل است و اگر چه در آنکه  
مکان افضل است چنانکه جایز است نیز در آن که حمله حلا می جسی از آنکه است نیز  
بودند در صف ملک ظاهر و از آنکه مطلق و فرق نیست در آنکه است یا نه  
فاسد در مسجد باشد یا غیر آن و مایه ای آنکه راه رفتی بسبب بدین رویا باشد یا  
بهلول باشد سر نیز آنکه نیست در آن صورت مایه که مانع فعل مایه و  
نشی که آن مایه حال عمل نیست بطلان آنکه مایه صورت عمل مایه صورت نیست  
حکم پذیرد مایه که یکدفعه باها و زنی در حال طاعت شدن بصفت مایه که  
برداشتی و تسبیح مایه صورت صلوة یا شود و در آنکه طاعت فضیلت  
بطلان شدن در آن و هر دو آنکه امام باشد لکن این در محسوب از رکعت عبدان  
پس اگر امام در حال طاعت باشد یا نه نیست بطلان آنکه مایه صورت مایه  
بر آنکه شد با امام بعد از آنکه امام سلام رکعت بر پنجین و غار و غلام بکشد  
حتی بسوی استیفاء نیست و یکدفعه مایه صورت مایه صورت فضیلت طاعت مایه  
اگر چه تحصیل رکعت نشود و هم مایه صورت مایه صورت در سجود آخر امام  
مجدد بکشد یا در آنکه سجده یا در سجده هر دو نظر می کنند او هر دو نظر می کنند  
پس بر پنجین بجهت غار خود یعنی تحصیل فضیلت شده لکن در امر صورت  
استیفاء نیست و یکدفعه مایه صورت مایه صورت غار است بهمان یکدفعه



صلوة بعد از آن بخت و عدم صحیح نیست جماعت با وجود حایل که مانع از مدینه امام باشد  
 موم باشد در جمیع احوال چون حال الشاذن و استثنای غیر آن خواه آن حایل دلیلی  
 باشد یا غیر آن چون انسان مگر آنکه ماسوم باشد و یقینی بقصد صلوة او نباشد  
 و این در حق مردان است اما زنان پس اگر اقتضای عذر آن غایب باشد جائز است در عقب  
 بایستند با عکس از شایع است امام بجا آمدن با حوال او در افعال صلوة واجب است  
 در غرض است و اگر حایل کوتاه و نیست باشد و مانع از بدن او در هیچ حال نباشد  
 ضرر ندارد و اقوی محبت علم است با مانع بودن در حال جاوس و در سایر احوال  
 در خلاف آن است و هم چنین ضرر ندارد حایل مشیت چون پیچ و نخ و آن از لای  
 که مانع از عبور هست نه شاهد در احوال صلوة و اگر حایل بخوبی باشد که در  
 مدینه امام با ماسوم بماند بجهت سوراخی که در وسط آن حایل مثلا باشد که  
 قیام بجهت سوراخی در بالای آن باد و حال سرازیر شدن از برای سجود  
 سوراخی که در پایانی آن پس احوط و اقوی عدم جواز اقتضای است اینها همه در  
 چون دیوار و نخ و بود اما تا یکی و عبارتی غایب میزند اردم چنانکه ضرر ندارد فصل  
 بطریق و غیره با آنکه مستلزم نباشد در مصنوع در جماعت و اگر حایل از ایستادن و کون  
 از امور که مانع باشد نه نیست پس احوط اگر اقوی باشد از اجابت از او و ضرر ندارد  
 مانع شدن ماسومین بعضی در بعضی دیگر هم حایل که ضرر ندارد شاهد مکتوبه بعضی

اول یا اکثر ایشان امام در سجده بندی صف یا اگر سجده حایل باشد ضرر ندارد و دوم  
 جنبه ضرر ندارد بلند بودن صف دوم از اول و اگر امام در حجاب داخل شود و اول  
 و مثل آن باشد اقتضای از وجوب سجده نیست سجده و حایل بلی صحیح است از برای  
 پشت سر او مقابل ظهر آن ایستاده سجده علم حایل با سببه مان و در محبت اقتضای است  
 در وجوب او و مثل با و ایستاده اند و وجوه است اقوی جواز اقتضای واجب است در غرض  
 و هم در حجاب و ایستادن است و اگر حایل باشد ماسوم و اگر کسی پیش روی او  
 با الفضل بکسی که استخوان ماسومین ایشان حایل نیست اما با عدم اتصال پس سببه  
 بطلان نیست و اگر در آن آواز حایل بعد رسید پس اقوی بطلان جماع است و اقوی  
 بطلان است هر که داخل در جماعت شود با جهل بجا بال از جهات کوری و کونان  
 اشاء مرتفع شود و ضرر ندارد حایل غیر مستقر چون شخص عاریف یا غریف یا ماسوم  
 و ماسوم در آن قیام و سجده نیست جماعت یا بلند بودن مکان امام از مکان ماسوم  
 معتد به که رفعت بلند شود چون بنا و عمارت بلند اما اگر نخ و انداز باشد ضرر  
 ندارد و فرق نیست ماسوم به بیننده و کوری و نورانی بلکه بلند می کنند  
 باشد چون کمتر از شیب یا آنکه بلند می خوانند یا آنکه بلند می خوانند که بلند شود مکان آن  
 بر نحو که شایعات با هموار بودن زمین نباشد باشد پس ضرر ندارد اما اگر اختلاف  
 کون انداز کوه باشد پس احوط اگر اقوی باشد رعایت مقدار شبیه است در کوه



بلند بودن مکان ماموم بر مکان امام اگر چه زیاد باشد آن بلندی وجایز نیست و باید در  
 ماموم از امام حسب عادت عار حاش مگر آنکه بسبب صغیر متعطله مدتی باشد  
 زیرا که هر صغیر بالنسبه بحدی که دوری می یورد در بلند تا با امام برسد کمالی افضل  
 و احوط رعایت نیست که هر چند پستی قدیمی است در دوری مابین توقف علی امام  
 هر زاید بر این است اجتناب کند و احوط از این مراعات کند و متعارف است و فاصله  
 در غیر صفا و لظرف نذر در بعد از آن دوری بر پستی روی ایشان نباشد  
 متصل باشند بلکه دوری مابین او و پستی روی زیاده از حد می یورد نباشد اما در  
 پستی فاصله حضرت بالنسبه بکسی که از امام دور است بدوری می یورد فاصله بودن کسی که  
 گفته کافی اعاده شده از برای دخول در جماعت ضرر ندارد پس میتوان گفت که بگوید  
 از امام پستی از آنکه نزدیک است بگوید و از این شخص که حال جهل یا آنکه نزدیک است با امام  
 گفته باشد و احوط رعایت خلاف آن است و هرگاه در انشاء عمل و طریقی زیاده از حد  
 می یورد روی دهد اگر چه بیجهت آنها صغیر متعطله شده پستی ماموم و امام  
 مثل آنکه فرض ایشان فقر بود و پستی از یک طرف غام غوده اند یا آنکه عدول است  
 بسوی آن قرار پستی اوی و چنین وقت بطلان اقتداء است و این قدم علی با نظر آنکه  
 پستی را تسلیم در جای خود بنشیند علی هرگاه ممکن باشد پستی بلند بسوی  
 با امام و وجهی که علی باطل نشود باقی هیچ است تجدید نیست اقتداء هم چنانکه پیش

منور تکبیر

بازگشت

ما را اوی هرگاه آن صغیر دوباره داخل در جماعت شوند و جایز نیست متعطل  
 ماموم بر امام در جای که ملو در ابتداء عمل و انشاء آن پس هرگاه متعطل باقی بماند  
 است اقتداء باطل خواهد شد مصلحت او بلی هرگاه قصد آن قرار نماید بعد و کند  
 موقوف خود بعد از آن نیست اقتداء کند عملش هیچ است بنا بر اوی و هیچ است اقتداء  
 با تقدم چنین از روی سهو یا غلط یا اگر و قول بعدم جواز مساوات خالی از  
 نیست و منزه از این است و از اجتناب در احوط در جماعت برهنه های یکدیگر در حال  
 یکدیگر اقتداء نمایند پس مقدم می دارند امام جماعت را بدو نوبت و در هر نوبت  
 است خطا که تقدم فی الجملة کفایت در غیر ایشان و هرگاه در حال ایشان امام متعطل  
 باشد ضرر ندارد پستی بودن ماموم در رکوع یا سجده بجهت بلند نبودن فاست  
 از قیاس امام و جوان و مرجع در تقدم و تساوی نظر اهل عرفه است و باکی نیست  
 که در آنجا است که بر کعبه و احوط نزدیک است بودن ماموم است بسوی کعبه از امام  
 کعبه طایفه بر پستی و احوط از این ملا حظله نفسی کعبه است یا آنچه ذکر شد و احوط  
 از آن سو نیست بودن امام است بسوی کعبه در خود آن و در دایره دوران سجده  
 لازم است در جماعت نیست اقتداء و بدو آن منعقد نمیشود و کفایت نماز هیچ است  
 شرط آنکه جماعت شرط آن نماز چون جمعه نباشد اگر چه با خود قرار دهد که هیچ  
 مقدار با افعال امام بجای آورد و این در وقتی است که اخلال با دایب ملو متفرق است

شدن



و هرگاه شک در نیت افتد عود با آنکه در حواله افتد شاهد نماید چنانکه  
و غیر این پس اقوی عدم اعتبار باین شک است و احکام ماسوم بر خود جاری میکند  
احوال شاهد بر این معنی نباشد پس اگر بنا بر آنکه ایشان به جهت جماعت باز نمانند  
بگذارد و در غیر این دو صورت حکم آن انفراد است و برای او شریعت جدید نیست  
بنابراین اقوی چنانکه احوط تجدید آن است در دو صورت سابقه و لازم است تعیین  
و یکی بودن آن خواه تعیین باشد یا نشود با اشاره یا صفات و اگر در پیش روی او  
نظر باشد و قصد کند آنرا و یکی از آن دو را با هر دو صحیح نیت و کفایت میکند  
تعیین افتد به معنی شخصیکه در پیش روی او است و با علم بحالات آن و ضرورت  
در این حکم اعتقاد داشتنی اینکه باید از خود بعد از آن ظاهر شود بل هرگاه  
با علم نماید که سایر جهات و خلاف آن مشکوک شود پس اقرب بطلان است اگر  
آن غیر در وقت او و او را با شمع و چینی است اگر چه قصد نماید آنرا یا با حاضر  
با اعتقاد آنکه باید از خود و برید بنابر اقوی و احوط خصوص هرگاه آن عود عادتها  
و تجدید نیت انفراد کافی نیست اگر چه بعد از تکبیر و قبل از قرائت مخفی شود  
و تفرغان کنند و پس از قرائت معلوم شود که هر یک نیت است از برای عود  
خود بود غرض از هر دو صحیح است چنانکه مخفی شود هر یک است افتد بیکدیگر عود و پس  
اعاده عمل میکنند و اگر هر یک شک نمایند در نیت خود پس احتیاط استیناف است

و لکن بحث عمل خود و جایز نیست افتد ماسوم هم مانند احوط در علم عدول از امام  
می نماند پس امام دیگر در حال اختیار و قول بجای از قوی است خصوص هرگاه او را می دانند  
و او را نشاندار است که راجع به احوط است و جایز است عدول از انفراد در جمع احوط  
بنابر اقوی و احتیاط در اجتناب است و هم حسی احتیاط عدم از انفراد بافتد است  
اشاء عمل اگر چه دانستی جایز است و اگر عارض شود از برای امام امر که مانع از آن  
نگردد مصلو شود و اگر چه بواسطه ندانستن بحالت حدیثه باشد جایز است از برای ماسوم  
پس پیش از انداختن امام دیگر غریبان و تمام کردن نماز با او بلکه اقوی بنی همین است  
روی دهد از پیش بیکه مانع از اقامه بر کفیه مصلو نمائد یا اگر شل باشد بیکه عارض شود و از  
پس بنشیند و مکرر است از برای ماسوم بیکه مسوق با امام بنشیند و قرائت در صورت  
اول از قرائت اخفایه بنابر اقوی و احوط قرائت آن است و مستحب است از برای او مستحب  
شدن به تسبیح و تمجید و مصلو و هم چنین احوط و اقوی قرائت نکردن در صورت اول  
است بعد از آنکه بنشیند همیده امام را و سزاواران است که گوش دهد و احوط است  
که در زمان قرائت امام آرام گیرد و با طمأنینه باشد بلکه مستحب است و احوط است  
استاد در رکعت اول بود اما در رکعت اخیره پس ماسوم در آن دو چون منفرد است  
و مستحب است اگر چه امام در آن دو اختیار قرائت نماند نماید و اگر از بابت تقیه افتد  
بمخالف در صورت عمل نماید واجب است استیفاء قرائت کند اگر چه در غایت عجز باشد

و اگر چه در صورت عجز از قرائت امام بنشیند و قرائت کند



و هرگاه نتواند یا خواندن سوره در آن رکوع امام نماید ترکت آن کند و ملحق شود  
رکوع و هرگاه در آن سوره تمام کرد یا نکرده باشد پس قطع آن میکند و  
در استیفاء و ترکت پس از تمام عمل و اگر یافت امام در رکوع و متمکن نشد از فراغت  
از آنجا که نیت میکند و تکبیر میکند و رکوع میبرد و در آنجا که رکعت محسوب میدان  
نما و هرچه از قوی استیفاء و ترکت بعد از آن عمل میکند تواند در آن تشهد تمام  
در حال نشستن پس بر میخیزد و کفایت میکند و تشهد در حال قیام در آنجا که  
جستجو بر ماسوم متابعت امام در جمیع احوال افعال باین معنی که قبل از آنجا که  
بلکه معارف بالکمال با در عقید و تجارب نیست نباید پس افتادن چه چنانکه جایز نیست  
چنین و هرگاه عمل پیشی گرفت بر امام حرام که در کتب آمده باقی و عمل صحیح است اگرچه  
از برای استیفاء عمل است خصوص اگر بخلاف در رکعت بلکه یکصد گن یا اندوختن  
هرگاه هبت حرمت با نفوت شود و نیت از برای او در این چنین تدارک آن عمل  
ان فعل و هرگاه تدارک نمود باطل میشود با و صلوة اگر چه رکعت باشد شل آنکه سزا  
یا سجود پیش از امام برداشت عمل بعد بود که در جمیع متابعت بلکه در نیت بطلان  
هرگاه عود نماید در رکعت از روی سهو و اگر قول متابعت نماید از روی سهو  
انکه امام سر برداشت مثلا پس قوی و جوب عود از برای متابعت است اگر چه مستأنف  
زیادتی رکعت بالکمال در این وقت محفوظ نماید و اگر متابعت نکرده پس قوی

علامت اگر چه اشتباه و احتیاط در استیفاء عمل است چه چنانکه احتیاط برای رکوع کند  
پیش از امام سهو و این است که در آن رکوع و اگر بگوید بعد از عاده کند تکبیر را هرگاه  
عود نمود و با امام رکوع کرد و بنی احتیاط برای کسی که پیش از امام رکوع رفت سهو  
و رجوع نکرد استیفاء صلوة اگر چه در این عمل در نماز مشغول بود امام بقرآن  
مهد و اگر در حال فراغت امام دانسته بر رکوع رود عمل او باطل است بنابر اقوال  
هم چنانی هرگاه پیش از امام قبل از اتمام تکبیر واجب سر رکوع بردارد پس  
ایضا است نفوت قول واجب است نه آنجا که قیوة متابعت واجب نیست که شد در افعال  
بود اما اقوال پس واجب است متابعت در تکبیر الاحرام بلکه قوی ان است که  
نیت شروع ماسوم در تکبیر مگر پس از فراغ امام از آن و اگر قبل از آن تکبیر بگوید  
نیت و متابعت در غیر تکبیر الاحرام واجب نیست چه در اقوال و ایضا باشد چنانچه  
ان چه نشود او از امام اراد را نماند کن احتیاط در متابعت هر خصوص در  
بلکه رجوع متابعت در آن مخصوص شل تکبیر خالی از وجه نیست کنی هرگاه عمل از امام  
سلام بگوید صلوة او صحیح است و اگر سهو او باشد و پس از رکعت امام عود نماید بکلمه  
ادرات متابعت نماز او باطل نیست و امام تحمل چیزی از افعال ماسوم نیست مگر در  
و رکعت اول هرگاه اقتداء در آن نموده باشد بخلاف آنکه اقتداء خود را نموده در رکعت  
اول پس واجب است بر او قرائت در آن وقت که رکعت اول او است و در او افتات نماید

قبل



اگر چه صلوة چهار مرتبه باشد و اگر امام پیش از خواندن سور ماسوم رکوع رود ماسوم بر آن سوره نماز  
و ملحق شود بلکه قنای میانی است هرگاه پیش از آنکه نماز تمام نماید امام رکوع رود و قطع  
نماید و اقتضای اینست که هرگاه خواندن آن در میان رکوع امام ممکن باشد اگر چه همان باشد که  
اگر چه تمام باشد اگر چه در اول آن باشد و بدانند که ممکن است خواندن تمام نماز بخواند اگر چه در رکوع او  
تمام کند قصد آنست که هرگاه آنکه احوط در آن است و آن است که هرگاه تمام نماید تا امام رکوع  
بعد از آنکه جماعت شود و اگر در رکوع دوم امام افتد و خود قرائت تمام کند یا قرائت  
او مکمل شود و دوم خود کند یا امام قرائت کند یا بخواند که بتواند پیش از سر برداشتن  
از رکوع بخواند و متابعت کند ماسوم اما اگر استیجاب با او نشد صلوة که نشد و او با او  
چینی در قنوت و احوط اگر قنوت بخواند آن صلوة که بخواند تمام نماید احوط اگر بر او نشد  
و قنوت نشد و بخلاف از تمام امام موجود چه تکلّف خود هم چنانکه بخلاف موجود در  
و اخیر ادب بر امام از رکوع یا سجده خواندن و این ایستادن با او تمام کند و بعد ملحق با امام  
مکدر قرائت بخواند و احوط ایستادن و قرائت بعد از رکعت اخیر و اگر باز نرسید با امام  
بعد از رکعت اولی و احوط از برای او نیست تا نفر است و آنکه امام در رکوع پیش از آنکه  
باشد بلکه یک رکعت و اگر ماسوم شروع نمود در آن صلوة و ترسید که با تمام نمودن آن اول رکعت  
جماعت از او فوت شود پس متوجه است از برای او قطع نماید اگر چه پیش از آنکه امام تمام کند  
خانو اگر ماسوم داخل فریضه شد پس از آن ترسید که بسبب تمام نمودن در رکعت جماعت تمام

متوجه است نقل نیست بسوی صلوة تا تمام تمام کرد آن بعد از رکعت هرگاه در کیفیت منقوله  
ادلت جماعت نماید و بخواند آنکه از محل عدول نکند نشد باشد مثل آنکه داخل  
رکعت سیم شده باشد و احوط از برای او عدم نقل نیست بعد از دخول در قیام  
رکعت سیم و هرگاه پیش از قیام تمام رکعت را تمام نمودن دو رکعت تا غلبه بعد از آنکه  
عدول به نقل خود پس احوط از قطع آن است چون تا غلبه اصلیه و احوط خلاف آن است  
هم چنانکه احوط و احوطی عدم جواز قطع فریضه است بخلاف عدول من یزید بلکه احوط عدول نکرد  
بسوی تا غلبه کرد و بدانند در رکعت جماعت بعد از عدول بسوی تا غلبه تمام کردند و رکعت  
تخلف کرد بلکه بعد از وقت فریضه را تمام میکنند و اما بعد از آن میکنند جماعت استیجاب  
عاصی است در امام عدالت ظاهر به پس جای نیست باز کردن باقی و سبک چنانچه  
باشد و فریضه از عدالت حسن ظاهر است با جناب کرده و سبک است و سبک است  
باکی در دین و اجتناب کردن از گمابری که از جمله آنها احوط بر منجانب است و کسی و هر  
بزرگی که در قیاضها و سبکها میشود بزرگی محصیت به شارع مقدس بر آن چون کفر  
و انکار یا آنچه خدا فرستاده و پس از روح و دست و این بودن از عذاب و دفع کفایت  
و بیعت بر آن و او میباید ایشان و مجاری با او کینه الله و مثل نفسی عتیق مد بغیر حق و کینه  
کردن مالکین و معوق و اندین و قطع رحم و فرار از جهلها و دوری از شر و محرم  
و نفور کردن از شهادت و قسم و روع و نقض عهد و بخلاف از وصیت و خوردن مال



بیش از روی ظلم خوردن ربا و میته و خون و گوشت خوان و آنچه بغیر اسم خدا نذر شده  
و خوردن مال مردم و خیانت و دوری و کم و زیاد کردن و زنا و کبلی در ادله حقوق  
ان و حبس حقوق بدون عذر و اسرا خوردن بر و مشغول شدن بملای و قمار و غیر  
خمر و فحشا و لواط و نسبت زنا محضات و تورات صلوة و منجذ کوه و تورات که در جری  
واجبات که خداوند عالم در کتاب مجید و احسن کرده باشد و چندی شناخته باشد  
معصیت که باینکه خداوند عالم جزا بجهنم در آن قرار فرموده باشد و قرار باینست  
صریح باقران و چندی شناخته باشد و بدین ترتیب بودن گناه در نزد مشرعی و  
ایمان در نزد آن و نیز معصیت که در امام جماعت اینگونه دل زنا باشد و جایز نیست  
خودن کسی که ایستاده است بکسی که از باب عز از کلمه قیام صحت داشته غایب میکند  
چنانکه جایز نیست اقتداء کردن کسی که نشسته غایب میکند بکسی که بپهلوی خوابیده و  
اقتداء نشسته بنشسته خوابیده و نیز جایز نیست اقتداء نمودن خوابیده بنشسته  
ایستاده و چندی نشسته بایستاده و چندی جایز نیست اقتداء نمودن کسی که بپهلوی  
نمود یا وضوء ساخت بکسی که خواند هم تکریم کرده و چندی کسی که وضوء جبر و سلطه  
موافق تقید وضوء کند و نیز جایز نیست اقتداء نمودن بکسی که بپهلوی یا جاسه او نشسته  
و بجهت عندی تکلیف بظهور آن از بی ستم ندارد و نیز میتوان اقتداء نمود بکسی  
یا سلطان از روی شرافت پس از رعایت آداب آن میتوان امامت کند بر این غیر

از زنا بکسی که با شیعه نیستند و بداند که حاکم است اقتداء کردن کسی که قرآن نشسته  
باشد بکسی که عاجز از قرائت می باشد یا بکسی که اصل خلقت زبان بعضی از حرف  
بغیر از این میکند مثل اینکه سببی را شبنمی میگوید یا کلمه حرفی را خارج از معنی اندازد یا غایب  
و این در صورتی که سخن امام در قرائت دو رکعت اول باشد اما اگر اقتداء نماید  
در رکعت اول یا اینکه غلط امام در ذکر را برساند که مأموم خود این را جایز نیست  
پس در این احوال اقتداء جایز نیست اقتداء کسی که قرآن نشسته بکسی که همین حال  
نموده و بکسی که انگشت در خطی هر دو سواقی باشند مثل آنکه هیچ یک نتوانند صاف  
از خروج آن احاء کنند و اگر مخالف باشند در موضع غلط پس مأموم نیست قرائت  
نماید بعد از آنکه امام برسد موضعی که در آن غلط بگوید در همان حال عدول  
بایست و بخواند و امام از خط غلط و اجنبی در صورتی که تورات اقتداء از خط غلط  
نماید بکسی که قرائت را بیکویند یا باینکه اقتداء نماید بکسی که قرآن نشسته خالی از غلط  
الکلیه احوال آن که بی آن در زمان ممکن از اسوختن قرائت کوتاهی کرده باشد اقتداء  
در این صورت جایز نیست و جایز نیست اقتداء کردن کمال مثل خود و جایز نیست اقتداء  
کسی که عاجز است در بعضی حرف بدال و جایز نیست اقتداء کردن بکسی که عاجز باشد  
از او حرف بر وجه کامل بعد از آنکه حرفی از خروجی ادوا نماید و نیز کلام است  
امامت از برای مردان اینک امام جماعت مرد باشد و جایز نیست امامت کردن زن



وضعی از برای زمان و طایفه و نیز از برای مردم و هم چنین خنثی افتد و نمودن بخنثی  
معنی نیست و در اینجاست امام اینکه باند کسی یا او افتد و کرده و وایسته و بر او نیست امامت باطلی  
است و در خارجیت امامت از برای امام هر چند ظاهر این است و نیست جمع معنی است از  
نیت امامت و در جائیکه متوجه است ای ده غایب جهت افتد و بگردن دیگران نیست اما  
که در متقدم است و اگر نندکند امامت نماید به این افوی ان است که غایب و با نیت  
امامت هیچ شریک پیدا خلل نندکند و با نیت دیگر کسیکه امام مسجدی  
سزاوارتر است با امامت در آن مسجد از دیگران و هم چنین صاحب خوانده و غیر  
اولی با امامت در آن است و از دیگر خواه این غرض از امام مسجد صاحب نیت باشد  
باشد و خواه نیت مالک از برای صاحبان باشد یا بعارف و مدان سنگی کرده باشد  
بهتر از برای امام و صاحب نیت آن است که دیگران اذن دهد بجهت امامت در آن  
و چنان و نیت نیت فضل از برای دیگران اجابت شود هر که امر و ایراد و مانی هاشمی  
و غیر اینها با اینکه در سایر صفات مثل هم باشند هاشمی مقدم شود و اگر چه خدق  
منافع کنند بجهت امامت از باب تحصیل ثواب امامت با امور دیگر که منافعی  
در عمل باشد و که بشود که راجع با امور اخروی و هم میشود هر کسی که اهل افتد  
او را مقدم میدانند و اولی است با نیت پس از آنکه برانند خنثی الیسان نیت  
از امر او بدینجهت باشد بجهت رجحان در نظر مشایخ باشد و هر که مامورین

شونده و شوق نباشند بر پیش واداشتن کسی چینی و نیت اولی مقدم داشتن نیت  
بخشید جامع شرایط قوی است خصوص هر که با و مصلحتها و تقوی و برین  
کاری و ورع و اشغال اینها از اخلاق مرفیه در او باشد و هر که هیچ کدام  
رای این صفت نباشد و در این صفت هم مساوی باشند مقدم  
رعد کسی به که فرا نیت به نیت باشد و با نیت مساوی در قرانت مقدم دارند کسی  
که انانیت بسیار صلوة و ادب ان باشد و با نیت مساوی در ان پیشینند کسی  
که در غیر مساوی صلوة و ادب ان باشد و با نیت مساوی در انهم مقدم بدانند کسی که  
عمر او در اسلام پیشین باشد و با نیت مساوی در انهم رعایت نمایند سایر مرجحات  
و با مساوی بودن در جمیع جهات هر که مقدم بدانند خوب است و احوط ان که بفر  
تخیر نمایند و مکره است افتد و نمودن مسافر و هم چینی امامت کردن مسافر  
از برای حاضرین مکره است افتد و نمودن حاضر مسافر و امامت کردن از برای  
و مکره است مکره در غیر مسافر است اسرار انهم این که اهل نیت اند  
اگر یکی فضا گذار باشد و دیگری ادب و هر دو غایب میگردند با فقر که اهل نیت  
و امامت نیست اگر چه احوط از برای کسیکه بخواند و بکند افتد و مکره یا امامت است  
شود نیت افتد و امامت شریک چینی مکره است افتد و امامت هر چه در حق  
باشند یا هر دو مسافر اگر غایبهای ایشان در قصر و اقامت شل یکدیگر نباشد شل



یکی قضاء میکند و دیگری قضاء میکند اما با آنکه در ادای قضاء مثل هم نباشند بلکه  
 یکی نماز دانی بخایم و دیگری فضائی و اگر هر دو نماز در وقت ادای و قضاء <sup>چنین</sup> وقت  
 فصول تمام یکسان باشند لکن در عدد رکعات مثل هم نباشند پس جماعت اگر هفت  
 نذر و در جائیکه نماز امام پیش از نماز مأموم با خبر رسد یا بعکس پس احوط آنست که  
 انتظار بکشد تا آنکه پیش از آنکه یکدیگر سلام بدهند و از نماز بیرون روند و نیز  
 جواز آن خالی از وجه نیست و اگر انتظار بقسمی باشد که موالات در احوال مأموم  
 شود انتظار موجب بطلان نخواهد شد و جایز است برای مأموم آنکه پس از سلام  
 خود در مشغول نماند و حمد و ثناء حضرت باری نماید تا آنکه امام برسد و یک <sup>سلام</sup> بعد  
 بگوید و احوط برای امامیکه پس از مأموم سلام گفته این است که در همان هیئت  
 گذارند تا آنکه مأموم از نماز خود فارغ شود و هر چند موی خلاف آن است و  
 جائیکه امام پیش از مأموم فارغ از نماز شده بهیئت این است که نایب خود ایشان <sup>بجای</sup>  
 تمام کردن باقی مانده از نماز مأموم تعیین نماید تا آنکه نماز جماعت تمام نمایند  
 و در آنجا که مأموم پیش از آنکه رکعت اول از جماعت در آنجا که مأموم بکشد بهتر آنست  
 تعیین کند کسی که در وقت گفتنی اقامه حاضر بود و مکرره است امامت که بعد از آن  
 جدام یا کسیکه بر او وارد هر چند برای تسلیم خود نشاند و اگر رکعت آن در کسیکه  
 در رویش ظاهر شده باشد پیشتر از آنکه مکرره است امامت کردن کسی که خند کند

فانذار

نباشد و در ترک آن معذور باشد و مکرره است امامت از برای کسیکه  
 موی یا امامت کردن او در خوش ندارند و هم چنین مکرره است امامت جماعت  
 بنابر این صاحب وضو با غسل و امت کردن کوچک و بجماعت کن و در باغ از برای  
 غیر اهل صفت خود بلکه بهتر آنست که هیچ نافرمانی بر او احوط و هیچ کاملی از  
 بر او احوط از خود امامت نکند و بدانکه شرط نیست در صحت اقتداء بلکه  
 امام و مأموم در واجبات صلوٰه و سبیل آن موافق بکند بگر باشند و بین  
 ایشان مخالفت نباشد مثل آنکه امام بسبب اجتهاد یا تقلید نماز را یا  
 نزار سجده یا بن بدارند و در حال نماز استعمال بیل یا خنجر بجا بیاورد و مأموم  
 بخلاف آنست بلی احوط نباشد اقتداء به مکرره امام سوره را واجب نداند  
 او را ترک نماید پس اوی از برای مأموم آنست که در محل سوره بنیت اقتداء  
 کند تا آنکه سوره را بخواند و اولی بعد از آنکه وقت و قرائت سوره را بجا آورد  
 و اگر امام سوره را بخواند نظر با سجده آن در پیش او پس اقتداء صحیح است هر  
 بخونین بعد از آنکه سوره را مأموم بداند که در جامه و بدن امام بخاشی است  
 که گمانه از سجده نماز است پس اگر بمیداند امام عالم نجاست بود لکن در وقت  
 نماز فراموش کرده پس اقتداء با بن نیست و اگر بداند که مطلق بر نجاست جائز  
 ببلند خود نشسته پس اقتداء صحیح است و اگر بداند که نماز کردن امام با این حالت <sup>بجای</sup>



مطلع نشدن برنجاست البته با حیل و فراسوس کردن پس اوی نیز جواز اقتدار  
و هر زمان که ماموم عالم شد که قازا مام در واقع فاسد است بجهت باطلهاست  
یا پوشیدن جامه از غیر ماکول اللحم یا غیر اینها از سایر اسباب این اقتدار چنانست  
ماموم بشی از پشت آمدن و میل است که قازا مام باطل است لکن در حال ان فراموش  
این معنی که عاران باطل است و اگر بعد از رواج ارعاز دانست که قازا مام باطل بوده  
بجای آنکه چند تکلیف مام و اعاده با فساد باشد و اگر ماموم در ان شاء قازا مام  
که عازان باطل است قصد انفراد نماید و اگر محل قرائت باقیست با اینکه باطل است  
پس اوطان است که بتان بقرائت نماید و چنانی است حال مسئله هرگاه بعد از  
از ان شخص شد که امام در حال اقتدار فاسق یا کافر بود پس عمل صحیح است و هرگاه  
اشاوان شخصی شود قصد انفراد نماید و اگر بعد از رواج یاد را متا عمل ظاهر شود  
که امام زن یا دونه یا طفل بود عمل باطل است و بایست استیناف نماید مگر در ایام  
بودن زن یا نوجوان مثل خود و اگر امام جنون از افعال مام را فراموش نمود پس  
ماموم عالم بان نشد عمل ماموم صحیح است هر چند فراموش شده امام از ارگاه باشد  
و ماموم او را نجا آورده باشد و اگر ماموم عالم بان نشد محل ان باقیست پس این  
اعلام نماید و اگر متنبه نشد یا آنکه ماموم او را اعلام نگردد تا محل ان فوت شده  
شده از ارکان عمل نبوده است و بحال خود باقی است هر چند فراموش نموده قرائت باشد

با اوطان برای ماموم قصد انفراد است با اعاده عمل پس از اتمام بان خصوص هرگاه در  
حوش شده قرائت باشد و باید آنکه متنبه است از این ماموم آنکه در حساب راند تمام  
اگر بکفر باشد و اگر حدیث باشد صحیح است سر امام بایستد و هم چنین بجهت  
و از ان که پشت سر امام بایستد اگر چه یک نفر باشد و اگر یک نفر در پیش او باشد  
پس مرد در جانب راست امام می ایستد و در دست سر امام و اگر حدیث در دست  
دارد ها بایستد در دست سر امام می ایستد و در دست سر ایشان و پس بدان  
از او که یک نفر را عاز کرده است او را بجماعت اعاده نماید خواه امام واقع شود یا  
از بعد امام و ماموم هر یک را دی او را فریاد فویه باشند و در زمان اعاده جماعت  
فیه استجاب در غایت نماید مام را فریاد و اگر بعد از رواج ارعاز دوم متنبه شد  
عازان باطل بود آنکه فیه بنماز دوم نماید و اگر عاز بود جماعت نجا آورده باشد  
نجا دهد باز در بار جماعت دیگر اعاده نماید پس استخبار اهل دار و اوطان است  
و متنبه است از برای ماموم یکم رکعت اول امام رکعت است و متنبه و پس از رکوع فیه  
امام از قرائت خود یا قنوت خود فارغ شده است که سجود به تسبیح و همدون که بنماز  
بنگه امام رکوع بود و متنبه است که از قرائت خود آید و گذارد تا آنکه آخر قرائتش بشی  
از رکوع واقع شود و هم چنانی سجده از برای یک رکعت جماعت غافلین داخل  
و پس از رکوع اعلام ایشان راجع از قرائت خود متنبه است که رعایت حکم مذکور نماید



در نظم دادن جماعت راست کشیدن صفها و مساوی بودن کشاد بها تیکه بنی صف  
 است و جمادی هم بودن شانهای مامومین و انکه اهل علم و فضل را در صف اول و دارند  
 و طرف راست صف را بر اقل ایشان و اگر دارند و بهیچین نحو بر لغات نمایند تا  
 صفوف و مکره است اینان ماموم در صفی ششگانه مکر آنکه سابع صفها بر نه باشد  
 بقول این است که در جیتی وقتی در جانب امام بالیند و بنی مکره است اما ماموم بعد  
 گفتنی قدر است الصلوة فانه یجوز و در سجدات از بر امام آنکه بشنوند مامومین  
 آنچه که بگوید مکره و مکره در جانب که اخفات و جبهه مکره است از برای  
 ماموم آنکه بشنوند امام چیز را که بگوید مکره در غایت ساق و شتر اینان قد  
 چیز است مکره اول قطع سافتیکه حویقه مکره و در آن هشتاد و پنج است در رفتی  
 ششانی یا در رفتی و بر کشتی از دو یا از یک چهار فرسخ و در چهار فرسخ و در چهار فرسخ  
 یا یک شش یا در یک شش و یک فرسخ در رفتی و بر کشتی و بر کشتی را بماندن یک شش یا یک شش  
 بماندن شش یا شش و از آنجا که قطع نماید رفتی و بر کشتی را بماندن یک شش یا یک شش  
 بر وجهیکه سفران قطع نشود با تمامه و خوان پس اوی این است که قمر نیاید و افطار  
 میکند و اجناس شد بد در جبهه مامومین فقر و تمام و رفتی و در و فقامان صورتی  
 سه میل است و میل چهار هزار ذراع و ذراع دست است که طول هر ذراعی عرض است  
 چهار انگشت است که هر انگشتی عرض هفت جوهری عرض هفت سوزی از او است

یا بولاند

یا بولاند و هر که سافت کمتر از این باشد هر چند بقدر بسیار کی باشد تمام میکند و اگر  
 نماند سافت بحدی بود که سافت بماند تمام میکند و هم جیتی تمام میکند یا اوی این  
 مظهر کند که سافت بحدی بود که سافت بماند مکره و شش است بشود  
 مکره و شش است بحدی بود که سافت بماند مکره و شش است بشود  
 عدل و احد جمع است و هر که دو عادل بخردون با اینکه سافت بحدی بود که سافت بماند  
 بنده دیگر شکاهات داد و بخلاف آن پس اوی این است که تمام میکند مکره و شش است  
 و اگر مکره نیست بمردن سافت هر که سافت مکره و شش است بحدی بود که سافت بماند  
 در شش است و اگر مقدار سافت شرعیه در نماند و ممکن از معرفت انهم یا این  
 احوط جمع است و انکشاف نماز تمام خالی از قوت نیست و اگر باشد در سافت قمر نیاید  
 اعاده کند هر چند بعد از آن شود که سافت بحدی بود که سافت بماند مکره و شش است  
 الی الله بدون تنزل در تحت آن بجا آورده و موافق واقع شده و احتیاط نیست  
 است هر چند در انکشاف بان در وجهی است و احتیاط نیست در اعاده است هر که در جای فقر  
 کند صحت هر که در وقت دانسته شود و اگر در ابتدا سیر عقیدن است سفر او مقدار  
 سافت شرعیه است و در انشاء دانسته مقدار آن است و هر یک که اگر چه از سفر  
 سافت شرعیه یا سافت او اگر طهارت یا دیوانه قصد سافت کند و در انشاء ان بالغ یا  
 شود قمر نیاید و احتیاط در وجهی است و سافت از سورت بماند در بلاد معتبر



و متنهاي خانها را در اينكه اطراف آن سوراخها را با نمد و از افر حمله اند و با نمد  
 بپوشد كه نيز كمي از خار و عادت باشد بخوبى نگاهد ان به بزرگى بلایه و عاده باشد و اگر  
 مایه و قوام را تمام در صورت خلالات از يكديگر جدا باشند و معتدل  
 قمر را بنگه مسافر قصد نماید قطع مساوت من بوجه و قصد نماید كه در انجا سفر  
 كلى از قواطع انرا اجاباورد در چندان مساوت نبرد و بحد و زطلی كند ماداميكه قمر از  
 سفر برون رود مثل يكهر روزى چنانكه جهت تفرج قطع نماید پس در انجا مساوت  
 تمام ميكند و باطل جمع نماید بطى هر كه كیفیت من بوجه و شوارى را  
 باشد با غنى سرا و مثل ان پس قمر ميكند و هر كه كثر از چهار فرسخ را بگذرد نقطه  
 وجود تا بجمع ان سیر و قدار هشت فرسخ یا زیاده بشود تمام ميكند و حكم ساختن  
 جارى نیست هر چند در ان آمدن و رفتن داخل محل تو خیر نشود و قصد از ان  
 اهره هاى كیفیت باشد با بصر و ظاهر همین حكم است در مساوت كه ملحق از رفتن  
 باشد مگر در چهار فرسخ و اگر قصدى كه در نظر جارى بود در راه دانسته باشد بزرگى  
 مساوت شرعیه و دیگر كثر از ان و اختیار راه در عونه قمر ميكند و اگر چه بجهت قصد  
 اختیار راه بود و اگر از راه من و بلك طى مساوت كند و كثر از چهار فرسخ باشد تمام  
 ميكند و چندانى و اینها را كذا راه و مراجعت كند و او را در این جمع است و بزرگى  
 هر زمان كه شروع نماید بطى مساوت راه و در كمال مساوت شرعیه است و اگر قدار

فصل

خا كدام بكنند اگر جمع كند در او هر چند مساوت و هفت فرسخ باشد و در نوبت  
 با فرسخ و قصد رجوع نماید از ان راه و را و او را و او را و این حال جمع است و هر كه قصد  
 نكند در نظر دارد و مساوت مابین او و ان مقصد شبیه و از قوامندان باشد پس رفتن  
 بسوى مقصد را و هاب قرار دهد و رفتن از این را بسوى محل مراجعت و ملاحظه  
 هرگاه چهار فرسخ یا زیاده بر ان تا مقصد باشد و از ان جانا بیکه در اولت نیز چهار  
 یا زیاده بر ان باشد و هر سكه و اگر چه با نمد تمام ميكند و هر كه قصد در آخر پاره  
 واقع شده باشد بقصه كند عود بمحل این دهمان رسیدن بقصد تحقق شود پس قمار  
 و هاب قرار دهد و با بلك كثر از هشت فرسخ باشد و هر كه قصد كثر از مساوت كند  
 پس از قطع عودن ان باز قصد كثر از مساوت شود تمام ميكند و هر چند مجموع ان دو مقصد  
 مساوت باشد و همین احوال هر كه مساوات چند با بلك كیفیت طى نماید و هر كه بدست  
 قصد مساوت از چهار غلام كه بجهت با جویان كشد برود تمام ميكند و هر چه زیاده  
 نت شرعیه قطع نماید بطى هر كه بخواهد مراجعت نماید و مساوت مابین ان و محلی كه  
 كرفته عود بسوى ان اشته فرسخ باشد قمر ميكند و هر كه از محل تو خیر بیرون رفتن  
 زیاده بر این است كه اگر هم سفر از برای دهم رسد سفر كند و اگر نه مراجعت نماید پس  
 بقدر مساوت شرعیه طى عودد باشد قمر ميكند و اگر چه مساوت و زیاده باشد تمام  
 تمام سفرها باشد و در این سفر نماید و اگر خواهر جمع را نمد و رفتن و مساوت باشد

بلك

اگر

ميكند

است



سفر هجرتی که از محل ترخیص چون رفت قهر میکنند و بدانند حرف نیست در فصل سانس  
 مایه ای بکنایع غیر باشد در سفر با یکدیگر چنانکه حرف نیست در تابع مایه ای که یکسان است  
 سانس و علام و اجیر و غیره چنانکه حرف نیست مایه ای سانس و کسکه با کراه اورا بفرستند  
 و غیره پس بر هر قدر که رسم است بلی معتبر است در حق تابع اینکه بدانند مینوع فصل نیست  
 خود و هر که علم بر این نداشته باشد قلم بکند و واجب نیست بر تابع فصل نیست  
 و هم حکمی واجب نیست بر مینوع اعلام تابع بر قصد خود و هر که قصد تابع این باشد  
 پیش از رسیدن بجای سانس و مفارقت از مینوع خواهد و مایه ای بکند  
 وجه حرام باشد قلم بکند و اگر زن احتمال این بدهد که پیش از رسیدن  
 نت رها شود و قهر میکند مایه ای و اگر زن بماند و این باشد که رها خواهد شد  
 واسطه فاسد سانس نباشد قلم بکند مگر آنکه فصل سانس فایده با عزم  
 پس از رها شدن مفارقت فایده در صورت قهر میکند و لوطی است که هیچ  
 مایه ای قهر و اقام و از این است که حکم علام که احتمال از آمدن بدهد و اجیر  
 احتمال فتح اجاره بدهد و اگر زمان اجاره و مدت قطع زن پیش از رسیدن بجای  
 فت منقضی شود پس اگر که قصد ایشان باشد که سفر را بخرسانند قهر میکنند اگر قصد  
 فت کنند قلم بکند دوم آنکه سانس بر قصد سفر باشد تا چنانچه اگر عدول از  
 نماید یا شود و در رفتی ناان و قلم بکند و آنچه در سانس سابق بر عدول باشد

فصل غوده

قهر غوده اعاده میکنند اگر چه وقت نباشد و در صورت عدول یا شود و بعد از رسیدن  
 چهار فرسخ قهر میکنند اگر چه در آن روز هیچ ننگند یا با هیچ و کثرت نیست در سانس  
 بود باقی بودن بر آنچه اول قصد داشت پس اگر که در اول سانس تا صد جای بود که قهر  
 لازم بود و بعد عدول فایده و فصل جای دیگر کنند که بعد سانس شریعه باشد  
 میکنند و چند از مکان عدول تا بقصد سانس نباشد لکن با سانس طی شده در  
 سابق بان مقدار سانس و هر که در آن باشد و شود بعد از حرام شدن پیش از  
 قطع جز از سانس نماید رجوع بقهر میکنند و اگر در حال غن و قطع سانس غن  
 از آن حرام شد پس اگر که آنچه در زمان حرام با آنچه از سانس مانده بعد قهر میکنند  
 و اضطرار در حرام که بکند بقصد سانس قهر باشد و هر که گذشته و در میان  
 با باقی از سانس سانس شریعه نرسد قلم بکند سیم آنکه قصد اقامه در  
 سانس نباشد و چنانچه قصد در بوطی عرفی باشد نباشد با آنکه و بقصد  
 تمام میکنند مثل آنکه غن قطع چهار فرسخ و قصد نیست اقامه پیش از طی سانس قلم  
 فرسخ باشد و چنانچه از برای وطنی باشد و قصد در بیان داشته باشد حکم  
 و بوی که در در اقامه با بوی و بوطی و هر که قصد طی سانس باشد لکن احتمال  
 بدهد که برای اقامه یا بوی و بوطی روی دهد قهر میکنند اگر که پس از قصد اقامه  
 در بوطی در آن سانس رجوع از قصد خود نماید پس اگر که باقی از سانس چهار فرسخ

غاید







رکعت سیم قبل از رکوع آن و هرگاه پس از غم غلام کرده باشد باز بیرون  
رفت تا کمتر از مسافت و مقاصد این بود بعد از مراجعت اقامه دیگر نماید تمام میکند  
رفتنی و بگشتنی و در مکانیکه با جمارفته خواهد در محل اول اقامه نماید با جماران و اگر  
غم بر اقامه دیگر نماید و غلام بر رجوع بحال اول نبیند قصر میکند هرگاه از محل  
افاست تا بمقصد مقدار مسافت باشد هر چند پیش از رسیدن بمقصد  
مست نماید و اگر نماید عود بحال اقامت باشد مگر غم بر اقامه دیگر ندارد و مقصد  
کمتر از مسافت است در رفتنی و مقصد تمام میکند و در مراجعت قصر میکند  
رجوع بسوی محل اقامه با اعتبار متوالی رفتنی در سفر جدیدی بنا کند و اگر  
در رجوع قصر مخصوص هرگاه بنا او بر نودن یا بحال اقامت باشد و هم حای اقامت  
در رجوع قصر موقوف در اقامه باشد بعد از عود هم حای هرگاه موقوف در عود  
یا غافل از این معنی هر چند قول تمام کردن در رفتنی و برگشتنی و در مقصد قصر  
در غیر اینها خالی از قوت نیست و هرگاه پس از اقامه مقصد سفر نماید و بیجا از طی  
مسافت از مقصد خود رجوع نموده عود بحال اقامه کند و اقامه کند و روز قصر  
پیش از حال بیرون رفتنی و غلام میکند بعد از آن اقامه بنا بر اقوی و اگر عود  
بدون اقامت قصر میکند و احوط جمع است و هم چنین هرگاه با او بر کرده اند  
بجهت فراقی پیش گرفته و عود نماید و اگر کسی در غلظت غلظت غلظت غلظت

و بعد

و بعد غم بر اقامه کرده تمام میکند و اگر مقصد اقامه کند و در غلظت غلظت غلظت غلظت  
سفر کند پیش از رجوع در رکعت سیم قصر میکند و اگر او اختیار مسکن همچنان بلکه حال همین  
پیش از غلام کردن و احوط جمع است و هرگاه مسافت اقامه باشد و مسکن سیم شود در مسکن و رفتنی  
است ملت سیم و در مسکن مسکن هر چند بدست نه روز و نصفه و در مسکن و در مسکن  
اقا باشد خواه ماندن بر آنجا یا در بلد یا در بیابان و احوط در رجوع قصر است و اگر در سفر  
ماه رسید و در آنجا بر آنجا ماند و شب سیم هلال ماه دیگر بدیده شد پس در روز  
تمام میکند بنا و وجهی که قوت دارد و سیر او را بر آن ترک احتیاط نکند و حکم ماندن  
از یکماه حکم اقامه است در وجوب تمام کردن هاز و در نقطه شدن حکم سفر و وجهی که قصر  
خارج سفر دیگر باشد و هم چنین در حکم بیرون رفتن تا کمتر از مسافت و غیر آن از سایر احکام  
از رسیدن بعد مسافت شرعیه فرق نیست در تردد مابین تردد بودن در تعبیه بنا  
بیرون رفتنی از محلی که در اولت بسوی مقصد مابین تردد در آن یک سفر را بر هر چند جو  
نماید بحالیکه از او انشاء سفر نموده یا اگر بسوی مقصد برود بی تعبیه در آن تردد  
آن در است مکان باشد و هرگاه بی سفر و سیر تردد شود پس اگر بعد از رسیدن مجد  
شرعیه تردد قصر میکند و اگر پیش از باشد عود تمام میکند و اگر در انشاء سیر رفتن آن  
از محل شود و عود بسوی آن نماید حکم مذکور بر آن جاری نیست پس قصر میکند هر چند  
از مسافت شرعیه برود و عود نماید و هر چند قصد او این باشد همان روز یا همان



رجوع عمل نماید چهارم از شرایط قصر آنکه سفر و صیاح باشد نه حرام چون اگر غیبتی غلام  
هرگاه سفران معصیت باشد غلام سکند خواه خود سفر معصیت باشد یا غایتان بالا زمان  
در سفر اما آنچه در انشاء واقع میشود یا باعتبار سفر کردن مترجم میشود سو یا غلام نمیکند  
و نوع اینها در پنج شال میمانیم اول سفر کردن غلام بدون ادن مال که نفس این عمل  
است و تمام کرد در آن گاه دوم سفر کردن بجهت آنکه پس از رسیدن مقصد است  
حرای از قبیل ظلم و اعانت ظالمی پس اصل سفر بقصد حرام نیست کس غایت و غرض از  
حرام است و در این صورت نیز تمام میکند بابر اوقی سیم سفر کردن بسواری بر حیوان  
مثلا اگر چند خود سفر یا غایت الحرام نباشد چهارم سفر کردن اصل الحرام است و نه  
ان و نه کارزم ان کس حرام را در انشاء واقع میشود از قبیل نظر باجنبی یا خوردن  
حرام و شبهه ان چنین حال قصر میکنند بچهار سفر کردن کسیکه واجب است بر ان امر  
چون ادله و این و بخوان که بسبیل بن سفران واجب تر است میشود و چنین وقتی قصر میکند  
واصطاح در حج است مایه قهر و تمام خفصا هرگاه سفر فایده بجهت فرار از ان امور  
و اباحت سفر شرط است در انشاء ان و انشاء ان پس هرگاه در انشاء سبب سفران طاعت باشد  
و در انشاء ان قصد معصیت فایده از هتکم قصد تمام میکند هر چند مسافت زیاد  
باشد و هم من هرگاه در وی سفر معصیت رجوع فایده از ان و قصد سفر صیاح کند قصر  
هرگاه از جنبی نین سفر صیاح تا مقصد بقدر مسافت باشد از چند چهار فرسخ یا از دو اگر بقدر

و اما بعد از ان بعد مسافت برسد پس در ضم کردن آنچه باقی مانده بسوی ان وجهی است  
اوقی خلاف ان است پس غلام میکند تا شروع در عود نماید و همچنین تمام سکند هرگاه  
از سفر یا مثلاً مسافت مواجعت بعد مسافت شرعی باشد و ان باقی چهار فرسخ باشد  
اوطح است در این دو هم حال که اوطح پنج فرسخ عود کند بسوی طاعت بعد از  
معصیت در اساءه و عوطی مسافتی از ان با وجود آنکه باقی بقدر مسافت شرعی باشد  
کردن ای باقی که نماند بعد از اسقاط آنچه در این بی روی داد از مسافتی که مقرون  
معصیت بود در هر صد اوقی قصر است و همی است حکم بطریق اولی هر که قصد معصیت  
و هنوز سیر نکرده باشد و کارزم است تمام کردن در سفر بجهت سیر و تفریح  
مایه با رباب عبس متداول است و در مواجعت قصر نباید هر که بعد از  
شرعی برسد و اگر سفر صیدان بجهت قوت خود و عیال باشد قصر میکند  
از ان و روشی و تجارت باشد افطار نباید روز را و اصطاح میکند در فای  
جمع کرد مایه قهر و تمام و قول بقدر خالی از قوت نیست و وقتی نیست در صید  
تکی و مجری هم چنانکه فرق نیست بعد از رسیدن بعد مسافت مایه قهر و تمام  
فایده با آنکه دور شود از ان و مایه قهر و تمام روز ستم طول یا باجماع یا نه  
الح و کسیکه باغی ظلم است و از اموان او تمام میکند هر چند سفران جائز تمام است  
باشد پس خود ان قصر میکنند و اتباع ان تمام سکند و کسیکه باغی جائز است و قهر



ماحون که مرغان اورا اطاعت کنند هرگاه امر بفرماید او طایر برای او جمع از مایه های قهر  
 انجام هرگاه سفر کند بجهت اطاعت امر او هر چند سفر مباح باشد و یا بی جانی کس  
 با او سفر نماید یا بخواند بکاری در نزد او از قبیل دفع ظلم و شبهه ان انجام دهد قهر  
 پنجم آنکه سفر را عمل و کفر اقامه نباشد چون مکاری و کشتی باقی و ماسی و غیر اینها  
 از کسانیکه سفر را پیش از خود قرار داده اند این مقام میکنند قانرا در سفر یک عمل  
 از هر چند بجهت خود باشد مثل اینکه از برای خود ماسی از جانی بیجائی بودند یا آنکه  
 عمل خود را نقل نمایند و فرقی نیست مابین اینیکه سفر بخلاف عمل بدینی باشد مثل  
 سابق سفر نزد یک بنو و در سفر یک با ماکن دور سفر کرد و مایه بی غیران و  
 فرقی نیست مابین آنکه در بی سفر اتمام نماید و بخلاف عادت استعاره بگوید  
 اسکه و شغل را بیک منزل بود و مایه بی غیران همه در صورتیکه در سفر عمل او باشد  
 هرگاه بر اختیار سفر بران نماید هم چنانکه کاری عمل خود را و گذاشته بسفر یا رسید  
 قهر میکند و هم چنان قهر میکند حمله در یک سفران سفر چند ماهیست که در آن  
 یکسانیکه عمل ایشان تا تمام سال یا بخیل ان طول میکشد تمام میکنند قانرا از قبیل  
 که از بلاد بعد از یکدیگر میسر دهد بجهت رفتی و مراجعت بخوبی تمام سال را با بخیل  
 ان در این عمل مشغول شد در چنانی و قی تمام یکماه و هم چنانی تمام میکنند سودای کرد  
 تجارت در اطراف را پیش از خود قرار داده و در تمام سال عمل او این را و هرگاه در این

اینها

مثلا عمل

مثلا عمل او این باشد و در زمان ثلث نماید چنانی و قی در وجهی قهر میکند و این  
 ان ثلث که جمع نماید و اگر بی و در رفتی و آمدن عمل او باشد لکن در کمتر از سافا چون  
 هضم کشته قهر میکند هرگاه بفرماید بی و در هر چند از برای هضم کشتی باشد مگر در  
 عمل خود قرار دهد پس تمام میکند و مدار تمام کردن در جمع موزان است که در سفر  
 عام بگویند شغل و کار او سفر است که در این سفر با لید بجهت طول کشیدن و مگر  
 کندن از جانی غیر بلند بخوبی یک مثل آنکه مکار از از صفهان بفرماید رود و از این  
 خود مراجعت نکرده بی و در و از این بفرماید یک و در پس تمام میکند و اینیکه این  
 جهت بماند اقامه روز در آن نگذرد با اقامه در سفر یک قهر میکند چنان در روزی  
 اقامه مانده باشد یا نه و چه در اقامه او مدتی یا کمتر از سافا شری بی و در زنده  
 بماند یا بجهت شری اقامه آن ده روزی باشد هر چند پنج روز بماند و پنج روز بماند  
 از سافا و بعد از مراجعت پنج روز دیگر که مجموع با اول ده روز تمام باشد و هم چنان  
 بماند هرگاه قصداً در غیر بلند خود نماید و ده روز در آن بماند و کفایت نمیکند  
 روزی مانند بدون قصد و هم چنان قصداً بماند بدون آنکه ده روز را تمام نوقوت  
 و بی نهایت نمیکند مانند بی و در بدون قصد بر حال بود و حکم تمام کردن در سفر  
 منقطع نمیشود مگر مانند ده روز بعد از آن هر چند بدون قصد بی و در مانند  
 مانند در بلند خود و هر زمانیکه منقطع شد حکم ان بی و در ده روز مانند قهر میکند



سفر اول و در سفر دوم تمام میکنند و چندی در سیم بطریق اولی احوط در هر دو جمع است  
ما بین قمر و اتمام و رفت نیست در این مابین مکاری و ملاح و ساعی و غیر ایشان را که سائیکه  
علی ایشان سفر است و مادامیکه روز نمایند بخوش بوی تمام میکنند و احوط آنست که در  
رعایت حکم ده روز نمایند و اقوی خلاف آنست و محال است که بشیر یعنی نذر و تاب  
و گناه است تمام میکنند مگر آنکه انشاء سفری خارج عن خود نمایند و زیارت و امثال  
آن رود در این حالت قمر میکنند و اگر از خانه خود بیرون رفت در طلب غول و یا کبک و آن  
بعد ساق باشد قمر میکنند و احوط جمع است میان آن و تمام و ابتدا سفر بدوی از غول  
تست که حکم و غیر او است و محل ترخص آن خلست که خانه خفی شود بر تقصیر که در بیان  
ترخص نکند خواهد شد و سیاح در بلاد دیگر از برای خود و طی اختیار کرده در اسفار خود  
میکند و احوط از برای او جمع است و کسیکه از وطن خود اعراض نموده و سور و طریک را  
نکرده در سفر خود قمر میکنند و کسیکه در محله و سیعی است که آن او طی و مقر خود قرار  
و در هر سال در یکبار از آن منزل بیکبار قمر میکنند که بعد از مقر بجای دیگر رود  
و میان این دو منزل بقدر مسافت سفر باشد و شبانکه مکان معنی ندارد تمام میکنند  
خاز را ششم شرط است در قمر آنکه محل ترخص برسد و پیش از رسیدن بآن قمر  
بیاورند و محل ترخص آن مکان نیست اشکال صور بل در آن خفی شود یا آنکه سالی  
نرسد و تحقیق مراتب از این دو علامت قمر نماند و احوط در رعایت جمع شدن

علامت است از پنهان شدن بیوات بل و دیوارهای آن و رسیدن  
او از آن و مدار در شنیدن اذان و دیدن بلند بر معتاد است نه خارج عن حدت  
کوشش و اینها نقد می کنند که اگر صاحب کوش و نیای بودند به شنیدن یا نه  
حالت با وجود جایی نقل می کنند که اگر حایل بون بچه حال بود و مدار در بلند  
مکان بلند و پس از آن بر ستوی است و اگر چه بفرز و نقد و باشد و احوط در بلند  
مکان آن بلند و تفرع است پنهان شدن جدان است و اعتبار بنابر وقتهای بلند  
در بلند نیست بلکه اعتبار بر بلند و یقین است و معتبر پنهان شدن شکل دیوار  
های خانه است نه سبلی آن و لحنیات در اذان رسیدن مطلق او از آن هر چند  
نشود او از آن است یا غیر آن چه جای آنکه دانسته شود اذان است که می شنود  
کلمات آن و قول بکفایت رسیدن او از یک کلمات آن مشخص باشد خالی از  
قوت نیست و اعتبار در او از مؤذن بر معارف از او از مؤذنی است نه خارج  
هم چنانکه مدار بر بخداد از خانه است که در بلندی و پس از معتبر است در اذان  
بر مکان باشد به بلندی معتاد نه خارج عن حدت چون سار و شبیه آن و بلند  
این است که بایست او از مؤذن در کنار بلند باشد و سطح آن بل قوت دارد آنکه  
در او سطح بلاد منبویه یا توسطه که از برای اذان محل مرتفعی باشد مانند ارض  
نخشا شرف و کربلای معلای و بدوی آنکه سبکند به پنهان شدن خانه های خود

بلند

ان



و احتیاط در بعضی اشیای که در حکم دیوار است و چنانچه احتیاط قهری است از برای کسی که  
 بعضی از دیربگی از او گن و بعضی دیگر از خارج از آن است و در وقت سحر حضرت سید الشهدا  
 سلام الله علیه باز یاد آن حایر است و الحاق رواق مقدس بان بوجه نیست و  
 در آنجا بر اثر خضوع مقدس است تا بجای نیست پنج ذراع بذراع دست و الله اعلم  
 بحقائق اوکلامه

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب سوم و در آن چند بحث است بحث اول در نیت و در آن چند بحث است  
 فصل اول معنی نیت در روزه و غیر آن از سایر عبادات نیت و بدنی  
 آن عمل باطل است و نیت میکند در آن همان قصد بسوی عمل معینی بوجهیکه  
 ابواب سابقه گذشت چه آنکه بر خاطر بگذرانند تفصیل آن را باید و لازم نیست  
 تعینی عمل در جائیکه عندئذ باشد و اتیان بان تقریما الی الله قصد و موجب یا استیجاب  
 هم چنانکه لازم نیست تعینی اداء و قضاء و اینکه عمل از برای خود است یا نیابت غیر  
 هرگاه تعینی موقوف بر یکی از اینها باشد در آن وقت لازم است قصد بسوی آن  
 مدتی از امور مزبوره قصد غیر آن غایب باشد و اگر در واجب قصد متوجه کند یا بعد از  
 ساقی با تعینی نباشد و موجب تغییر نوع عمل نکند در روزه او صحیح است و هرگاه بعنوان

این کار را بکند کند اگر چه کفر و کفر فاسد نیست و واجب نیست بر کافر و انستی اگر چه  
 عبارت از کفر و باز از انستی نفسی است از مفطرات یا آنکه مجرد نیت است اینها از شهر  
 واجب نیست و انستی جمیع مفطرات بوجه تفصیل و کفایت میکند بباراقی  
 امسالت از آنچه بضر است بصحت عمل اگر چه تفصیل از آن اند و هر که در روزه و  
 با اعتقاد آنکه بقاء بر خجاست عمل مثله باطل آن نیست و لکن اتیان بان نکرده و در  
 خود قهر نکرده و امسالت از خصوص غیر از روزه آن صحیح است بخلاف آنکه ملا حظ  
 در نیت امسالت از ماعدا ای ان الی باطل میشود فصل دوم واقع نمیشود در ماه  
 غیر روزه آن واجب باشد از روزه یا غیر آن از کفار بوزه و از غیر آن چون مسافر  
 آن یا بواجب و فرقی نیست در این حکم مابین جاهل و عالم و فراموش کننده و کفایت  
 میکند در آن قصد روزه و لازم نیست در نیت متعرض شدن آنکه روزه  
 میکنم در حق کسیکه عید انداخته شده یا ندویم چینی در حق کسیکه ندانند  
 غیر رمضان در آن فاسد است یا بواجب و احتیاط رعایت احکام فساد است در آن و در  
 و هر چه نیت غیر رمضان در آن غایب از روی جهل یا فراموشی بخیر است و اگر از روزه  
 بخلاف کسیکه عالم بان باشد پس واقع نمیشود از برای رمضان و ندویم که قصد آن  
 اگر چه جاهل باشد بفساد روزه غیر رمضان در آن و عالم بان نشود و پیش از زوال  
 نیت از برای رمضان غایب و ممکن است ملحق ساختن روزه بوم معینی بنذر و شبانه

حق رمضان



و احتیاط در نهار ایهای که در رکعت دیوارت قصه سجده چینی احتیاط قنوت از برای کسیکه  
بعضی از یکی از ائمه و بعضی دیگر از خارج از آن است و روزه سر نه حضرت سید الشهدا  
سلام الله علیه باز یادت آن حایر است و الحاق روزه مقدس بان بوجه نیست و  
در انظار بر اهل خراسان مقدس است تا بعد از این پنج ذراع بدرع دست و الله اعلم  
بحقائق احکامه

### بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب صوم و در آن چند بحث است بحث اول در نیت و در آن چند بحث است  
فصل اول معنی نیت در روزه و غیر آن از سایر عبادات نیت و بدو  
ان عمل باطل است و گفت می کنند در آن همان قصد بسوی عمل معینی بوجهی که  
ابواب سابقه گذشت چه آنکه بر ظاهر بگذرانند تفصیل آن با نیت و لازم نیت این  
تعیینی عمل در جائه معین باشد و ایتان بان تقریباتی الله قصد و جوب یا استیجاب  
هم چنانکه لازم نیت تعینی اداء و قضاء و اینکه عمل از برای خود است یا بنیابت غیر  
هرگاه تعینی موقوف بر یکی از اینها باشد در آن وقت لازم است قصد بسوی آن  
مدتی از امور مزبوره قصد غیر آن غایب باشد آنکه در واجب قصد متوجه کند یا بعد از  
ساقی یا تعینی نباشد و موجب تعینی نوع عمل نکند در روزه او صحیح است و هرگاه بعنوان

این کار را بکنند که کرده کن عمل فاسد نیست و واجب نیت بر تکلف و انستنی آنکه صوم  
عبارت از کف و باز و داشتن نفس است از مفطرات یا آنکه مجرد نیت آنها است  
واجب نیت و التمسی جمیع مفطرات بوجه تفصیل و گفت می کنند بنابر اقوی  
امسالت از آنچه مفطرات بصورت عمل اگر چه تفصیل آنرا ندانند و هرگاه روزه را  
با عشاء آنکه بقاء بر خجابت عدا مثلاً بطلان نیت و لکن ایتان بان نیت و روزه  
خود قرار نداد امسالت از خصوص غیر از روزه ان صحیح است بخلاف آنکه ملا حظ  
در نیت امسالت از اعدای ان الی باطل می شود فصل دوم واقع می شود در ماه  
غیر روزه ان واجب باشد ان روزه یا غیر آن را تکلف بروزه و از غیر آن چون مسافرت  
ان بنابر رای و فرقی نیت در این حکم مابین جاهل و عالم و فراموش کننده و گفت  
می کنند در آن قصد روزه و لازم نیت در نیت متعرض شدن آنکه روزه را  
میکنیم در حق کسی که عید انداخته اند یا نیت چینی در حق کسی که نیت انداخته  
غیر رمضان در آن فاسد است بنابر رای و احتیاط رعایت احکام فساد است در این دو مورد  
و هر چه نیت غیر رمضان در آن غایب از روی جهل یا فراموشی بخیر است او را از روزه  
علاق کسی که عالم بان باشد پس واقع می شود از برای رمضان و نیت غیر رمضان  
اگر چه جاهل باشد بفساد روزه غیر رمضان در آن و عالم بان شود و پیش از زوال  
نیت از برای رمضان غایب و ممکن است ملحق ساختن روزه بوم معینی بنذر و شبانه



روزه شهر رمضان در اجتهاد بان اگر چه قه مطلق غایب باشد از روی جهل و  
 موسی لکی قوی خلاف آن است و در شهر رمضان اگر چه از جمیع نوع روزه مخصوص  
 چون کفار و نذر مطلق مثل اینکه نذر غایب یک روزی مثلا یا روز پنجشنبه مثلا از روی  
 بلکه حکم می باشد در نذر روز معینی شخصی یا برای قوی و هم چنین که حال در قضا  
 رمضان اگر چه وقتان ثلاث شده باشد یا آنکه در قضا مکلف روز واجب  
 باشد و هم چنین که از جمیع نوع روزه معینی در روزی یا در ایام ایضا و سایر اینها  
 پس شخصی شد از جمیع نوع روزه معینی در غیر رمضان اگر چه خود اعمی بر عمل باشد و کفایت  
 اکتفاء بقصد قربت بدون تعیین عمل اگر چه غافل از آن باشد بلکه در وقت  
 بکمال معنی باشد و مکلف قه میکند که روزه ما فی الذمه خود را بجا بیاورد و عمل  
 صحیح است و در واقع کفایت میکند اگر چه آن واقع را نداند و صام رمضان است مثلا  
 یا واجب نذر و شبیه آن یا غیر اینها فصل سیم در بیان زمان نیت نیت بدل در صوم یا  
 یا سندی و در هر یک با معنی است که بزرگان یا غیر معینی اما واجب معینی خود  
 باطل شرعیت باشد یعنی آن چون روزه رمضان خواه بسبب استخار در روزه خاص  
 یوم شخصی و شبیه اینها از سایر اشیا آنکه بان عمل معینی میشود و تاخیر از آن زمان  
 خود پس زمان نیت در آن باقیه هنگام طلوع و صاف است بر وجهیکه اول عمل مقرون  
 باشد و این معنی بنا بر مذهب داعی و اکتفاء بان سهل است و عجزی است نیت در هر چیز

تعیینی

فردای او

فردای او را روزه میدارد اگر چه پس از آن بخوابد مثلا یا بخورد و بیاشامد لکن  
 استمرار بر آن عزم نه با قصد خلاف یا تود در روزه داشتن پس از تحقیق بدین  
 میکند و شهر رمضان یک نیت در اول آن برای تمام ماه واجب است و تجدید آن  
 از برای هر روز و هم چنین است حال با گذشتن باره از آن پس کفایت میکند از برای  
 مابقی یک نیت هم ماکه کفایت میکند نیت از برای هر روز بدون آنکه در اول ماه  
 روزه داشتن مجموع آنجا بدین نیت شهر رمضان بود اما غیر آن پس که از جمیع  
 آن نیت از برای هر روز که قصد روزه آن دارد و نیت مجموع در آن کافی نیست و  
 با فراموشی از نیت در آن و یاد را با هم شهر رمضان تجدید نیت بنماید بلکه از  
 روان و اکتفاء بان میکند بشرط آنکه اینان ببطری نکرده باشند و هم چنین صوم  
 بر آن بنا و شبیه آن ناسد نکرده باشد و کافی نیست نیت بعد از زوال بنا بر  
 و مثل فراموشی نیت در مسئله بخور و سایر اعدا شرعی از قبیل جهل یا اینکه  
 امروز از روی عجزی است یا فراموشی کردن تعیین روزه بان یا غیر اینها که در همه این  
 احوال پیش از زوال تجدید نیت از برای آن معینی بنماید و عجزی است او را بخلاف  
 پس از زوال که کفایت نمیکند هرگاه معینی غیر شهر رمضان باشد و اما شهر رمضان  
 پس حکم آن در فصل ثانی گذشت و عمل نیت در روزه واجب غیر معینی بوقت  
 خاصی از اول شب است که فهای آن روزه میدارد تا وقت زوال از روز و یا بعد



محل نیست فوت شده بنا بر این فرضی نیست در این باب مابین نزدیک در روز و شب  
 قبل از زوال بلکه عزم و خلاف داشتنی و غیر اینها بلکه هر که قصد روزه نماید  
 شب و پس از آن قصد افطار کند و پس از آن عزم و صوم نماید و قصد آن کند  
 از زوال روزه بدارد روزه اش صحیح است بنا بر اقوی و زمان نیت در روزه مستحب  
 بر اقوی چه معینی باشد چه غیر آن از اول شب تا آنکه بگوید یا ندا از روز زمانیکه  
 باشد تجدید نیت در آن روز یک شخص بنا بر اندام راه شجاعت یا از شهر رمضان  
 و روزه بدارد شخصی از این قصد بدارد از شجاعت و بعد معلوم شود از رمضان  
 روزه صحیح و محسوب از رمضان است و هم چنین است بنا بر این هر که روزه بدارد  
 نیت روزه نذر یا قضاء یا غیر اینها و بعد متکشف شود که رمضان بوده و هر که نیت  
 روزه معلوم شود احتیاج تجدید نیت از برای رمضان نیست اگر چه احوط آن است  
 خدا پس از زوال باشد و آن بوم الشکایه روزه بدارد به نیت رمضان واقع نیست  
 نه از شجاعت و نه از رمضان بنا بر این هم چنین است سلب نیت روزه داشتنی بقصد  
 اگر رمضان است روزه واجب باشد و اگر از شجاعت است متجدد است بلکه نیت  
 بلکه روزه بدارد تقریباً الی الله بدون ملاحظه اینکه آن از رمضان است واجب و اگر  
 شجاعت است متجدد است بنا بر این اقوی تحت عمل است اگر چه نفس عمل منتهی است و مابین رمضان  
 و شجاعت و احوط خلاف آن نیست کردن روزه شجاعت است و هر که صحیح نماید در

بقصد افطار و متکشف شود که از رمضان است و منقطع بجای آورده نیت آن میکند  
 و اینکه زوال نشده و گفته بان روزه میکند و هر که بعد از زوال ظهر بر او معلوم  
 شود واجب است مساکت در مابقی از روز کسی گفت نمیتواند و قضاء آن بعد از روزه از روزه  
 لازم است و احتیاط در این است که قصد روزه نیت نماید با مساکت منبسط و یکسکه  
 افطار نماید در روز رمضان از روی عصبانیت و بعد توبه نماید و تجدید کند  
 از زوال روزه اش باطل است بنا بر اقوی فصل چهارم واجب است بر نیت و با  
 بودن و مقتضی آن در اینها روزی که قصد کند قیام از این غیر از حد باشد با خود  
 نباشد و از روزه که داشت دست بردارد اگر چه بکلی بطلان صوم باشد و  
 خلاف آن متکشف شود علی و باطل خواهد بود بخلاف آنکه عزم و انشاء و قیام  
 در زمان بعد از زمان و وقت حاضر کند یا آنکه نیت قیام از قبل آورد و او شایسته  
 نماید در حال یا بعد در این مورد موسس صحیح است و احتیاط در خلاف آن است  
 بنوعی است بر نیت است نیت عمل بخوبی را بنیت آن مفر است به نیت در  
 و بطلان عمل بخوبی رود آن امری که موجب شک است او شود ضرر ندارد اگر چه  
 بر این نیت باشد تا زمان سوگند از حکم آن و جایز نیست در صوم عدول از  
 بعضی دیگر مطلقاً بنا بر این خواه از واجب بواجب باشد یا از مستحب یا از نیکو  
 این دو بدیگری و الله العالم بحث دوم در بین مفطرات روزه است و ان عبارت

در



از نه چنانچه اول و دوم خوردن و آشامیدن چه در چاره آنکه عادت بخوردن یا  
 آشامیدن آن قرار گرفته باشد چون نان و آب و چه در غیر آنها چون ریه و شکر  
 سیم جماع کردن در حق مردان و زنان خواه در قبل باشد خواه در بروطی کرده شده  
 باشد یا مویه بنا و اظھر صغیر باشد یا کبر انسان یا سگ یا حیوان بنا و اقوی و فاسد  
 بوطی که در مردان و در بعضی چنانکه روزه مرد بپوشد و چنانچه فاسد  
 بوطی که در زنان و با آنکه مردی او را در قبل از او طی نماید کنی نه از آن زن فاسد  
 روزه نه از آن مرد و هر که موی خود خنثی خنثی دیگر در روزه هیچ بابت باطل نمیشود  
 نمیشود بجماع کردن با او موی یا قلم یک او را از اختیار بیرون کند و بداخل خود خود  
 غیر قبل و در هر آنکه آنرا شنی شود در چنانی و فنی فاسد نمیشود و چنانی باطل نمیشود  
 خل نمودن آنکه شوخی آن در قبلت آن و در مردان یا زنان و هر که داخل نمود حشفه  
 یا بکنی فاسد که در غیر چیست پس داخل در آن شد بدون قصد چنانی یا بکنی  
 چنانی که حال هر که قصد آن حال در فرج نمود کنی در آن داخل شد و هر که این را  
 موی شکر کند یا از قلم بیرون رفته یا اختیار خود را گذاشته شده و در همان حال  
 بیرون کرد که خود را عمل صحیح است و بدعیب است و آن تاخیر انداخته فاسد است  
 متحقق باشد و جماع بغایب کردن حشفه یا مقدار آن اگر کسیکه حشفه آن یا بعضی  
 بریده باشد و هر که تمام آن را بهم چسبیده داخل نماید و جماع عقد از آن روز نشود  
 روزه

روزه خنثی

فکرم

فاسد

فاسد نمیشود و اگر چه با غیر انتشار زیاده از آن یا بقدر آن با شکر باشد و اصل  
 جماع یا در غیبت حشفه روزه صحیح است چنانکه از مخطرات عدل و وعه گفتنی است  
 بر خدا و رسول و ائمه معصومین و هم چنانی سایر انبیاء و اوصیاء سلام الله علیهم  
 چه در امور دنیا یا آخرت یا در احکام دین خواه فتوی باشد یا غیر این و معتبر است  
 اخبار در نظر اهل عرف و رجوع کردن از روزه خود پس از آن فایده ندارد اگر  
 چه فوراً یا آنکه و هم چنانی و فنی نیست عابثی استناد دادن و غیر آن و مابین توبه  
 و غیر آن و مابین جهل بحکم و غیر آن و مابین لغت هر یک و غیر آن و مابین اشاره و کنایه  
 نوشتنی و امثال آن از چنانچه تا آنکه در مقام اخبار از چیزی ایتان نمیشود و غیر اینها  
 در وجه فتوی و هر که سوال نمود کسی که با حضرت رسول چنانی فرمود پس اشاره کرد  
 بر خود که باطل و حال آنکه چنانی با آنکه اشاره نمود نه و حال آنکه فرموده باشد روزه باطل  
 است و فنی نیست در کذب فتوی مابین هر یک و غیر آن لهذا هر که خبر داد و راستی از حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله و بعد گفت آنچه خبر دادم دروغ بود یا نکرد شب خبر داد  
 دروغ بود و در روز روزه گفت آنچه شب گذشته خبر دادم راست است که عمل کند  
 صورت باطل است یا هر که نقل کند دروغ گفتی دیگر یا آنکه در مقام اخبار یا آنکه  
 چنانی دانست دروغ است و راست بوده یا راست است که دروغ یا راست است یا آنکه  
 کرده که روزه است یا سخن بگوید یا آنکه خطاب بکسی نماید یا مخاطب قرار دهد کسی



خطا برانفهم پس در هیچ است از این صورت فاسد نمیشود و هم چنین است ظاهر آنکه  
از روی تقیه دروغ بگوید برالبیان بچشم بودن تمام سر بزیر آب اگر چه بدین  
بالکه چه اگر دفعه از غاس غایب یا ندر یکجا نماند یکم شتلهی شود تا تمام سر  
کله بدفعه تمام سر را با فرج بود باقی باقی نیست و در سر شوی اینچنین است که  
فوق کردن لب نه خصوص منافذ و سوراخهای آن اگر چه احتیاط افکار بر حقیقت  
سوراخها را فرو نراند بیرون بودن سوری سر و مثل آن از چیزها نیکه سانات  
غریبا صدق از غاس چون اطراف کوش و چندی پسری از سر و سر ندر در رفتن  
بسر و هم چنین سر بزیر آب روان نگاه داشتنی و مثل آن از اموریکه از غاس  
بزیر آب فرج بودنی نشود که چه آب بسیار باشد و بی ضرر ندر در فرج بودن سوراخ  
سر بزیر آب و هم چنین ضرر ندر در فرج بودن تمام سر را در غریب از سایر هایت  
آنچه آب مضاف باشد احتیاط در اجتناب از حقیقت در مضاف و آب و سر  
بگذارد یا با الدجیبی که مانع از رسیدن آب با آن باشد از غاس غایب روزه  
لب با اشکالی در صورت مالمیدن چندی بر آن و احتیاط در اجتناب از حقیقت  
رفتی تمام سر بزیر آب بهر جهت صوم گذارد و خبر عدلین و هم چنین عدلین  
تایم مقام علم لب بزیر آبی و کسبیکه واجب دوسر است باطل میشود روزه او بفرج  
هر سر خود و اگر کازان املا باشد دیگر فراید مدار بر همان اصطلاح و بفرج

شمرده

او

دیگر روزه باطل میشود و احتیاط اجتناب از حقیقت صام که اصلا از دیگر ممتاز باشد  
و فرغ برساند روزه از غاس از روی فراموشی یا قهر دیگر یا اشتیاق در آب بغیر اختیار  
انداختن خود را در آب بکمان آنکه سر او بزیر آب نخواهد رفت و کلاه شکر روزه  
غسل از غاس غایب صوم و غسلیش هم باطل میشود اگر قصد غسل بفرمان فرقتی  
اب داشته باشد و این حکم در حق کسی است که روزه آن واجب یعنی بالکمال و احتیاط  
غیر آن خواه و امیر غیر یعنی باشد که تواند افطار در آن غایب و خواه روزه مستحب  
محلی که روزه فراموشی او اگر پس از فرقتی در آب بیدیت غسل مکش در آب  
یاد در زمان پیوندا آوردن سر قصد غسل کند غسلیش صحیح و روزه فارسی  
آنکه از غاس در آب مغضوب خود از روی فراموشی از روزه صوم محلی غسل  
الش باطل است و از غاس در آب مباح با فراموشی از روزه غسل و روزه او صحیح  
و جاهل غیر معذور مثل عاصم روزه او باطل است ششم رساندن عبارت بخلق  
اگر چه بایستادن در مکان عبارت را باشد بدون آنکه محظوظ خود غایب و قوت نیست  
بانی کرد از غیر آن و نه مایه غلیظ غیر آن بنابر اقوی بایستادن آنکه که در شواهد  
حفظ خودن خود از مثل آن ضرر ندر در و هم چنین فرقتی بنابر اقوار مایه آنکه  
خود بر با غوده باشد آن عبارت را بجا آورد که در دو کسب یا دیگر یا آنکه بوزن  
باید برخواستن باشد یا آنکه حفظ نماید خود و خبر بخلق او برسد و بکافایت برسد



غبار یا فراموشی یا غفلت یا کمانی ز سید غبار یا قهر و کبر او را که از خلق  
 بقضاء دین بهیشت کل پیرونی پیاپی و بعد از او هر چه برسد پس روزه باطل میشود  
 و اگر غبار یا خلط سینه یا سببی بیرون پیاپی و نداند که عمل این غبار را رساند  
 یا نه حکم غایب است روزه و بدان که در حکم غبار است و در غلبه آن و شبانه و روزه  
 باطل میشود <sup>و قضا</sup> تا غایت ماندن بر جنابت عدالتا طلوع فجر خواهد در شهر رمضان  
 آن باشد یا غیر آن از روزه واجب معنی و غیر آن بلکه حال همین است در روزه سخت  
 بر وجه قوی و هم چنان باطل میشود روزه قضاء شهر رمضان بصبح خود تا بر <sup>حالت</sup>  
 جنابت اگر چه در آنجا و احتیاط در تحقق کردن مطلق واجب غیر معنی است بان چند  
 اقوی خلاف آن است در آن و در روزه مندوب بطریق اول و باطل نمیشود و گناهی  
 در غیر حال عمل صحیح نمودن بر جنابت چه صوم گفته باشد چه غیر آن و هر که فراموش  
 خود در شهر رمضان غسل کرد بجهت جنابت بعد از شب تا آنکه روز باروزی باشد  
 او گذشت روزه او باطل است و مثل جنابت است در حکم منی و حیض و نفاس <sup>خدا</sup>  
 مثل شهر رمضان است غیر آن از روزه منی معنی و شبانه و حکم بقا بر جنابت است  
 عمل اجتناب ساختن خود هر دو قتی که وسعت از برای غسل نمودن و تیمم کردن ندارد  
 و هر که وقت وسعت از برای تیمم کردن داشته باشد عیسیان غود و صحیح است که  
 هر که موجب زمان معنی باشد احتیاط در قضاء آن است و اگر گمان این کرد که وقت

و لغت دارد

وسعت دارد و خود در جنب ساختن و خلاف آن ظاهر شد خبر نیست بشرط اکثر تقصیر بر او  
 از حال وقت و مراعات آن غنوه باشد و بدون مراعات غنوه کار نمیشود و کسیکه  
 تیمم نماید تا صبح شود در جائیکه حکم آن تیمم است اگر چه بجهت تنگی وقت باشد از برای غسل  
 مثل کسی که ترک غسل نماید و اقوی وجوب بدل از بودن با تیمم است  
 تا آنکه صبح شود در هر جائیکه تیمم بدل از غسل جایز آورد و کسیکه بیدار شود بعد  
 صبح بر حالت احتلام اگر علم دارد بجهت جنابت در شب حال او گناهی که صحیح غایب <sup>حال</sup>  
 بر جنابت ندانست و حکم آن گذشت و اگر علم ندارد بر این معنی پس حال او مثل  
 کسی است که جنب شود در وسط نهار بدون اختیار و روزه بان باطل میشود  
 خواه زمان آن صبح باشد یا نه خواه مندوب باشد خواه غیر آن باشد و واجب  
 در تبدیل غسل است چنانکه احتیاط بر جنب شده در اثناء روز هیئت لکن اقوی عدم  
 آن است و مثل جنابت است حدت حیض و نفاس پس باطل بسیار بقا بر آن  
 در شب پس از روزه شدن آن و کار تیمم بدل از غسل یا عدم نمکونی از  
 آن هر چند بسبب تنگی وقت باشد و هر چند تنگی زمان بجهت احتمال در غسل باشد  
 اگر چه گناه کرد و کار تیمم در صورت تیمم بیدار بودن تا صبح با تیمم مثل حیض و نفاس  
 باطل است و باقی غایب از شب زمانیکه پیش غسل تیمم بدل آن داشته باشد  
 و با استخوان بغسل کردن شد گمان وسعت وقت بجهت غسل پس از تقصیر و



و صبح کند باندانست که در شب پالت شد روزه اش صبح است اگر و ای معنی  
 باشد بخلاف آنکه موسی یا منسوب باشد اینها در حایض و نقاء بوده اما  
 این معنی که در محنت روزه او غلغله های که بایست بجهت غلغله های روزه  
 آورد و غیر آن را سایر افعال مدخلیت در روزه ندارد بنا بر این صبح هم چنانکه  
 ندارد غلغله های شب بنا بر قوی چه غل غل شب کند شبید باشد و چه غل غل  
 اینده و معنی از غلغله های روزه آن غلغله که بجهت غلغله های میاورد و بخیر  
 مذیت پیش انداختن غسل متوسطه با کثرت را بر غیر آن چه اجتناب در آن شب  
 جنب کند در شب شهر رمضان و خوابید به نیت غسل اگر چند بعد از آن پس  
 طول انجامید خواب او تا صبح شد روزه اش صبح است باز آنکه در حق خود احتیاط  
 بیدار شد بدهد و اگر بعد از خواب اول بیدار شود و باره بخوابد بقیه  
 بر این حال بود تا صبح شد روزه اش فاسد است چه اگر بیک خوابت احتیاط  
 یا غیر آن وجه آنکه نیت غل داشته باشد یا نه و کسیکه خوابیده با غم غسل نکرد  
 تا صبح شد حکمش حکم منوع است و هم چنانی اگر خوابیده بقصد غسل کردن و نه  
 غم بر خلاف آن چنانکه غفلت و شبید آن و صبح شد روزه اش فاسد است  
 و احوط اینان بکفره است و کسیکه پیش از بیدار شدن دوم باز خواب رود  
 حال صبح غاید نقاء و کفره هر دو بر او لازم میشود اگر چه تا صبح غسل کرده باشد

و احتمال بیدار شدن در حق خود بدهد بلکه عادتش بر بیدار شدن قرار گرفته  
 باشد و احتیاط در ترک خوابیدن است بعد از بیداری اول اگر چه اقوی جواز  
 آن است بلکه احوط کفره دادن بخوابیدن پس از بیدار شدن اول است و بیدار  
 شدن از خواب احتمال و بیدار در حال جماع محسوب آید و بیدار در سکون  
 نیست و مدار به بیدار شدن از خواب رفتن بر حالت جنابت است و حکم حایض  
 و نقاء در بیدار و احکام آن حکم جنس است چون سایر احکام و احوط طلاق  
 حتی صوم معین غیر شهر رمضان است بان حتی در کفره بخوابیدن پس از بیدار  
 شدن اول هر که حکم آن روزه بسبب ابطال کفره دادند باز کسیکه نه آب  
 بیابد از برا غسل و نه خالت از برا تیمم ساقط میشود در حق او اعتبار  
 رفع حدث از برا صوم هشتم بیرون آوردن منی است با ستماء بدست یا عملا  
 مسکه یا بوسیدن یا ملاعبه در غیر فرج نمودن یا نحو اینها از افعالیکه بان قصد است  
 بیرون آمدن منی و هر که از اسباب عادت دیگران نباشد کفره عادت روزه دار  
 بر آن قرار گرفته باشد روزه فاسد میشود بان و احوط و اقوی بجا آوردن نقاء  
 است به بیرون آمدن منی بواسطه این افعال اگر چه باین قصد است یا نه بان منوی  
 و از عادت هم نباشد اگر چه از برا او جایز است این افعال در چنینی حال است او  
 منی بیرون نیاورد بدون منی از قبل او چیز بر او بخوابد بود و حال او مثل حال ختم



روز فراموش کننده البت لکن حفظه کردن بجای ابحاث است هر چند بجهت ناخوشی باشد  
و عیون و کتب شفاف کردن بجای ابحاث و احتیاط در اجتناب است چنانکه احتیاط در اجتناب  
از ریختن دوائی است بسور اخراج ابله لکن اقوی جواز آن است و بکار بست بنابر اقوی  
ساندن چیزی به باطن از غیر حلق و غیره بر چون منامند کوشش و چشم و سوراخ بینی  
مکمل آنکه خوردن یا آشامیدن شمره شود چنانکه از روی قصد و اختیار باشد یا  
معتاد باشد از برای آوردن سبب به باطن یا نه و هرگاه فرض شود در کسی سوراخی  
یا عارضی از برای اکل و شرب پس برسانند چیزی را از آن به باطن روزه اش باطل است  
بعد از آنکه باق غذا و بدن حاصل شود بخلاف آنکه سوراخ در زیر پاره باشد  
یا غذا حاصل نشود چنانی وقتی موجب بطلان غیث شود بنابر اقوی و ضرر ندارد  
رسیدن دواء از شکاف جراحت به باطن چنانکه ضرر ندارد رسیدن غیره مثلاً از  
چه بفرمان او باشد یا نه بطعن باشد یا غیر آن خود داخل نماید یا غیر آن بنابر اقوی  
تجدد برقی کردن و آنچه اختراع شود ضرر ندارد و مدار در آن بر مسمای عرف  
و هرگاه فرو بردن چیزی واجب باشد فی نمودن آن در روزی که بیرون آمدن بقیه  
آن کردن ممکن نباشد و روزی که فاسد است هر چند فی تمام بدن آنکه بخود دیگر  
باشد پس بقیه است بقیه در توابع بقیه دوم و در آن چند فصل است فصل  
اول فاسد غیث شود و روزه تکلیف نکشند و جویدن طعام بجهت کفایتی در روز

طعام و چینی چسبیدن شور یا و سله آن از چیزها بیک خلق غیر رسد و اگر رسد بدین  
بلکه اگر چه فاسد باشد لکن با فراموشی از روزه فرزند دارد هر چند بجهت غرض صحتی او  
نکند است با شد بنابر اقوی و چینی یا کوبیدن است از برای مریضی در آب و از برای  
مکروه است و مکروه است نمودن جامه و گذاشتن آن در جسد در حق مریض و زنی  
مکروه است چسبیدن چیزی و مکروه نیست بلکه مستحب است از برای صائم مسواک  
و بهر اختیار خوب خشک است اگر چه که زم نیست و مکروه است کشیدن دندان که  
خون انداختن دهان و فاسد غیث شود و روزه بفرودادن آنکه در دهان جمع است  
چند بابت که بسبب جمع شدن فاسد غیث شود به باطن خلطی که از  
کند به شود و بقیه دهان غیر رسد بلکه هر چند بقیه دهان برسد با شکالی در آن و  
مر شود و فرو بردن بعد از بیرون آمدن از دهان و چینی است حال در آب دهان و فاسد  
مر شود هرگاه که ریزش و ریزش در دهان خود گذاشتن بیرون آوردن او را  
دهی باز بدی گذاشت و فرو بردن با او بود مگر آنکه آن رطوبت در آب دهی است فاسد  
بقیه که در ظرف بکشد و فرو بردن غیر آنکه در دهان داشت و چینی است حکم آنکه بعد از  
یا چسبیدن چیزی یا مسواک کردن بچوب تر یا میکیدن زبان دیگر در دهی یا فرو بردن  
شدن و فرو بردن آنی ضرر ندارد و چینی فاسد غیث شود و جویدن عسل که در دهان  
بنابر اقوی هر چند با بد طعم آن در دهان یا هرگاه از اجزاء او چیزی را بدهی خلط شود



خود بدن اذیت باعث بطلان می شود و فرزند او در طبعی که سبب مجاورت حاصل می شود  
 اگر بگوید تا بدن خطا بر کف پا با که کند آشتی بر خطا سبب نمی کام می شود و هم چنین  
 نیست بفرود بردن اجزاء بلکه بحسب در نماید و هرگاه بدهی الوده بخون شود و او در  
 برد پس احوط قضاء آن روزه است هم چنانکه حیاط نیز در کفاره دادن است بلکه حیاط  
 جمع است و واجب می شود قضا و کفاره بفرود بردن غذا بلکه درین دندان با قمر  
 و اگر از خجاست باشد کفاره جمع دادن احوط است و همین است حکم آنچه از باران رخ  
 دهی می ماند بنا بر این و اگر عدل رخ غایب جز بحلق او نرسد جز بر او نماند و  
 رسد و اختیار بر کثرت پس احوط قضا آن است و یک نیت با رخ زدن قضا  
 هر چند طهارت با او بیرون آید و رجوع غایب و هم چنین با کثرت سهوا و بردن آنچه  
 بن دندان با قمر ماند اگر چه تقصیر نموده باشد در خلل کردن و حیاط با تقصیر  
 فصل دوم آنچه ذکر شد از مفطرات غیر بقا بر خجاست که حکم آن تفصیل گذشت باطل می کند  
 روزه اگر عدل واقع شود یا فراموشی از روزه یا بدو قصد ایشان با غایب رفتن  
 نماند می شود و فریضت در بقا بر خجاست مابین علم و جهل باطل بقا بر خجاست با حکم  
 بنا بر این و هرگاه از روز فراموشی خورد یا بیانش مد و بدین واسطه که نکند روزه  
 طلال شده پس عدل افطار نماید روزه اش صحیح است و هم چنین اگر فراموش کرد که روزه  
 واجب است پس افطار نماید بمانان آنکه مستحکم است بعد از آنکه روزه اش واجب است

و کسی که اگر غایب بر افطار و بخلی او بریزد جز روزه او نماند نمی شود بخلاف آنکه  
 اگر اش غایب بر اینک خود اش افطار نماید پس افطار نمودن در چنین حال روزه نماند  
 بنا بر این و هر چند بجهت تقیه باشد بنا بر این مثل افطار نمودن بجهت تقیه با اهل بی  
 که ایشان عید می دانند یا در نیت صحت روزه هرگاه تناول نماید جز آنکه ایشان  
 میل نمایند بجهت تقیه از ایشان باشد چنانکه در نیت صحت روزه هرگاه افطار نماید با ایشان  
 هر دو و رفق قرص افتاب اگر چه هنوز صبحه از سمت الیمن نگذشته باشد  
 سیم واجب می شود کفاره با قضا بعد از آنکه از مفطرات مکروهه حقه و از غایب  
 کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله باشد یا غیر اینها بنا بر این و این در  
 وقتی است که آن روزه با قضا واجب کفاره و قضا باشد مثل روزه شهر رمضان  
 با قضا آن گاهی پس از وقت زوال و هم چنین روزه نذر صیغی و روزه اعتکاف  
 هرگاه واجب باشد بنا بر این و غیر اینها از سایر اقسام روزه نادر افطار آن کفاره نیست  
 روزه نذر مطلق و روزه کفاره یا روزه متجسس و ظاهر یا با نیت کنایه می باشد  
 افطار نمودن در این اقسام پیش از وقت زوال و بعد از آن بنا بر این و فرق است در بعضی  
 و وجوب کفاره مابین عالم و جاهل متجسس در سوال اما جاهل غیر متجسس موضوع مسئله  
 مقصود رسوایان پس اقوی آن است که بر آن کفاره نیست لکن احتیاط در اول آن است اما  
 شهر رمضان پس اقوی در آن تخفیف مابین مسلم و غیر مسلم از آن کردن بنده و روزه نذر



و ماه متوال و اطعام نمودن شصت مسکینی و احتیاط در رعایت تنبیه و نفی مذکور  
 رکن و با عدم عکس از اول اختیار دوم نماید و با عجز از ان سیم در عیاد و احتیاط در  
 بخورن مال حرام جمع مایه ای هر سه کفاره است اگر چه اقوال از لزوم یک کفاره است تقییر  
 کردن هر مکرر مرغوب است بلیحا آوردن سبب آن در صورتیکه کفاره بان تعلقی  
 کرد در روز از یک ماه یا دو ماه و اما نگردان در یک روز پس در جمیع بنا بر اقوی و لو  
 کفاره متعدد مر شود بعد از آن و در غیر آن بابت کفاره تعلقی مکرر نخواه از بابت  
 باشد سبب آن بانه خوردن و نال و قمار غرض مایه ای از سبب کفاره داده باشد  
 باشد و احتیاط در تکرار از آن است با اختلاف جنس سبب یا کفاره دادن در پی یکدیگر  
 در تکرار کفاره مطلقا هر دو از بابت نوع باشند یا در آن مایه کفاره داده باشد  
 نه در این سبب شده و فقط آن در ورق ثانیه صفحه دست چپ است از شرط  
 از اول این عبارت و روزه که واجب شده باشد قضاء تا آخر بقدر آن که میگوید هر روز  
 واجب کند و احتیاط در اختیار روزه است و با عجز از ان نماید به هر مکانی که و با عجز از ان  
 است تقییر نماید بدل از کفاره و بعد از تمکینی از کفاره ایما بان مکنند و اقوی عدم  
 ان است و جایز است کفاره دادن از قبل اموات بر جا و جایز نیست از قبل زنده خصوص  
 روزه فصل چهارم در اموریکه بان غفلت واجب مر شود بدون کفاره و اذیند  
 اول آن بیک از مخطرات پیشی از رعایت آنکه غیر طالع شده باشد با قدرت بر تمییز

کفاره

چون

ان خلاف مجع از ان بواسطه کور و راجد و شبان کنی احتیاط در ایتان بقضا  
 خصوص با تقصیر در سهو ال با وجود تمکینی از ان و همچنین بنا بر اقوی حال که سبب عیاد  
 از شناختن عزت و کسب که نفی شود و چنانچه بر او ظاهر نشد بعد معلوم شد بعد  
 قن اول مفسر غیر طالع بوده قضاء بر ان واجب نیست یا هر که پس از رعایت عیاد  
 یا مطلقا کند بطلوع غی و در این حال بخورد و بعد ظاهر شود که ان وقت غی طالع  
 بوده پس او طو و اقوی چنین وقتی قضاء است دوم خوردن با اعتقاد بخورد دیگر که غی طالع  
 نشده و حال آنکه صحیح بوده هر چند خبر دهند عیاد باشد بلکه هر چند بنده عیاد  
 باشد و این با عکس از معرفت غی است سیم خوردن با اینکه کسی خبر دهد غیر طالع نشد  
 خواه مشغولی بنیدار و سخن او را باند و هر که خبر دهند عیاد باشد و احتمال  
 در خبرش نبود و قضاء و کفاره هر دو تعلقی به یکدیگر و آنچه ذکر شد مختص بشهر رمضان  
 اما غیر آن از سایر روزه ها پس باطل مر شود یکی ایتان عیاد یا آنکه غیر طالع شده باشد  
 خواه تقصیر نموده باشد یا نه و احتیاط در روزه مضیق و معینی تمام نمودن و قضا  
 بعد از آن است و هر که تناول نمود با شست در طلوع و ظاهر نشد حال ان یا مطمئن شد  
 که طالع بوده یا و چنانچه نیست و روزه او صحیح است چهارم افطار نمودن با اعتقاد  
 در دخول وقت شب و حال آنکه داخل شده باشد اگر چه جائز باشد اعتماد بر غیر صحیح  
 ری و شبان ان با چنانچه علامت خبر دهند و اقوی وجوب کفاره است با عجز از ان

تقصیر

اعتماد



هر چند جاهل یا نا حکم باشد و ظاهر این است فرقی مابین رمضان و غیر آن در این حکم نباشد بجز افطار  
خود و بسبب تاریکی که بواسطه آن قطع کند بدخول وقت اگر در آسمان ابر نباشد  
شک در دخول وقت باطل است بان کفر و تعلق بگیر اگر چه جاهل باشد بانکه افطار در  
دو حال جایز نیست یکی هر چه ابری در آسمان باشد و بدین واسطه کمان غاید وقت داخل شد  
انظار کند بعد معلوم شود که وقت داخل شده قضا و نه کفر به برادر واجب نیست  
فرقی در این حکم مابین رمضان و غیر آن نیست ششم داخل نمودن آب در دهان بجهت غشاک  
آن خواه بخوف مضطرب باشد یا غیر آن پس در این حال بواسطه داخل شدن آب بحلق  
تعلق بگیر اگر چه عمل کند کور جان نباشد بنا بر این واجب نیست کفر به در صورت مفرد  
نه بنا بر این و هر که فرو بدهد از روی فراموشی قضا واجب نمیشود اگر چه احتیاطاً  
است و اگر عرض صحیح در داخل کرده آب بدن خود نداشت و هم چنان غرضش خلعت شدن  
آن نبود پس احوط قضا بلکه حکم بر آن خالی از قوت نیست و داخل کردن غراب چون نا  
و شبهه آن بجهت عرض صحیح یا غیر آن موجب قضا نمیشود و نفور رفتی آن و هم چنان است  
در استنشاق بجای آب پس رانج نمی کشیدند هر چند در استنشاق آب از آن حکم به  
روزی غایب و حال او را با حال دهی در جهت مذکوره یکسان بدانیم و اگر احتیاطاً  
قضا اشروع واجب نمیشود قضا و نفور رفتی آب بواسطه مضطرب در صورت ساختن  
غسل خودی خواه ابروی غان باشد یا غیر غان از سایر غایات طهارت و هم چنان لازم

بعضی مضطرب از جهل ندانوی با قطنی دهی و مکروه است با غله و در مطلق مضطرب و سزا  
وار است آنکه بعد از مضطرب تا سه دفعه آب دهی خود را جمع کند و سرون بیندازد  
روزی غیر شهر رمضان در مضطرب کردن بجهت خلعت شدن دهی شهر رمضان است در وجه  
پس قضا میکند اگر روزی معینی باشد و باطل میشود هر که معینی نباشد و بهتر عام  
آن روزی است اگر چه بد نیست استحباب باشد بخت چهارم در مکروهات روزی است  
بعلوه و آنچه در نواحب بحث دوم گذشت چند چیز است اول مباشرت زن با بد شو  
یا غیر آن در حق کسی که حرکت غایب شهوت او قصد او ازاله می باشد و عادت او  
بر این قرار نکرده باشد و حرام است با قصد ازاله یا قرار گرفتن عادت او بر آن هر چند قصد  
هر که روزی معینی باشد و بهتر آن است که ترک نماید با احتیاط حرکت شهوت هر چند  
او نباشد دوم کشیدن چیزی بچشم خصوص هر که بخور صحتی در آن باشد یا آنکه در آن چیز  
باشد یا آنکه چیزی از او بخلق برسد یا برسد رسیدن آن یا آنکه بیدار شود در کلوی خود  
سیم بیرون کردن خون از بدن بعد یک سورت ضعف کرده خواه بجا است یا نه یا غیر آن  
دار کردن هر عملی که سورت ضعف باشد یا تحریک صغیر اعداید و فرقی مابین  
و غیر آن نیست اگر چه در اول اشکاست و حرام است در روزی معینی بجا آوردن عملی که بدنی  
بدانند موجب نشی و ضرر ندارد اگر ضرورتی داعی بر آن شده باشد چهارم بجا  
رفتن با اینکه بتوسل سورت ضعف باشد بچشم چیزی در نمی کشیدن خفیه جاهل یا نا حکم



بدین معنی یا چون میبرد و باز رسیدن بیکه از آن دو اگر روزه معینی باشد و عشاء از آنجا  
احتیاطا بلکه هرگاه از روزه هاشی باشد که گفته در این بطلان آن قرار بگیرد احتیاطا نیز در آن  
بگذرد و اگر چه چند اقوی عدم لزوم عشاء و گفته میسازد ششم بوفتیدن ریحانی معنی  
و کل خوشی بوجوهی هرگاه ترکس باشد و بایستی نیست با استعمال عطر و کلاب و شبیدن آن  
کسیکه در روز استعمال طیب نماید حفظ عقل خود نموده و بهتر تر است شست  
از اقسام طیب بلکه مکرر است استعمال آن از برای روزه دار و بهتر تر است بوفتیدن بوفت  
علیهی است که بخلق و بسند بخت چندی در زمان روزه است بدان بخت نیست روزه گری  
در شب و در روز بعد فطر و عید الفی و هرگاه نذر نماید در یکی از اینها روزه بدار  
نذرش منعقد نمیشود و اگر نذر کند هر روز بچشمند مثلا روزه بدار و در روز  
بالای اتفاق بپزند افطار کنند و قضاء آنرا بای او و و هم چنین هرگاه مسافر شود  
یا سبب دیگر رود و حرام است از برای کسیکه در سنی است روزه گرفتنی ایام تسبیح  
و آن یا زدم و دو از دم و سیزدهم از ذی الحجه است خواه اینان بناست حج نمود  
یا نه بنا بر این حرام نیست و کسیکه در سنی باشد و اول روز را بتلاطع غریزه است  
و آخر آن وقت گذشتن سرخی است که در سمت شرق ظاهر میشود از سمت ابرو است  
مساک از نقطه استقبال از غروب پس از دهها بحر و بعد از یک یقینی نماید با بنان عمل  
در زمان آن و واجب است تاخیر افطار تا آنکه غار عشاء را بجا آورد تا آنکه غار آن غار روزه

نوشته بود

نوشته شود و اگر کسی افطار را و اگر یک باشد بجهت افطار نمودن تاخیر نباید از غار  
و هم چنین هرگاه بستی سد بنا بر آسیب بدنی یا بوسه یا آنکه نفس او بپزند کند  
خسوع غار و اقبال را از او سبب نماید اگر چه بجهت قهوه و نلیسان و تر با است یا  
پس افضل در جمیع اینها پیش انداختن افطار است و غار و بهتر تر است با وجود این  
و نیست در رعایت نماید هرگاه جمع ممکن باشد بخت ششم معنی است در بخت  
بلوغ و ایمان و عقل و صحیح نیست از غریب بالغ بنا بر ارجح و مستحب است عادت و آن  
او بر روزه و شوکت است در طفل هفت سال با اعتبار طاعت پیش از آن و فرقی  
ما بین پسر و دختر و غیره مؤمن خواه کافر باشد یا نجس یا کافر باشد یا مسلمان  
اگر هر چند شود مؤمن در اثناء روزه و عود نماید بسوی حق در همان روز آنکه  
نماید و قضاء آنرا بجا آورد و هم چنین اگر چه روز معینی تکلیف باشد و نذر  
قبل از زوال نماید بنا بر اقوی و فاسده است روزه از دیوانه هر چند ادواری  
خواه در غام روزه دیوانه باشد یا بعضی آن و هم چنین اگر چه روزه است و بخت  
اگر چه در بعضی روز باشد هر چند نیست روزه در پیش کرده باشد و صحیح است  
کسیکه در خواب رفته پس از آنکه در شب نیست نموده باشد هر چند خواب او طول  
بکشد تا شب دیگر و بایستی نکردن در روز معینی یا موسع و طول آنجا بستن  
از وقت طلوع تا وقت زوال روزه آنرا باطل است قضاء آن نماید در معینی یا در

فاسد



در صیاحت گذشت که کفایت میکند در ماه مبارک رمضان یک نیت از برای  
 مجموع آن پس هر که در روزی از این روزها نیت در خواب باشد و بگوید یا  
 نکره باشد روزی از این روزها نیت در اول ماه کفایت میکند و احوط غفلت  
 است و در روزی که نیت بعد از روزی از این روزها نیت کند که نیت و احکام جنابت و  
 استحاضه و دم نفاس به تفصیل کند نیت و نیکو جایز شود یا خون نفاس و  
 بیرون آید در آخر روز هر چند یک لحظه قبل از غروب باشد روزی از این روزها  
 نیت شود و هر چه نیت بعد از غروب یک لحظه منقطع کرد و دو نیت نیت روزی  
 از مسافر عالم بحکم فطر کننده غایب خواهد بود و نیت و نیت و نیت و نیت  
 یا نیت که در سه روز بدل هدی و هیچکدام روز بدل بدنه از کسی که از غایت  
 پیش از غروب با عیال بیرون رود و یک روز نیت که شرط عوده باشد  
 نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 و اقوی باین روز نیت در سفر و احتیاط در نیت انسان است که سه روز نیت  
 از برای حاجت خواندن در مدینه و سزاوار این است که چهار نیت و نیت و نیت و نیت  
 جمعه باشد آنچه نیت در مسافری بود که حکم او را بداند و اما جاهل بحکم است  
 آن نیت و کفایت میکند او را نیت آنچه در جاهل بقصر و اقامت گذشت زیرا که حال  
 چون احتیاط و حال روزی چون اقامت و آنچه در طریقه ذکر شد همان حکم روزی است

و اما فراموش کننده پس حکم آن حکم عالم است و هر که در این روزها نیت نیت روزی  
 در سفر روزی نیت باشد و مسافر نیت حکم آن تمام کردن نماز است چون کثیر السفر  
 میگوید و حال او حال حاضر است در جمیع اقسام روزی و هر چه نیت حال کسی که نیت اقامت  
 و روزی نیت باشد یا بدو نیت بر آن سی روز نیت رجائی مانده باشد و تفاسیل این  
 در موطوع مسافر گذشت و کسی که بنا بر روزی از برای ضرر در افاطار بنماید و روزی  
 این حال از او نیت خواهد بود یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت  
 دیگر و در حال نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت  
 آن نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت  
 خوقان نیت نیت یا نیت روزی نیت و هر که روزی نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت  
 مستحق شد که نیت یا نیت روزی نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت  
 نیت هفتم در اقسام روزی و آن چهار قسم است و نیت و نیت و نیت و نیت  
 در عبادات معروف است و هر کس از این اقسام در فعلی نیت و نیت و نیت و نیت  
 در روزی واجب و در آن چند چیز است اول اقسام روزی واجب و آن نیت کونه است  
 شهر رمضان و روزی نیت و روزی نیت و روزی نیت و روزی نیت و روزی نیت و روزی نیت  
 نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت



خارج از اسباب یقینی در جتنی وقت واجب است روزه داشتنی اگر چه بخیر و کسی ندیده باشد  
یا یقینی مکرر باشد چه چنانکه حال هبیتی است در غرض شوال سیم بنده شریعت از برای  
که عارض بحال بنده باشد و اقامه شهادت از برای او نماید خواه بنده از اهل بلد باشد  
یا خارج بلد مانع از روزه در آسمان باشد یا بقول عدل واحد کفایت نمایند  
الحج چنانکه کفایت نکند شهادت از آن چهارم حکم حکم بشرط آنکه یقینی بخطای او  
و مقام یقینی است در حکم منور و اعتباری نسبت بوسایل اسباب بوقوع حساب  
و شمرین شعبانی از اقصای رمضان انعام و غایب شدن هلال بعد از شفق مغرب و  
دانستن آن از برای آنکه دوم ماه است و چنانچه دیدن ماه در آخری ام ایست  
نحوال هر چند طوق زده باشد یا شمرین پنج روز از اول هلال سال گذشته است  
اینها غیر محتمل است اگر چه منقذ از آنها حاصل شود بوسیله این امارات بدینند  
عیناً در روز و در لازم نیست بر او روزه داشتنی بقصد شجاعت یا قریبه  
و جایز است برای او افطار و غوغای قضاء میدهد بعد از آنکه دانسته شد از رمضان  
بوده مثل آنکه در لیست نهم از رمضان هلال شوال دیده شود یا آنکه بنده او  
غایب و روزه در شب میل از شجاعت یا بدین هلال در لیست نهم از رمضان بنام  
واحد و ده که هیچ مورد بحالت روزه در سیام از ماه رمضان و یکی از احوال ثابت  
عید بودن آن افطار میکند و غار عید را حیاسا آورد و اگر ثابت شد بعد از ظهر افطار

و در وقت نماز

و وقت نماز وقت شده و قضای ندارد بنا بر آنکه یک غره رمضان و غیر آن از سایر ماه  
همه با و میباید شود ماههای سابق را از اول آن سی سی پیشمارد و سی یکم را غره  
قرار میدهد و هر که در مقام ماههای سال یا پیش از آن اول ماه میباید ابو غران شنبه  
و شوال بدین معنی آن نماید هر ماهی را سی روز و مقام میباید بنا بر آنکه بخوبی  
بکمال را تشخیص بداند یا باده از آن مکرر آنکه بحسب عادت یقینی کند بقضاء آن از آن  
اینکه نذر نماید یکسال هلالی اثنان بعبادت فی فایده و چنانچه اتفاق افتاد که مقام ماهها  
از آن که در لیست نهم در هر جموعی سیام مذکور است و یکم میکند انقدر بول که یقینی  
بکلی آن و باقی را حیاسا آورد و کسیکه عالم بجهت شهر رمضان نشود بجهت اسیری بنا  
و شنبه آن و نتواند یقینی آن در میان ماههای سال بکند سعی نماید اینچنین که  
او شد بان عمل نماید و هر که اشتباه ستم نماید تا آنکه شخص شود اما باید و آن  
با آنکه حکم شود در همان ایست بود همان روز بخیر است و بر او قضاء نیست بخلاف  
اینکه شخص شود روزه او قبل از رمضان بوده در جتنی حال قضاء میکند و هر که  
او نمیدانست و منظوری ماه دیگر شد پس در آن روز و داشتنی باشد  
در هر مصلحت دوم مکرر کرد و اگر مظنه ای بر خیزد و از آنکه در جتنی که در غولید رمضان  
مرد بدو مراعات مطابقت نماید تا آنکه دیگر یا این معنی که یا زده ماه فصلی یا اینها  
قرار مرد و در احتیاط در قضاء آن است بلکه قول بقضاء او و لزوم قضا فوی است یا اگر



بقیگی کند که این ماه باره رمضان است یا بعد از آن هر آن روزی که بیدیت این روز باشد  
 او هست از اداء رمضان یا قضا آن و قضا دیگر بر آن واجب نیست و احتیاط در جای  
 ساختن حکم رمضان است بر این مصلحت بود که اگر حاصل نماید پس کفار بیدهند  
 قضا و در انوار معانی متابعت در آن میکنند مگر آنکه اشتباه با نیت و کراهت  
 شود قبل از رمضان بوده یا بعد از آن پس احتیاطی که در شهر رمضان است و احتیاطی  
 اول سقوط آن است و در دوم کفر و قضا و رمضان بیدهند هر که افطار پس از  
 زوال بوده و ماهی را که رمضان قرار میدهند سی روز تمام روزی که در آن  
 در اول اول و آخر نماید و بار و نیت اکتفاء بشهر هلالی میکنند و هر که ماه هلال  
 روزه گرفت و شخصی ندانند که رمضان بود و شهر رمضان سی روز تمام بوده قضا  
 میکنند یا نه روزی که شوال و ذی الحجه باشد آن ماهی که روزه داشتند و هر که  
 در یکی از این روزها روزه میگیرد و ماهی را که بجهت رمضان بقیگی میکند  
 بعد خطرات آن عیان میکند و قضا میدهد و حرام است روزه آن روز سیم  
 واجب است روزه بر بالغ عاقل صحیح حاضر یا سافر و حکم آن خالی از حیثیت و قضا پس  
 واجب نیست بر صبی و دیوانه و آنکه پیش از طلوع فجر بگوید عاقل شود و بالغ شد  
 شدن بعد از طلوع فجر کفایت نمیکند باینکه و جایز است افطار کردن آن روز و آن  
 ایشان واجب است در روزی که نیت افطار کرده عینی باشد و قضا کردن پس

هلال

و نیت

و نیت در دیوانه که ما چنانکه همیشه باشد یا که هر سال از آنکه پس از روزی که  
 و نیت نیست روزه از غیر علیه یعنی بهوشی شده هر چند عاقل باشد و ساقط  
 بهوشی شدن در یکسره و از روزی که کم باشد هر چند قبل از نیت روزه کرده باشد  
 نیست روزه بر چهار روزه غرض از رساندن و واجب است قضا آن روزه پس از برپا  
 اگر که مرتضی پس از زوال احتیاط و روز غطر بر جای آورده تجدید نیت  
 میکند بخلاف بعد از زوال پس واجب نیست روزه داشتنی آن و همچنین اگر کسی  
 از زوال غطر را نیتان نموده باشد یا سخی است امسالت در آن روز و مکروه است  
 بر آن که یکبار نیت از زوال افطار در شهر رمضان امتلاء بلکه احتیاط در نیت  
 است به چنانکه احتیاط در نیت جماعت اگر چه اقوال و احوال مستخوف مسافر باشد یا غایب  
 یا مکروه است و واجب نیست روزه بر کسی که پیش از زوال سفر کند یا با او که روزه گرفت  
 بجهت جهل حکم روزه است یا سخی است چنانکه سابقا ذکر شد و اما هر که بعد از زوال سفر کند  
 واجب است تمام کردن آن روزه هر چند نیت سفر از نیت گذشته کرده باشد یا با او که هم چنان  
 ایجاز از افطار است در صورت سفر کردن پیش از زوال هر چند نیت آن نکرده باشد  
 و مسافر که به بلد خود برسد یا به بلد دیگر نیت اقامه در آن بلد میکند اگر پیش از رسیدن  
 افطار نموده یا و غیر نیت یا سخی است امسالت در آن روز و مکروه غطر بر جای آورده  
 روزه کردند اگر پیش از زوال وارد شود و افطار نماید در صورت رسیدن بعد از

ان

ای

ای

ای



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

والتحجب بلباس ساتر ووقوف در نماز واجب شده و بالبدن غشاء بدل از آن لبس ساتر  
بمقتضای این کفره قرار نمیکرد و چون اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
و واقعاً نشود کفره پس از تعلقی بی نشدن افطار لبس رضادان جنون مثلاً با  
نشدن و حجاب از سایر اسباب که از جمله آنهاست سر کردن حصی اگر چه جهت قرار از تعلقی کفره  
باشد و اگر افطار نماید پیش از آنکه اول شوال باشد و بعد از آن باشد کفره  
لازم نیست و این طایفه را از آن است و کسی که حلال بشمارد افطار در رمضان و کفره  
و اگر حلال بشمارد و الله افطار نماید بلبس بیخ ناز باند زده مرثی و هم که معذور بود  
بیخ ناز باند دیگر زده مرثی و با معذور در دفعه سیم گشته مرثی و در جوف و افطار  
در نماز کثرتی آن است تا دفعه چهارم و ما بین آنکه اگر عاید زن روزه دارد خود در نماز  
و کفره بلبس بدید و بی ناز باند زده مرثی و هر که خود زن بدون اگر اه اقدام این  
نماید هر یک یک کفره و بیخ ناز باند قرار میگیرد و هم چنین هر که در اول امر راضی  
ان نبود و در اثناء نمکینی از آن غنود و احتیاط از برای او کفره است و حکم بر او مستحق است  
با کراه غنودن زوجه خود را بر جماع و جاریت در اگر اه زن مرد را یاد دیگر هر روز  
یا یک از اینها را یا اگر غنودن زوجه در غیر جماع هم همانکه جاریت در اگر اه کثرتی  
بود و طایفه در طایفه زن خود در حالتیکه در خواب باشد و هم که مرد روزه نماید  
لبس نرغ یا غن و اگر اه نماید زن روزه خود را پس اتور یا عدم لزوم کفره است

شخص

مرد

اگر غنودن

اگر غنودن اجنبیه احتیاط و کفره دادن از قبل آن است خصوصاً هر که و طایفه نماید و  
بکمان اینک زن او را و خلاف آن ظاهر شود بلکه در این صورت و کفره دادن مثلاً از  
بیست و یک کفره یعنی شده و او کفره و ماه روزه و از آن عاجز شود روزه یک کفره  
روز بدل از آن و هم چنین است با و هیچ هر که بند روزه شبیه آن بخود لازم غنود با  
ماه بدید در روزه بدارد و هر که عاجز شود از روزه گرفتن تصدق کند بدین  
روزیت ملک کند و احتیاط رعایت شصت روز است نه هجده روز و اگر نمکینی نشد از  
تصدق کند با نقد که او را ممکن باشد و با عجز از آن استغفار کند و اگر کفره  
دفعه باشد به بیست بدل از کفره و احوط بعد از نمکینی ایشان یک کفره است و کسی که عجز  
از همه خصال کفره نبود در شهر رمضان هجده روز روزه میبرد یا تصدق  
نماید یا عجز تواند و غیر آن مابین روزه گرفتن و تصدق دادن و هر یک یک کفره است  
و هر که از افطار کردند و هم زمان که غلام کردند روزه میدارد چون کثیر السفر و عا  
بسر خود بیعت میداد و با عجز از آن و مرد پس از سی روز حکم میماید و ساقی چهار  
سفر کند و روزه در این افطار میکند خواه در این روزه غنود نماید یا نه تا بر اخوی و جاری  
میداد الشهداء و مسجد کوفه و مسجد الحرام و مسجد رسول یا غیر اینها مابین فقر و اقامه  
در صلوة کنی معنی آن است و افطار و در سفر کردن بعد از زوال قصر لازم غنود  
ستغنی و در آمدن از سفر بعد از زوال افطار لازم است و اقامه واجب هر که غنود  
و حکم روزه بالنسبه محل ترخص همان حکم صلوة است و پیش از رسیدن بان در حکم است

آخر سقط در فدهم  
انچه



بجهت سفر بنویسند افطار کنند و اگر چنانچه عملی کرد فضا میکند و کفار سید شد هر چند  
 بود دو جایز است یا سفر کردن در شهر رمضان بلکه هر روز معینی از برای روزه  
 با آن عمل معینی باشد یا بسبب عارضی و در آن خلاف آنست و کسیکه در سفر باشد و روز  
 روزه واجب او بر او نیت شود اقامه میکند یا نیت اگر چه واجب نیست بنا بر اقوی  
 اقامه کردن بجهت در آن شهر رمضان است که آنکه حاجی رود و در چهاره جزیره و روزه  
 آن نباشد یا خوف بر مال خود داشته باشد و ظاهر کراهت سفر است در ماه مبارک رمضان  
 مگر بعد از گذشتن بیست سه روز از آن و رفع پیشود کراهت به پیوند روزه بجهت  
 حج یا عمره یا حفظ مالی یا برادر یا عیال که بتوسط نیت آن واجب نیست روز حایض  
 و واجب فضا آن چهارم در احکام فضا واجب است فضا روزی که پیش از  
 آن روز بالغ شده و روزه آن نگرفته هر چند بعد از بلوغ و پیش از غریمانی از غسل کردن و تقیم  
 آن نشود و هم چنین واجب فضا بر کسیکه بلوغ آن مفارقت طلع فرماید و هر که نیت کرده  
 پیش از بلوغ بر غیر یا پیش از بلوغ بر آن آنچه که تاریخ آن معینی است او را پیش از بلوغ  
 و با جهل یا با احتیاطی بر وجوب فضا و نیت فضا ندارد و بعد از بلوغ و بلوغ از او فضا  
 خواه آن دیوانه یا بی عقلی از او بخود او باشد یا نه و خواه در صورت اولی آن عمل حرام باشد  
 و هم چنین فضا نیت بر مغمی علیه یعنی بهوشی هر چند نیت روزه پیش از اقامه کرده باشد یا نه  
 در آن روز بهوشی پیش از بلوغ یا نه بنال غلظت علاج بهوشی آن نبود یا نه و بنال غلظت بخود  
 از کافران یا از اسلام غایب و اگر در بی روزی سلام آورد روزه نمیکند و فضا آن بر او لازم  
 نیست

هر چند قبل از زوال سلمان شود و منقطع از دنیا ورده باشد و هر روز یکبار از زوال  
 خیار اسلام کرده و روزه آن نگرفته فضا آن واجب است و در فضا و منقطع فضا و منقطع  
 مخالفی در روزه همان حکم روزه ملوکه است و در تفصیل آن گذشت و واجب است فضا در  
 صورت نابالغ و از آن قبیل است تا به وعاقبت بعد از آنکه نیت از ایشان بعمل باشد یا نه  
 چنین است فضا روزه و سکران خواه بخورم است شده باشد یا نه بجهت عیال  
 باشد یا غیر آن و پیش از بلوغ و هم چنین بیرون صاحب عطشی دارا فضا فضا باید یا نه بعد  
 آنکه روزه گرفتاری ایشان دشوار باشد و واجب است بر ایشان فضا یا نیت از آن و صد  
 دادن است مقدار طعام بدل از هر روز و احتیاط مسدود کردن و بعد از بلوغ و نیت از آن  
 کنندم بدو و فقیه نیت در صاحب عطشی مایه آنکه امید زوال آن داشته باشد یا نه و روزه  
 وزن است که نیت کند زاید آن و روزه مان فرمیرساند افطار کند و فضا آن  
 نموده یا یا و در بلوغ هر روز مسدود نموده و هم چنین آن حکم زن شیر که شیر آن  
 کم باشد و مسدود از زمان خود نموده مال شود و فقیه نیت مایه آنکه بخود بنویسد یا نه  
 بنا بر احتیاط و احتیاطی بلکه احتیاطی در همان نیت اگر بنویسد یا نه شدن طفل را نه که مسدود  
 او از فقیه نیت در زن شیرده مایه آنکه طفل او باشد یا نه بکبر ابر باشد یا نه و شیر او با  
 شیر بدو دیگر از برای شیر دادن آن یا نیت شود یا نه و هر که یا نیت شود که مسدود یا نه  
 یا ولی طفل اجرت بان بدو یا خود او نمک آن را از اجرت دادن در محبت از این امر  
 نیت و اگر داشتن طفل و جابر است که در آن هر چند با فضا کردن روزه بخود باشد یا نه با احتیاط  
 آن است



چند جایز نیست تا بعد از قضاء بنا بر احوال و سبب چند روز بگذراند و اگر چه زیاد از سال باشد و  
مقرر فی د رسال و نه در زیاد بر آن واجب نیست تعیین تا روزیکه قضا را از ایشان بگذرد  
اگر تعیین بر آن نماید جزئی از آن روزی است که قضا را آن که نرم است و هر چه ظاهر شد بعد از قضا  
محت روزه که قضا آن نموده بجهت روزه یکدیگر نمیتواند قرار بدهد و هر چه در آن باشد و در  
معلوم شد صحت روزه آن روزیکه قضا آن نموده عدول از برای دیگر نمیتواند کند بنا  
و تلبیس مابین قضا و روزه و سایر اقسام آن چون کفر و شبیه آن نیست و مختار است  
هر کدام از اینها بر دیگر و جایز نیست روزه سخی را بر کسی که ذمه او بر روزه واجب است  
خواه قضا باشد یا غیر آن بلکه هر چند ممکن از اداء واجب باشد بواسطه مسافرت  
نیتواند بگذرد بر خود که نرم کند روزه سخی را بلکه روزه واجب بر ذمه او هست خواه  
مطلق باشد بحسب زمان یا معینی ممکن باشد اقبالی بر روزه واجب قبل از آن یا معینی  
یا مکانی باشد بنا بر احوالی و هر چه فراموش کرد که بر او روزه واجب است و روزه  
گرفت پس اگر در آن روز بیادش آمد خبر آن مابین بگذرد بنیت از برای ولی اگر تحمل  
آن باقی باشد و مابین اطفال نمودن آن و کسیکه فوت شود از او روزه رمضان و غیر  
از قضا و نشده فوت شود واجب نیست قضا از قبل او گنی بجهت نیابت او یا ولی او  
و کسیکه ناخوش از رمضان تا رمضان دیگر طول بکشد و بدین واسطه ممکن از قضا در  
اول شود قضا از او ساقط است و بدل هر روز کفره مردد و قضا کردن جزئی از  
لیست و اجابت در قضا از ایشان بکفره و این حکم در سایر اعدا از قبل طول کشیدن

کفره

سفر رمضان دیگر جاری نیست و اگر نرم است قضا در آنها و بفرج مابین قضا و کفره  
هر دو است و اگر کسی مابین دو رمضان بود از رمضان بافت و عزم بر قضا داشت پس عذر  
دام و ممکن از آن نشد قضا نکرد و رعایت اجابت در دادن کفره مرعیه بخلاف  
عزم بر قضا داشته باشد یا عزم بر خلاف آن داشته باشد تا آنکه رمضان دیگر برسد یا  
از قضا ندرد بود دادن عذر در چندی حال قضا نکرد و کفره مردد و هم چنان است حال  
بر خلاف بعد از عقب شدن وقت قضا هر چند عزم بر قضا پیش از آن باشد و ضمناً  
از سایر اعدا بحکم مضرت در این مقام و مقدار کفره در مسائل مذکور باید مد نظر  
و احوط و مدلت و مکرر شود کفره با هال در چند سال بنا بر احوال خواهد کفره بواسطه  
مرض و استمرار آن باشد یا بجهت احوال و تفاوت در اینان بقضا پس کسیکه ناخوش  
تا رمضان نیم طول باشد همان یک کفره مردد از برای رمضان اول بنا بر احوال و عدم  
م کند اجابت شکم واجب است بر ولی میت قضا روزه یک از آن فوت شده خواهد  
بیت مردد باشد یا زن از او باشد یا بنده یا بر او عذر است نموده باشد یا بسبب عذر  
و این مدتی است که میت پس از عتقی قضا با حال کرده باشد و اجابت در قضا روزه کرد  
فوت شده قضا آن است مطلقاً چه ممکن از اقامه بجهت قضا شده باشد یا نه و فرق نیست  
و جوب قضا و ولی مابین آنکه فوت نموده باشد یا نه که ممکن باشد تصدیق بدل از آن  
و غیر آن بنا بر احوال و اجابت در صورت اولی مدتی دادن از مال میت است یا زن او یا از آن  
و مرد بولی در کتاب صلوة کند است و اگر ولی نداشته باشد واجب نیست بر کسی قضا را



پس هر که وصیت نمود که استیجار کنند بی هفت فضا از قبل ان استیجار میکنند و وقت  
 نکرده از اصل مال او استیجار میکنند یا بدل هر روز را به دستگرفته و درین روز  
 با تمامی ازان و اگر بریت ماه روزه باشد نه زیاد تر و نه کمتر و اگر روزی باشد بی  
 بر کفنی ان بواسطه نذر یا غیره نخبه است ولی مابین روزه گرفتن هر دو ماه و مابین  
 گرفتن یکماه از ان و صدقه دادن بدل مرد هفت ازال است بدل از هر روز از ماه  
 یا کمتر از آنکه خواهد اندو ماه و این معنی باشد بریت مزبور یا غیر باشد سابقین و غیره  
 کفار و نجیب و اگر کسی ترویج نمود از قبل میت و فضا نمود آنچه او بود از ولی ساقط  
 غایب باشد یا روزه هم چنانکه ساقط میشود در صورتیکه وصیت کرده باشد با استیجار ازال  
 بی هفت فضا از قبل ازان هفتم جایز است از برای کسیکه به نیت فضا رمضان روز گرفته  
 کند پیش از روزه فضا از برای خود او باشد یا دیگری و جایز نیست افطار بعد از روزه و روزه  
 میشود با فطر اگر چه نکرده و اگر نیت است اما در مابقی از روزه و کفار ان اطعام ده مسکین  
 هر مسکینی است مگر با غیر ازان سه روز روزه میکند و احتیاط در رعایت کفار شهر است  
 و احتیاط از او اطعام شصت مسکینی است و در ایام موسع غیر فضا جایز است افطار پیش  
 بعد از ان و احتیاط در خلاف ان است خصوصاً بعد از نذر و احتیاط بر ان حکم مزبور در  
 شهر رمضان است از برای کسیکه نذر از جانب غیر روزه میکند یا نذر بر خود شرعاً کرده  
 باشد و شوی در تطهیرات فصل دوم در موم کفار و چند بحث اول در اقسام  
 و ان سیزده قسم است و مختلفند بحسب کیفیت و مرجع کیفیت چهار قسم است اول کفار

و زمان

مابین

مابین روزه و بنده اذ او کردن و اطعام شصت مسکینی نمودن و ان در قتل عمد و در افطار  
 بهرام است در شهر رمضان یکی بخاری و یکی کفایت تقبل ان دوم روزه از کسیکه  
 از غیر ان شده و ان در کفار قتل خطا و کفار ظهار است بعد از عمر از ان کردن بنده و کفار  
 در فضا شهر رمضان مثل کفار عینی و کفار کوی کردن از رعایت پیش از ان حکام غریب  
 که بعد از روزه است بعد از ان از بدنه بنا بر احتیاط و احتیاط در درین امر چهار قسم است  
 برین روزه یا فرزند خویش عینی است و هم چنین است حال در خراشیدن ان روی خود  
 مصیبت تجدی که خون از او بیرون آید و هم چنین در کندن سر خود و اعضاء بدن  
 پس کفار شهر رمضان قرار میکند و احتیاط در رعایت ترتیب است مابین خطا کفار  
 ترتیب در کفار ظهار و جمیع اینها هر چند موافق احتیاط است کانی خالی از نظر نیست  
 روزه نیکو غیر است مابین ان و غیر ان و این در کفار شهر رمضان است بنا بر احتیاط و در کفار  
 و احتیاط رعایت ترتیب کفار ظهار است در ان و هم چنین غیر است در کفار نذر و عیال و کفار  
 نذر است پس در اقسام چهارم روزه نیکو مرتب است و غیر ان و غیر است مابین او و غیر  
 و ان کفار کیست که موطی کرده باشد که خود در حال احرام ان کفر باذن سوگند خود  
 یا نکرده باشد یا با نیت ابره و با نیت کوفتن با سه روز روزه است و نذر و احتیاط  
 جمیع اقسام روزه از کفار و غیر ان شایع است در کفر نخی مگر در چهار موضع اول روزه نذر  
 که در ان قرار شایع نداده باشد و هم چنین است حال در عهد عینی و کفار نذر که در ایام  
 کفر است پس اگر مقصود با و عدت است ماه است یعنی سی روز یا یکی به حسب عدد یا شهر و فصل

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز

عاجز



خبر است مابین تنایع و تفریق و اگر مقصود آن چیزی است که در میان اهل عرفان راه و شطری  
فهمند و زیاده بر این فصل دیگر نکرند و این صورت احوط آنست که گویند رعایت تنایع  
دوم روزه فقط واجب هر چند نذر معینی باشد با شرط تنایع در اصل آن که باشد واجب  
تنایع است در مقام شکر و همان در وقت روزه نکرده در اصل آن شرط تنایع نمودن  
روزه جزا میدهد اگر چه در نماز پنجشنبه مرغ باشد با احوط رعایت تنایع است چهارم هفت  
بله هلدی و احوط در آن نیز تنایع است هفت سیم هر چنانکه واجب است در یک روزی روزه  
عذری در اثنا آن رود و مثلاً آنکه نماز کند یا زن بود جائز است افطاری کند و بعد از  
عذر آنقدر که روزه گرفته محسوب میدارد و مانع از بیسای و مساوی است و عمل میکند  
اقوی و فرقی مابین تنایع در دو ماه و تنایع در یک ماه نیست بنابر این و هم چنین فرقی نیست  
کفره عینی با قضا و رمضان با اعتکاف بنابر اقوی و هم چنین فرقی نیست در عذر مابین ناخو  
و حیض و مابین غیر آن عذر را یکسان بپوشانند و ساقط میشود و جائز است سفر کردن  
چند ضرورت در آن باشد و استیناف صوم بنما بدو از جمله عذر فراموش کردن نیست  
ناز و نیکوئی آن بکنند و اگر کسی بگذشت از تعلقی که روزه نذر کرده باشد هر چند نذر  
بداردا کفر میکند تنایع در غیر آن و روزه نذر تنایع از آن نیست و واجب نیست اخبار  
از سایر محال کفره عینه نذر منسوب به هرگاه نذر کرده باشد همیشه روزه که در روزه  
و واجب شود بر آن کفره اخبار غیر مومنی نماید و در هر چنانکه معذور شد و عذر او اخلاص  
نمودند است تنایع در مانع و رعایت آن مهم است و با اخلاص به تنایع عینه غیر عذر

از سایر

میکند

میکند و از سر بسکند و خواه روزه باشد یا یکماه باشد یا یکسال باشد که نذر کرده باشد روزه از او بدو روزه  
انها از سایر موارد و مکرر نذر کرده باشد در یک روزی روزه هائیکه بود و عذر او  
اصل آن اعتبار تنایع نشد و با وجود این نذر اخلاص بان که روزه و شرف کثرت اصل آن  
کافی نیست نذر عونه نظیر کسیکه نذر نماید در وضو خاصی که میکند مگر آنکه عذر او  
اخلاص بان نمودن در چنانی حال وضو او صحیح است هر چند مخالفت نذر عونه و کفار او  
قرار گرفته و هم چنین واجب نیست استیناف بواسطه تعذر با اخلاص در تنایع بعد از آنکه  
ماه و یکروز در یک روزه گرفته باشد بلکه هر چند آن یکروز بپایین از یکماه باشد و چیزی  
مدت این وقت تفریق و معصیت نکرده بنابر آنچه خواهد در ماه کفره باشد با ماهی که نذر  
بوجود میاید که باشد روزه در دو ماه از آنجا که قصد کفره بوده که هیچ روزه  
ای این ماه در یکروز بگذرد در چنانی وقت معینی است تنایع در جمیع آنها واجب است  
آن است مطلق مگر آنکه مراد او از تنایع در ماه تنایع نمودن کفره باشد و باشد و باشد  
تنایع ایست با اخلاص بان از روی عمل در یکماه که شرط تنایع آن در نذر عونه  
بسیار آنکه در باره روز از آن روزه گرفته باشد و هر که بپایین از پانزده روز اخلاص  
از سر گرفته استیناف جمیع میکند مگر آنکه افطار کنند بعد از شری باشد در چنانی  
گذشته محسوب میدارد و مجرد رفع شدن عذر رعایت تنایع در مانع نیست و کفر  
و کفر نیست در رعایت تنایع زیاد بودن بر نصف مثل اینکه شش روزه روزه  
بلکه کفر بهمان پانزده روزی که بنابر آنچه و فرقی نیست میان آنکه با عذر قرار تنایع







باور بدهند و تقابل من در روز از روز حساب غیث و وجع اعمال با نام مضاعف باشد  
 هفتصد و نهم روز از برای خداوند عالم است و او را جزا دهند با و این مطلب روز  
 و نوکند از چند خرد است اول سه روز از هر ماهی بدر شنبه و طریقت بران زیاده میکند  
 و کینه و وسوسه شیطانی و سوازی با روز تمام روز کار و بهیچان کیفیت او این  
 که اول پنجشنبه از ماه و آخر پنجشنبه از او را با اول چهارشنبه از ده روز آخر ماه روز یکم  
 بعد از آن دو پنجشنبه که در میان آنها چهارشنبه باشد در سده روز تا آنکه با یک ماه باقی  
 عمل میکنند و بعد دیگر چهارشنبه و پنجشنبه و چهارشنبه و روز یکم یا چهارشنبه و پنجشنبه  
 و جمعه یا پنجشنبه مابین و چهارشنبه یا دو پنجشنبه یا در هر چه روز است  
 باشد روز یکم چو در پیش باشد از اول باز آخران و مکره است در روز روزه عباد و جهل  
 زیدن و شتاب بسوی قسم بخدا و سنج است از برای روزه دار تحمل اگر کسی با او جهل  
 و بی چینی است قضا این سه روز هرگاه از او فوت شود بجهل سفری یا بیماری یا باری  
 و کیفیت نمیکند قضا در روزهای شلال باشد از ادائی ماه و اگر روزی واجب  
 روزها بکشد و قضا نماید روز سنج بقیه واجب امید هست از فضل خداوندی  
 که در فضیلت داده از برای واجب و سنج و میتوان این سه روز را تاخیر  
 زد از آنجا که بستان و هم چینی جائز است این انداختن آن و اگر نتواند روزی بکشد  
 و شبه آن سنج بداند هر روز است در هر باب است مدتی غایب و ملا هر جواز تصدق  
 بدل هر روز یک از او نیت شده و از او قضا او ندارد دوم سبزه و چهارم

از برای

از برای ماهی و معادل میکند با روزه تمام روزه کار و باین روزها نیت حضرت آدم  
 شد بعد از آنکه بسوی زمینی فرار گرفت و نیت او سپاه بود و نوشته میشود از برای روزه  
 دارد و از ده هزار روزه و در دوم سی هزار روزه و در سیم صد هزار روزه و سیم  
 عدد هر و آن روزی که نیت کند در او اصرار مؤمنی بر و کایت و پیشوای و روزه از روز  
 معالالت با روزه شصت ماه و کف نه شصت سال است و افضل است از عبادت شصت سال  
 و برای سبکند با مدح و صد عمر که هر قبول درگاه خداوندی باشد چهارم روز  
 ولادت حضرت رسالت پناه صاعقه و الدوان بنابر هفتصد و بیست و پنج روز و سبک  
 است با روزه شصت سال پیم روز بیست و پنج و آن بیست و هفتم روزه  
 او را روزه ندارد نوشته میشود از برای او روزه هفتاد سال ششم روز و خوار  
 و آن روز بیست و نهم ماه ذی القعدة و کسی که در او روزه بگیرد مثل کسی که شصت  
 بلکه شصت سال روزه گرفته باشد و کفده است از برای هفتاد سال و طلب امر شدن  
 از برای او هر چیز که مابین آسمان و زمینی است هفتم روز عمره در حق کسی که روزه  
 معیفت کند از دعا خواندن و تقدیر آن یا کیفیت اف و آن کف نه نود سال و سبک  
 با روزه یک سال و استجاب روزه این روز بعد از تحقق هلال است با اشتباه و احتمال  
 عید باشد مکره است چنانکه ذکر خواهد شد هفتم روز بیاض و آن بیست و چهارم روزه  
 نهم است و جمعه اول ماه ذی الحجه بلکه جمیع نه روز اول آن ده ماه روزه  
 در مقام آن با بعضی از آن هر چند یک روز از آن یک باشد یا نه در روز نوروز و در آن اول



و فقه ماه محرم سن ۱۰۵۵ هجری قمری ماه ذی القعدة الحرام چهارم شش روز بعد از  
 فطر و بهتر قرار دادن آن است بعد از سه روز که یکی از آنها روز عید باشد یا نه  
 نیمه ماه جمادی الاخری فصل سیم مکرره است مکرره است در روز عید و هرگاه کسی  
 برسد از ضعف خواندن دعا بلکه افضل از روزه است و نیز مکرره است روزه آن باشد  
 و احتمال اینکه روز عید باشد و مکرره است از برای همگان روزه گرفتن بدون اذن  
 در ایام و هرگاه منع کند پس احتیاط در وقت است هر چند اقوی که است که در وقت  
 هم باشد احتیاط در صورت اذن ندادن نیز نیست مکرره است روزه گرفتن  
 اذن ندادن یا نه بلکه با منع آن مکرر است و باید ازین او برسد بجهت هرگاه بان و احتیاط  
 تر است روزه است با منع بلکه با اذن ندادن هم چنانکه احتیاط در اجزاء حکم است با ایستاده  
 و الدعاء والد و بهتر رعایت اذن مادر است نیز و بجهت از برای روزه خارج  
 سخی باشد یا واجب مریح افطار روزه یا نوافل و اجماع او بر سبوی طعام و  
 کراهت روزه است در ایام و هر چند مخصوص است و اما مکرره مکرر باشد با آنکه  
 در خواهشی او بر او نوار باشد فصل چهارم روزه حرام است روزه در  
 و عید اضحی از برای بندگان در شهر و روستا و بیابان و حرام است نیز روزه در روز عید و روز عید  
 فی الجمله از برای کسیکه در غنی باشد هر چند ایتان با اعمال و سناسات حج مکرره باشد یا نه  
 روزه در سیم ماه شعبان به نیت رمضان و روزه و یا به نیت روزه در معاصی و روزه  
 و اما سالت از سخن گفتنی به نیت اینکه یعنی سکوت روزه او باشد هر چند در بعضی روز

و جابر

و جابر است روزه گرفتن با مساکت از فقرات و سکوت گرفتن در آن هر چند غام روز باشد  
 بلکه اقوی جواز آن است هر چند اما سالت از سخن گفتنی را فقه عطلات نماید و در اول نیت  
 اما سالت از او نیز نماید و با نیت شریح حرام کرده اگر چه علی صحیح است و آنچه ناسد میکند  
 هر چند در روزه سکوت است و اما سالت از سخن گفتنی و پس حرام است اگر سخن صحیح باو متعلق  
 و مرام است نیز روزه و مال و ان بنا بر اقوی اعم است از روزه روزی و شب دیگر تا سحر و روزه  
 بایک شب و بیکه بدینست بناچار نداشتن افطار تا سحر و تا شب دوم بشرط اینکه بدین روزه  
 نکرده باشد و احتیاط در اجتناب از آن است مطلقا و احتیاط در حق زن و غیر و غلام این  
 که روزه منجی بدون اذن شوهر و موکلی خود نگیرد هر چند جواز آن قوت دارد خصوص  
 در وقتی مانع از حق ایشان نباشد یا آنکه شوهر غایب باشد یا ایشان بحقوق زوجیه  
 نمایند و در صورت منع مریح نیز جواز روزه قوت دارد

نیت الکتاب بعنوان المالت الوهاب در یوم یکشنبه بدین پنجم شهر رجب المرجب  
 سنه هزار و دویست و پنجاه پنج اتمام یافت امید که در نظر ارباب دانش مطبوع باشد

۱۲۵۵









